



مرکز تحقیقات اسلامی

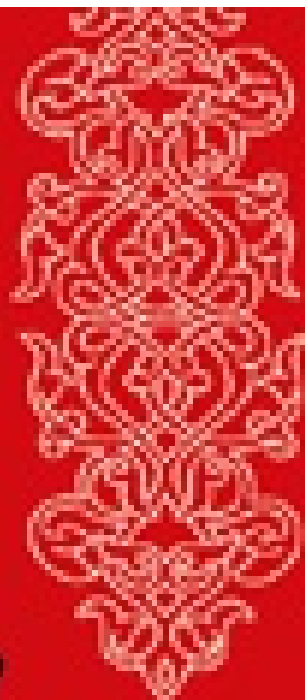
اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



سپاہِ حسنیٰ

**وحدت و بیداری
اسلام و سوسیالیسم**

آیت اللہ محمد حسین کاشف الغطاء

مقدمہ و ترجمہ: سید ہادی خسرو شاہی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سیاست حسینی: وحدت و بیداری، اسلام و سوسیالیسم

نویسنده:

سید هادی خسروشاهی

ناشر چاپی:

کلبه شروق

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	سیاست حسینی: وحدت و بیداری، اسلام و سوسیالیسم
۸	مشخصات کتاب
۹	اشاره
۱۳	فهرست مطالب
۱۷	مقدمه
۲۱	مقدمه: سیاست حسینی و دیدگاه ما
۲۱	اشاره
۲۳	مقدمه:
۲۴	سکوت و جمود
۲۶	مسئله نهضت
۲۹	قیام مظهر حق
۲۹	«فرمانروای جانرا!»
۳۳	زندگی چیست؟! ..
۳۴	یاران حسین علیه السلام
۳۸	دفاع از عقیده...
۴۰	سازش با دشمنان اسلام
۴۱	راه و هدف
۴۳	فدای راه او
۴۴	حسین علیه السلام چرا قیام کرد؟ ..
۴۵	طرز تفکر ما
۴۶	وظیفه امروزی
۴۷	ما و اقدامات ما
۵۱	۱. سیاست حسینی

۵۱	اشاره
۵۳	هدف امام حسین علیه السلام چه بود؟
۵۳	اشاره
۵۸	۱. تبلیغات سیاسی
۶۰	۲. به وسیله جنگ
۶۲	سیاست حسینی
۷۱	در طی راه چه گذشت؟
۸۰	مجلس یزید
۸۵	خطابه زینب کبری علیها السلام
۸۵	شیرزن کربلا در مجلس ابن زیاد
۹۰	خطبه دیگر زینب کبری علیها السلام
۹۲	زینب کبری - در مجلس یزید
۹۸	پس از واقعه کربلا
۱۰۱	خاتمه
۱۰۳	۲. سیاست حسینی
۱۰۳	اشاره
۱۰۵	پرسشی از میشیگان امریکا
۱۱۳	پاسخ شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء
۱۲۳	۳. خطبه تاریخی وحدت و بیداری
۱۲۳	اشاره
۱۲۵	اشاره ای به: تاریخ حیات آیت الله کاشف الغطاء
۱۲۵	مقدمه
۱۳۰	دردهای اجتماعی
۱۳۲	احزاب و سیاست از نظر کاشف الغطاء
۱۳۴	رحلت آیه الله کاشف الغطاء
۱۳۸	مؤتمر اسلامی

۱۴۴	دوران جاهلیت
۱۴۸	رویدادهای تاریخی
۱۵۱	نتیجه کشمکش و اختلاف
۱۵۳	پاکستان اسلامی
۱۵۵	نهیضت وحدت
۱۵۶	آیا ما مسلمانیم؟
۱۵۷	سیاست استعماری
۱۶۱	۴. بلای استعمار و: کشتی نجات
۱۶۱	اشاره
۱۶۵	کشتی نجات
۱۶۷	فاجعه سقوط فلسطین
۱۶۹	فرهنگ استعماری
۱۷۲	قرآن راه سعادت
۱۷۵	۵. سوسیالیسم یا اشتراکیت در اسلام
۱۷۵	اشاره
۱۷۷	تعاون در اسلام - زکات و سوسیالیسم
۱۹۳	فهرست ها
۱۹۳	اشاره
۱۹۵	فهرست اعلام
۲۰۰	فهرست کتب
۲۰۲	فهرست اماکن
۲۰۸	درباره مرکز

سیاست حسینی: وحدت و بیداری، اسلام و سوسیالیسم

مشخصات کتاب

سرشناسه: آل کاشف الغطاء، محمد حسین، 1877-1954 م.

عنوان قراردادی: السیاسه الحسینیة. فارسی

عنوان و نام پدیدآور: سیاست حسینی: وحدت و بیداری، اسلام و سوسیالیسم / محمد حسین کاشف الغطاء؛ مقدمه، ترجمه و توضیحات سید هادی خسروشاهی.

مشخصات نشر: قم: کلبه شروق، 1398.

مشخصات ظاهری: 192 ص. مصور؛ 5/14×5/21 س م.

شابک: 978-964-7255-83-7 : 200000 ریال

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: کتابنامه نمایه

موضوع: حسین بن علی (ع) امام سوم، 4 - 61 ق. Hosayn ibnali, Imam III

موضوع: واقعه کربلا، 61 ق -- فلسفه

موضوع: Karbala, Battle of, Karbala, Iraq, 680--Philosophy

موضوع: سوسیالیسم و اسلام Socialism and Islam

موضوع: وحدت اسلامی Islam --Unity

شناسه افزوده: خسروشاهی، سید هادی، 1317 -، مترجم، مقدمه نویس

شناسه افزوده: Khosrowshahi, Seyyid Hadi

رده بندی کنگره: BP 5/41

رده بندی دیویی: 9534/297

شماره کتابشناسی ملی: 5936236

ص: 1

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 2

آیه الله محمدحسین کاشف الغطاء

1. سیاست حسینی

2. وحدت و بیداری

3. اسلام و سوسیالیسم

مقدمه و ترجمه از:

سید هادی خسروشاهی

ص: 4

فهرست مطالب

مقدمه... 7

سیاست حسینی و دیدگاه ما... 11

مقدمه...: 13

سکوت و جمود... 14

مسئله نهضت... 16

قیام مظهر حق... 19

«فرمانروای جائز!»... 19

زندگی چیست؟!... 23

یاران حسین علیه السلام... 24

دفاع از عقیده..... 28

سازش با دشمنان اسلام... 30

راه و هدف... 31

فدای راه او... 33

حسین علیه السلام چرا قیام کرد؟... 34

طرز تفکر ما... 35

وظیفه امروزی... 36

ما و اقدامات ما... 37

1. سیاست حسینی... 41

هدف امام حسین علیه السلام چه بود؟... 43

1. تبلیغات سیاسی... 48

2. به وسیله جنگ... 50

سیاست حسینی... 52

در طی راه چه گذشت؟... 61

مجلس یزید... 70

خطابه زینب کبری علیهاالسلام... 75

شیرزن کربلا در مجلس ابن زیاد... 75

خطبه دیگر زینب کبری... 3... 80

زینب کبری - در مجلس یزید... 82

پس از واقعه کربلا... 88

ص: 5

خاتمه... 91

2. سیاست حسینی... 93

پرسشی از میثیگان امریکا... 95

پاسخ شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء... 103

3. خطبه تاریخی... 113

وحدت و بیداری... 113

اشاره ای به: تاریخ حیات آیت الله کاشف الغطاء... 115

مقدمه... 115

دردهای اجتماعی... 120

احزاب و سیاست از نظر کاشف الغطاء... 122

رحلت آیه الله کاشف الغطاء... 124

مؤتمر اسلامی... 128

دوران جاهلیت... 134

رویدادهای تاریخی... 138

نتیجه کشمکش و اختلاف... 141

پاکستان اسلامی... 143

نهضت وحدت... 145

آیا ما مسلمانیم؟... 145

سیاست استعماری... 147

4. بلای استعمار و کشتی نجات... 151

کشتی نجات... 155

فاجعه سقوط فلسطین... 157

فرهنگ استعماری... 159

قرآن راه سعادت... 162

5. سوسیالیسم یا اشتراکیت در اسلام... 165

تعاون در اسلام... 167

زکات و سوسیالیسم... 167

فهرست اعلام... 185

فهرست کتب... 188

فهرست اماکن... 190

ص: 6

بחי به اجمال، درباره زندگی و آثار آیت الله شیخ محمد حسین کاشف الغطا را در مقدمه بخش سوم این کتاب آورده ام و در این مقدمه فقط اشاره ای هم به مقام علمی و آثار او می آید.

آیت الله حاج شیخ محمد حسین آل کاشف الغطا، یکی از مراجع عظام و علما معروف عصر ما، در حوزه علمیه نجف اشرف بود و آثار و تألیفات بسیاری، در زمینه های مختلف: فقه، اصول، تفسیر، تاریخ، کلام، فلسفه و سیاست از خود به یادگار گذاشت که بخش عمده آنها چاپ و منتشر شده است و تعدادی همانطور که من در کتابخانه ایشان مکتبه الامام کاشف الغطا در نجف اشرف دیدم، هنوز به طور مخطوط نگهداری می شود. این کتابخانه با عنایت آیت الله سیستانی، تجدید بنا شده و در اختیار طلاب حوزه و محققان بلاد، قرار گرفته است...

... در گذشته بخشی از آثار و تألیفات ایشان، توسط اساتید و بزرگان حوزه علمیه قم به فارسی ترجمه شده و بارها به چاپ رسیده است که از آن جمله کتاب ارزشمند «اصل الشیعه و اصولها» است که توسط استاد بزرگوار، حضرت آیت الله ناصر مکارم شیرازی ترجمه شده و تحت عنوان: «این است آیین ما» بارها در تهران و قم به چاپ رسیده است.

دو مجموعه ارزشمند از آیت الله کاشف الغطا، که شامل مقالات و

مباحث ارزشمند اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، علمی و فکری است، توسط شهید آیت الله سید محمد علی قاضی طباطبائی (که در نجف اشرف در محضر ایشان تلمذ کرده است) جمع آوری و تحت عنوان: «الفردوس الاعلی» و «جنه المأوی» سالها قبل در تبریز به چاپ رسیده است که خوشبختانه ترجمه فارسی آنها نیز اخیراً انتشار یافته است.

آخرین اثر ترجمه شده معظم له، کتاب «عقود حیات» خاطرات مفقود شده ایشان است که خوشبختانه توسط جناب امیر کاشف الغطا، نوه ایشان در نجف اشرف و مدیر کتابخانه «الامام کاشف الغطا»، پیگیری و به دست آمده که نخست به عربی چاپ شد و سپس ترجمه فارسی آن تحت عنوان: «بند بند سرگذشتم!» توسط «موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی» در تهران به چاپ رسید. [\(1\)](#)

متأسفانه آثار بزرگ و ارزشمند علمی - فقهی آیت الله کاشف الغطا، آن طور که باید در اختیار عموم قرار نگرفته، و فقط آثار «کلامی» ایشان در 12 جلد به چاپ رسیده، به امید آن که مجموعه کامل آثار ایشان، (بالغ بر پنجاه مجلد) در حوزه علمیه قم، با ویرایشی جدید انتشار یابد و علما و طلاب حوزه از آن بهره مند شوند.

ص: 8

1- زحمات مترجم محترم جناب علی شمس در ترجمه و بازپژوهی کتاب قابل تقدیر است.. و ایکاش «دهه های زندگی من» برای عنوان ترجمه انتخاب می شد.. البته «عقد» در عربی به معنی «بند» و «دهه» به کار می رود و بی تردید در این کتاب هدف بیان دهه های زندگی است و البته در متن کامل کتاب عناوین فصل ها، همان «دهه ها» انتخاب شده است.

... شصت سال پیش، یعنی در سال 1376 ه. ق در فصل تابستان، اینجانب نخست رساله «السیاسه الحسینیه» ایشان را در تبریز ترجمه کردم که توسط «کتابفروشی سروش» به چاپ رسید و سپس کتاب دیگر معظم له را درباره انجیل و مسیح: «التوضیح فی بیان ما هو الانجیل و من هو المسیح» که در «قاهره» و «بغداد» به چاپ رسیده، ترجمه نمودم که باز در تبریز چاپ و منتشر گردید ولی بعدها، ترجمه آن را در «حوزه علمیه قم» کامل کردم و بارها به چاپ رسید و آخرین چاپ ویرایش شده آن تحت عنوان: «پژوهشی درباره انجیل و مسیح» توسط مؤسسه «بوستان کتاب» قم، به زیور طبع آراسته گردید.

و اکنون رساله «السیاسه الحسینیه» که بعدها توسط مؤلف معظم تکمیل و با اضافاتی در عراق به چاپ رسیده بود، با ویرایشی جدید و ترجمه اضافات و ملحقات مؤلف معظم، تنظیم و در این مجموعه در اختیار علاقمندان قرار می دهیم.

... در این مجموعه، ترجمه دو خطبه و سخنرانی تاریخی ایشان را در «مؤتمر اسلامی پاکستان» و سمیناری دیگر، می آوریم تا با دیدگاه های ایشان در زمینه مسائل سیاسی و اجتماعی جهان اسلام بیشتر آشنا شویم.

البته مطالعه کتاب ارزشمند و بی نظیر: «المثل العلیا فی الاسلام لافی بحمدون» - ارزشهای والا در اسلام است نه در بحمدون! - که خوشبختانه چندین بار ترجمه و بارها چاپ شده است، برای اهل سیاست و شناخت روش سیاسی آیت الله کاشف الغطا یک ضرورت است که در آن «هزاران درود بر کمونیسیم در مقابل مفسد امپریالیسم» می فرستد و نشان می دهد که همایش های غربی ها در بلاد اسلامی و یا با عناوین اسلامی! در

اروپا، در واقع یک نوع فریب و نیرنگ است و نباید به آنها اعتماد کرد.

آخرین بحثی که در این مجموعه می آوریم، ترجمه مقاله ایشان درباره نوع اشتراکیت در اسلام - سوسیالیسم و اسلام - است که از ترجمه های اخیر است و برای تکمیل و تنوع در محتوای کتاب، در این مجموعه نقل می گردد.

... تکرار می کنم که ترجمه بیشتر مطالب این کتاب، مربوط به بیش از نیم قرن پیش است که نخست در سال 1376 هـ - ق در تبریز به چاپ رسیده و اکنون، و پس از ویرایشی کوتاه در اختیار علاقمندان قرار می گیرد.

طبق معمول!، هرگونه نقد اصلاحی را می پذیریم تا در چاپ های احتمالی بعدی! مورد استفاده قرار گیرد. والعاقبه للمتقين

سید هادی خسروشاهی

قم: مرکز بررسیهای اسلامی

اربعین حسینی علیه السلام 1441 / مهرماه 1398

ص: 10

بسم الله الرحمن الرحيم(1) تا ابد، جلوه‌گه حق و حقیقت، سر تست *** معنی مکتب تقویض، علی اکبر تست

طفل شش ماهه تبسم نکند، پس چه کند؟! *** آنکه بر مرگ زند خنده، علی اصغر تست

مقدمه:

کتاب حاضر(2) و نشریه سوم از سلسله انتشارات «در راه حق»(3) نیز، از آثار مرحوم آیه الله کاشف الغطاء است. این کتاب، از چند ماه قبل ترجمه شده و آماده چاپ بود و کثرت مشغله تحصیلی و نبود وقت کافی

ص: 13

1- ... این بخش، متن کامل مقدمه اینجانب بر ترجمه کتاب «السیاسه الحسینیّه» مرحوم آیه الله شیخ محمدحسین آل کاشف الغطاء است که در ماه رمضان 1376 هجری در تبریز چاپ و منتشر شده است. در واقع این مقدمه 60 سال پیش و در دوران جوانی! نوشته شده و نشان دهنده روحیه و دیدگاه و چگونگی اندیشه سیاسی نویسنده است که عینا و بدون ویرایش، همراه ترجمه ویرایش شده ترجمه اصل کتاب، باز به عنوان مقدمه نقل می گردد .

2- ترجمه کتاب: السیاسه الحسینیّه.

3- در آن تاریخ هنوز نشریات «در راه حق» قم راه نیفتاده بود...

برای نوشتن مقدمه، از جمله عللی بودند که موجب تأخیر در انتشار این کتاب گردید.

اکنون با استفاده از فرصتی کوتاه و توفیقات حاصله از فیوضات ماه رمضان، این مقدمه نوشته می شود، از خوانندگان محترم انتظاری جز این نیست که: نخوانده و سطحی قضاوت نمایند.

سکوت و جمود

حضرت امام حسین علیه السلام را همه ما می شناسیم و شرح زندگی انفرادی و اجتماعی آن امام را، تاکنون خیلی از نویسندگان شیعه و سنی و خارجی، با عناوین مختلف نوشته اند. برای رعایت اختصار، ما در اینجا به شرح مطالبی که ارتباطی با نهضت کربلا ندارد، نمی پردازیم. مقصود از این مقدمه، این است که: به طور اجمال بدانیم که چرا امام حسین علیه السلام قیام کرد؟ و هدف او از این قیام چه بود؟! و تکلیف ما با شرایط و امکانات موجود، چیست و چه باید کرد؟

آیا راهی را که حسین علیه السلام رفت، باید برویم، یا باید به «سکوت»،

«رکود» و «جمود» فعلی مسلمین جهان، در قبال این همه ظلم و ستم، قتل و غارت، چپاول بیت المال، تجاوز و حمله های مستقیم و غیر مستقیم دشمنان اسلام و کفار و صلیبی ها و کمونیست ها به ممالک و سرزمین های عزیز اسلام، و توهین و استهزاء علنی و عملی به مقدسات مذهبی و اصول اسلامی، و اشاعه مظاهر کفر و بُت پرستی، ادامه داد؟!!

آیا باید همه مسلمانان سراسر روی زمین، با جنبشی عالم گیر به

پاخیزند، یا عکس العمل عدم اجرای احکام نورانی خدا و عاقل و باطل

ماندن حدود و قوانین مقدس و جاوید قرآن و توسعه فساد و منکرات و انحراف جوانان و فرزندان مسلمان، باید سکوت باشد؟!

آیا اسلام همیشه ما را امر به سکوت می کند؟ و با ازدیاد منکرات، امر به معروف با قلم و قدم و زبان و عمل، بر هر کس - از کوچک و بزرگ، بازاری و کارگر، محصل و مجتهد - لازم نیست؟

آنچه مسلم است، این است که: سکوت ما در مقابل منکرات و اعمال ضدّ اسلامی، برخلاف رضای خدا بوده و با دستورات اسلامی سازگار نیست. مثلاً اسلام دستوری داده که در زمان غیبت امام علیه السلام هر حمله و هجومی که بر اسلام و مسلمین و بیضه اسلام (به اصطلاح فقهی) ضرر داشته باشد، بر همه مسلمین؛ اعم از زن و مرد، واجب است که دفاع کنند. آیا ما به آن عمل می کنیم؟

بنابراین اصل مسلم، تنها اختلافی که شاید بین ما و عدّه ای دیگر وجود دارد، عدم درک روح زمان و شناخت سرعت سیر قهقرائی اوضاع مادی و معنوی مسلمین در وضع کنونی است. یعنی آن ها اگر تعمّق بیشتری در جریانات عادی زندگی بنمایند، خواهند دید چه خطر و حمله و هجومی بر اسلام و مسلمین، بالاتر از این است که در دنیای اسلام، از اسلام و مسلمانی، جز نام و شناسنامه «مسلمان بودن» و چند عملی که صورت عادت به خود گرفته و یا برای «ریا» و «تظاهر» است، چیزی باقی نمانده است!

چه توهین و حمله ای بر اسلام و مسلمین، بزرگ تر از تهیه شدن بخشی از بودجه ممالک و دولت های مسلمان، از ریا، مالیات مشروبات الکلی و منحرفین و بدبختان است؟

آری! اگر کسی عمیقانه فکر کند، می فهمد خطری مهم تر و بزرگ تر از این نمی شود که امروز جوانان ما، در اثر اعتیاد به مشروبات الکلی و مواد مخدر و تماشای فیلم های بی شرمانه و ضد اخلاقی در سینماها، دین و ایمان خود را بر باد داده و از مبانی اسلامی روگردان گشته و به سوی خدانشناسی و شهوات گرائیده اند.

آیا تجاوز و هجوم بالاتر از اینکه امروزه مسلمین خوار و زبون شده و مجبور به گدائی از کفار و دشمنان خدا گشته اند؟ انسان وقتی به این مسائل فکر می کند، آتش می گیرد و می سوزد!... و از طرفی وقتی به مسئله نهضت حسین علیه السلام می رسد، می بیند قسمت عمده مسئولیت، بر عهده اشخاصی است که تاکنون ساکت نشسته و در مقابل اعمال ضد اسلامی، جز حرف، عکس العملی از خود نشان نداده اند.

متأسفانه اگر به بحث بیشتری در این موضوع پردازیم، «مقدمه» از «ذی المقدمه» زیادتر خواهد شد و «فرع» مزید بر «اصل»... لذا از بحث در اصل موضوع کتاب دور نمی شویم و از افزودن پاورقی زیاد هم بر مطالب متن کتاب خودداری می کنیم و اکنون مختصری پیرامون مسئله نهضت امام حسین علیه السلام بحث کرده و تفصیل بیشتر را - اگر توفیقی بود - به کتاب «درس هایی از رهبر مکتب انقلابی اسلام» واگذار می کنیم.

مسئله نهضت

مسئله نهضت و شهادت حضرت حسین علیه السلام را اگر به صورت کامل تجزیه و تحلیل کنیم، می بینیم که نهضت او یکی از مهم ترین و ارزنده ترین نهضت های نجات بخش تاریخ بشریت است و مسلماً در

صفحات تاریخ و افکار انسان ها، همیشه باقی خواهد ماند و اهمیت آن هرگز فراموش نخواهد شد، زیرا نهضت حسین علیه السلام برضد یزید و دستگاه ظلم و ظالم پرور و حکومت ضداسلامی اموی، درسی فناپذیر است که طبعاً تا ابد تازگی دارد و هیچ وقت کهنه نخواهد شد و بلکه می توان گفت: با تعالی سطح افکار و با تکامل طرز تفکر در طرق جهاد فکری و عملی بشری، عمق نهضت او بیشتر و بهتر فهمیده و درک خواهد شد.

در واقع این نهضت، درسی عملی و آموزنده است، برای انسانی که می خواهد آزاد و سربلند و شرافتمندانه زندگی کند و البته همیشه و در همه جا می تواند سرمشق همگان باشد.

کسانی که لذت زندگی را در محیطی دور از عوالم مادی و در خدمت به اسلام و جامعه مسلمین و اصلاح اوضاع آشفته کنونی تشخیص داده اند، ولی قدرت شان در مقابل نیروهای پر زرق و برق پول و سرنیزه، به مثابه سرمایه یک رنجبر در مقابل میلیون ها ثروت یک سرمایه دار می ماند، همین نکته موجب سستی اراده ها و یأس سرهای پرشور و ازدیاد بهانه سکوت و تن دادن به قبول هر عمل ضد بشری و اسلامی می گردد.

ولی اگر منطقی و عمیقانه فکر کنیم، از مکتبی که حسین علیه السلام باز کرد و از درسی که او عملاً بر همه آموخت، به خوبی می توان سرمشق گرفت و مرعوب دبدبه و کبکبه قدرت های توخالی نگشت و از حوادث شوم زندگانی و عدم پیروزی در مسائل مقدّماتی جنبش ها، و یا شکست عده ای از مسلمین جهان در مبارزات و جنبش ها و... هیچ یأس و دلسردی و سستی به خود راه نداده و بلکه سرسختانه تر، اوقات خود را صرف جهاد و مبارزه در راه تحقق یافتن آرمان بزرگ و هدف بسیار

عالی و مقدس خود - که برتر و بالاتر گشتن عملی اسلام بر همه چیز است - خواهیم نمود.

مسئله نهضت حضرت حسین علیه السلام، به ما می آموزد: قَلَّتْ اَفْرَادٌ و یا عدم وجود کامل وسائل مادّی، نباید باعث تن دادن به ذلّت، خواری و اسارت و بندگی اجانب و ننگ و خفت گردد. پروردگار بزرگ در قرآن مجید فرموده: «كَمْ مِّنْ فِتْنَةٍ فَلَيْلِهِ غَلَبَتْ فِيْهِ كَثِيْرَةٌ بِاِذْنِ اللّٰهِ وَاللّٰهُ مَعَ الصّٰبِرِيْنَ» - چه بسیار از گروه های اندک، که بر گروه بسیار به اذن خدا، غلبه کرده اند «خداوند با صابران است» - و روی همین اصل و همین پشتیبانی های خدای مقتدر، مسلمان نباید از کمی افراد هم فکر و مجاهد و نقص وسائل ظاهری جهاد، ترس و هراسی داشته باشد.

به طور کلی: طرفداران راه حق، در همه زمان ها نیز در اقلیت بوده اند، ولی همانگونه که تجربه و تاریخ نشان می دهد، پیروزی نهایی و قطعی، همیشه از آن طرفداران حق بوده است.

شما صفحات تاریخ را ورق بزنید و ببینید در کدام دوره، فتح و نصرت ها از آن اقلیت طرفدار حق نبوده است؟! بنابراین، ما و همه برادران مسلمان، نباید از جلال و جبروت ظاهری قدرت های پوشالی باک داشته باشیم و تن به پذیرش زورگوئی و ظلم و ستم بدهیم.

اگر تن به قبول ظلم و ستم و... بدهیم، فردا در دادگاه عدل الهی مورد مؤاخذه سخت قرار خواهیم گرفت، چنانکه پیشوای اسلامی می فرماید: «يُؤْخَذُ مِنَ الْمَظْلُوْمِ كَمَا يُؤْخَذُ مِنَ الظّٰلِمِ»: در روز رستاخیز، از مظلوم نیز بازپرسی می شود، همانطور که ظالم مورد مؤاخذه قرار می گیرد.

قیام مظهر حق

امام حسین علیه السلام پس از پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علی علیه السلام و برادرش امام حسن علیه السلام، مظهر و مصداق واقعی و تبلور حق بود. این حقیقتی است که کوچکترین شک و شبهه ای در آن وجود ندارد و از این لحاظ، قیام حسین علیه السلام قیام مظهر حق بود، علیه مظهر باطل، مظهر پستی و پلیدی، مظهر عیاشی و شهوت رانی، مظهر حکومت جابرانه و ظالمانه یزید که به «ناحق» بر مسند ریاست و جایگاه مقدس پیغمبر خدا و خانواده اش نشسته بود و دستگاه عدالت بار حکومت اسلامی را به دستگاه و دربار ضد اسلام، تبدیل کرده بود.

قیام حسین علیه السلام و یاران وفادارش، قیام صاحبان سرهای پرشور از عشق به معشوق، دل های مشتاق، و قلب های روشن و فروزان از نور ایمان به آفریننده طبیعت بود؛ برضدّ یزید پلید و اطرافیان دنیاپرست و ستمگر او، علیه صاحبان سرهای مست و بی خبر از عالم انسانیت که در لجن زار شهوت و حیوانیت غوطه می خوردند.

حسین علیه السلام فرمانده عالی و پرچمدار این نهضت و رهبر ایثارکنندگان، با قیام خود، به دنیا ثابت کرد که: «مسلمان» باید برضدّ ناکسانی که بدون لیاقت، بر جان و مال مردم مسلمان حکومت کرده و بیت المال مسلمین را مورد دستبرد و غارت قرار می دهند، قیام کند.

«فرمانروای جائر!»

امام حسین علیه السلام در خبری که از آن حضرت نقل شده و ذیلاً نقل می شود، تکلیف همه مسلمان ها را به وضوح روشن کرده است. این خبر،

مبنا و علّت العلل قیام حسین علیه السلام را بر همه ملل محروم، با صراحت روشن ساخته و می‌رساند: هرگز نباید تسلیم حکومت زر و زور شد.

امام حسین علیه السلام می‌فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هرکس فرمانروای ظالمی را ببیند که حرام خدا را حلال کرده، ناقض عهد و پیمان خدا بوده، مخالف سنت رسول خدا عمل کرده، در میان بندگان خدا بد رفتاری می‌کند و برضد او با فعل و قول خود عملی انجام ندهد، برای خدا حق است آن شخص را مانند او قرار داده و به کیفرش برساند.

و بدانید که اینان به اطاعت شیطان گرانیده و از اطاعت خدا رو گردانده اند. فساد را آشکار و حدود را معطل نموده و اموالی را که از آن همه مسلمین است، حیف و میل کرده و حرام را حلال، حلال را حرام نموده اند. و من بر اینکه با گفتار و رفتار با یزید ستمکار مخالفت کنم، سزاوارترم. ⁽¹⁾

و روی همین اصل امام حسین علیه السلام به گفتار جدّ بزرگوارش عمل کرد و

ص: 20

1- رجوع شود به: کتاب های «نفس المهموم»، «تاریخ طبری»، «حیاه الحسین» / تألیف عبدالحمید جوده السّحار - نویسنده معروف مصری -، «جنگ و صلح در اسلام» / تألیف دکتر خدوری - استاد علوم شرقی دانشگاه پکنس امریکا - و ماهنامه «گنج شایگان»، نشریه انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران. متن عربی خبر از این قرار است: «ایّها النّاس! انّ رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله قال: من رأى سلطانا جائرا مستحلا لحرام اللّٰه ناکثا لعهد اللّٰه، مخالفا لسنه رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله یعمل فی عباده بالاثم والعدوان، فلم یغیر علیه بفعل ولا قول کان حقا علی اللّٰه ان یدخله مدخله الا وانّ هولاء قد لزمو طاعه الشّیطان وترکوا طاعه الرّحمن واطهروا الفساد وعطلوا الحدود واستأثروا بالفئی واحلّوا حرام اللّٰه وحرّموا حلاله وانا احقّ من غیر».

حاضر نشد زنده بماند و حدود الهی را جاری نشده و احکام اسلام را اجرا نگردیده ببیند.

حسین علیه السلام آن روز با قیام خود، و با نثار خون خویش و خون یارانش و با رضایت به اسیر شدن اهل بیت و خاندانش، نهال اسلام را بارور ساخت.

دکتر اقبال لاهوری، ضمن چند بیت، طی قطعه ای در این باره می گوید:

چون خلافت رشته از قرآن گسیخت *** حریت را زهر اندر کام ریخت

خواست آن سر جلوه خیر الامم *** چون سحاب قبله باران در قدم

بر زمین کربلا بارید و رفت *** لاله در ویرانه ها کارید و رفت

تا قیامت قطع استبداد کرد *** موج خون او، چمن ایجاد کرد

بهر حق در خاک و خون غلطیده است *** پس بنای «لا اله» گردیده است

مدّعایش سلطنت بودی اگر *** خود نگردی با چنین سامان سفر

دشمنان چون ریگ صحرا لا تعدّ *** دوستان او به یزدان هم عدد

ص: 21

تیغ بهر عزّت دین است و بس *** مقصد او حفظ آئین است و بس

ما سوی الله را مسلمان بنده نیست *** پیش فرعونى سرش افکنده نیست

خون او تفسیر این اسرار کرد *** ملت خوابیده را بیدار کرد

تیغ «لا» چون از میان بیرون کشید *** از رگ ارباب باطل خون کشید

نقش «الا لله» بر صحرا نوشت *** سطر عنوان نجات ما نوشت

شوکتِ شام و فرّ بغداد رفت *** سطوتِ غرناطه هم از یاد رفت

تار ما از زخمه اش لرزان هنوز *** تازه از تکبیر او ایمان هنوز

ای صبا ای پیک دور افتادگان *** اشک ما بر خاک پاک او رسان [\(1\)](#) آری حسین علیه السلام علاوه بر اینکه باعث استحکام «لا اله الا

الله» گشت، دربار ستمگر خاندان معاویه را ویران و کاخ های فرعون منشانه

دودمان دنائت و رذالت بنی امیّه را برای ابد درهم کوفت و ویران ساخت.

ص: 22

1- نقل از قطعه «آزادی اسلامی و سرّ حادثه کربلا» / دیوان «اسرار و رموز»، محمد اقبال لاهوری، چاپ پاکستان.

عبدالحمید جوده السّحار، نویسنده مصری و مولف کتاب «ابوذر غفاری» و «مبانی اقتصادی در اسلام»، در «حیاه الحسین» - که از طرف هیئت نشر و تألیف دانشگاه قاهره منتشر شده است - می نویسد:

«... حسین علیه السلام نمی توانست با یزید بیعت کند و به حکومت او تن بدهد، زیرا در این صورت بر فسق و فجور صحّه می گذاشت و ارکان و پایه های ظلم و طغیان را محکم می کرد و از حکومت باطل تمکین می نمود. ولی حسین علیه السلام راضی به این کارها نمی شد، ولو اینکه اهل و

عیالش به سختی و شدت بیفتند و خود و یارانش زنده نمانند».

علاوه بر این، حسین علیه السلام زندگی را از دریچه چشم حقیقت بین خود بررسی نموده و قضاوت می کرد. افرادی که حب دنیا، ریاست و مقام، چشم باطن شان را کور و گوش شان را کر کرده، نمی توانند عقیده و راه حسین علیه السلام را درک نموده و در آن راه گام بردارند.

امام حسین علیه السلام روی اصل طرز تفکر صحیح خود می فرماید که: «انّما الحیوه الدنیا عقیده و جهاد» - زندگی دنیا، عبارت است از عقیده و جهاد در راه آن - و با صدای رسا اعلام می دارد که: «لا اری الموت الاّ سعاده و لا الحیوه مع الظّالمین الاّ برما». مرگ را جز سعادت و زندگی با ظالمین

را جز ذلّت و عدم سعادت نمی بینم.

از طرف دیگر می فرماید:

فان تکن الابدان للموت أنشئت *** فقتل امرء بالسيف في الله افضل

- هرگاه بدن ها برای مرگ آماده شده اند، کشته شدن با شمشیر در راه «حقّ» و «خدا»، فضیلت بارت تر است -

صاحب چنین دیدگاه و فکری، نمی تواند با حکومت یزید بسازد و یزید را زمامدار مردم مسلمان ببیند، این است که مردانه به پا می خیزد و با جهاد و انقلاب خونین خود، به دنیا نشان می دهد که: یزید و اطرافیان پست او، حق حکومت ندارند و حکومت، حق خاندان پاک پیغمبر خدا و تربیت شدگان مکتب پر افتخار اسلام است.

حسین علیه السلام در این نبرد آشتی ناپذیر، حتی حاضر شد که اهل و عیالش به عنوان «خارجی!» به اسیری بروند، ولی امروز دنیا به حسین علیه السلام درود می فرستد و نام جاوید او با افتخار و احترام ذکر می شود، اما یزید و جیره خواران و غلامان حلقه به گوش او، با ننگ و نفرت و انزجار همیشگی قرین شده اند و مسلما یزید صفتان قرون دیگر نیز سرنوشتی بهتر از ارباب اصلی خود نخواهند داشت.

یاران حسین علیه السلام

ای بسا انبوه لشگرها که با ایمان لرزان *** روز بازی حوادث جرئت میدان ندارد

ای بسا سرباز جان بر کف که با نیروی ایمان *** باک از سرلشگر و فرمانده و فرمان ندارد

بشکنند بازوی تقوی مشت فولادین بی دین *** گرچه مرد متقی سر پنجه طغیان ندارد

... امام حسین علیه السلام وقتی از مدینه خارج شد، عده زیادی از افراد طمع کار، به خیال اینکه حکومت و ریاستی در کار است! همراه

امام حسین علیه السلام بودند و تا شب عاشورا نیز، حداقل هزار سرباز سواره و یکصد نفر پیاده

در رکاب حضرت ماندند، ولی شب عاشورا امام حسین علیه السلام همه را جمع کرد و با قیافه و چهره دُرْفشان و ملکوتی و خاصّ خویش - که در پرتو شمع های لرزان خیره کننده بود - فرمود:

«خدایا! من تو را سپاسگزارم می کنم که ما را با نبوّت مکرم کردی و قرآن را به ما آموختی و در دین، فقیهمان نمودی. اینجا کربلاست، فردا میدان گاهی است برای مردان خدا، مردانی که دنیا را با تمام مظاهرش با تمام خوشی ها و زیبایی ها، برای مبارزه با فساد یزید وداع می گویند... وای بر حال کسی که فردا اینجا باشد، صدای ما را بشنود، گریه و ضجّه زنان و کودکان به گوش او برسد و از کمک به ما کوتاهی بکند. من بیعت را از شما برداشتم، اینک تاریکی شب همه جا را فرا گرفته است، دست زن و بچه های خود را بگیرد و به شهرها و آبادی های خود برود. زیرا این قوم، تنها مرا می خواهند...»

... حضرت شمع ها را خاموش کرد، آنانی که به ظاهر، مرد جلوه می کردند! ولی بوئی از مردانگی و انسانیت نبرده بودند، فرزند زهرا علیه السلام را تنها گذاشته و رفتند... و سرانجام برای حسین علیه السلام 40 نفر پیاده و 32 نفر سواره، یار وفادار و سرباز فداکار باقی ماند...

البته 72 نفر در مقابل متجاوز از 45 هزار نفر؟! خیلی عجیب است،

ولی تاریخ می گوید نیروی ایمان 72 نفر، انبوه لشگر کفر را به لرزه در آورده بود. برادر امام حسین علیه السلام، حضرت عباس علیه السلام پس از آن بیانات گفت: برادر چرا این کار را بکنیم؟! برای اینکه پس از تو زنده بمانیم؟! خدا آن وقت را هیچ وقت بر ما نشان ندهد...

حضرت رو به بنی عقیل کرد و فرمود:

ص: 25

یا بنی عقیل! من به شما اجازه می‌دهم که همه تان بروید. بنی عقیل گفتند: مردم چه می‌گویند؟! می‌گویند: ما آقا و بزرگ و بهترین پسر عم‌های خود را ترک کردیم و با دشمنان او مبارزه و جهاد نمودیم؟! لا والله! ما این کار را نمی‌کنیم، ما خود را، مال و اهل خود را فدای تو می‌کنیم و همراه تو جهاد می‌کنیم تا همیشه با تو باشیم، زندگی پس از تو برای ما فایده ندارد.

یکی از انصار حسین علیه السلام برخاست و گفت:

آیا ما تو را تنها بگذاریم؟ آن وقت برای تو چه عذری بیاوریم؟ نه به خدا، تا نیزه ام را در سینه آنها نشکنم و تا آنها را با شمشیر خود آن هنگام که در دستم می‌باشد، نزنم، از تو جدا نمی‌شوم و هرگاه سلاحی نداشته باشم، با سنگ با آنها نبرد می‌کنم، تا در پیشگاه تو بمیرم.

یکی دیگر گفت:

به خدا سوگند، ما تو را تنها نمی‌گذاریم، تا خداوند شاهد باشد ما در غیبت رسول خدا صلی الله علیه و آله حق تو را اداء کردیم. به خدا اگر بدانم من کشته شده و دوباره زنده می‌شوم و بعد مرا زنده می‌سوزانند و دوباره زنده می‌شوم و هفتاد مرتبه هم تکرار شود، باز از تو جدا نمی‌شوم. در پیشگاه تو کشته می‌شوم، و چطور این کار را نکنم، در حالی که مرگ بیش از یک بار نیست، ولی پس از آن افتخار و شرافتی است که پایان ندارد...

... این است نمونه ای از طرز تفکر یاران حسین علیه السلام که تا آخرین نفس، وفاداری خود را به خدا و مکتب مردان خدا، با جان و هستی ثابت کردند.

این 72 نفر، پروانه وار گرد شمع حقیقت گردیدند و تا در راه وصال به معشوق خود، بال و پرشان نسوخت، از پای نشستند.

اینان برای اینکه زودتر شهید شوند، از خدا می خواستند شب عاشورا زودتر تمام شود. از شدت شوق گریه می کردند، در روز نبرد در میدان خونین، برای اینکه زودتر به لقاء حق برسند، لباس جنگی را بیرون آورده و دور می انداختند و در جلو حسین علیه السلام می ایستادند، سینه و سر خود را سپر قرار می دادند، تا تیرهای زهرآلود دشمن به آنها بخورد و به حسین عزیز علیه السلام صدمه ای نرسد.

اینها به راستی «مرد» بودند و مردانه هم جنگیدند و نام و افتخار جاوید در دنیا و نجاتی خدائی در آخرت، برای خود کسب کردند.

اینها در جواب حسین علیه السلام که می فرمودند: «بیایید و بروید من بیعت را از شما برداشتم»، گریه می کردند و می گفتند: آیا ما را از پیشگاه مقدّست رانده و طرد می کنی؟!...

البته ما هم امروز به صورت ظاهر می گوئیم: «ای کاش با شما بودیم و با شما به فوز و مقام بزرگی می رسیدیم!» ولی بیایید درست فکر کنیم و ببینیم: آیا اگر ما آن روز در صحنه بودیم، واقعا حاضر به عمل هم می شدیم؟! شوخی نیست: سر و تن، نیزه و شمشیر، تیر و خنجر، سنگ و آهن، بیابانی سوزان، جگری عطشان، زخم از روی زخم... و نثار خون.

مگر از جان و تن گذشتن بازی است؟! مگر نثار خون در نزد همه بی ارزش است؟! مگر گذشت از جان، مردانگی نمی خواهد؟! مگر همه می توانند چون گلگون کفن و شهیدان کربلا، مردانه از تمام مظاهر و لذّات دنیای مادی صرف نظر کنند؟!...

خوشا به حال آنان که با شجاعت و شهامت، و با کمال افتخار و سربلندی، شربت شهادت نوشیدند و وای به حال کسانی که از ترس کشته

شدن، و از ترس از دست رفتن مقام و جاه خود، قشرهای وسیع مسلمین را بنده و برده ظالمین و دشمنان اسلام کرده و می کنند.

و درود بر آنانی که با خون خود، نهال اسلام را آبیاری کرده و برای یاری دین خدا قیام نمودند، درود بر آنها که به صورت ظاهر و برای چند روزی شکست خوردند، ولی تا ابد فاتح و پیروز گشتند.

سلام بر آنها، بر خون های به ناحق ریخته شده آنها.

سلامی سوزان، گرم و آتشین...

سلام بر آنها.. و بدن های پاره پاره و به خون آغشته شده آنان که تا آخرین قطره خون و تا آخرین لحظه حیات از حق و عدالت، آزادی و انسانیت، و از اصول نجات بخش اسلام دفاع کردند...

و ننگ و نفرت ابدی بر پست فطرتان و دون صفتانی که برای دنیا و برای حکومت ری، برای پول و مقام، فرزندان عزیز زهرا و مردان پاک و مسلمان را کشتند و خیال کردند که همیشه دنیا بر وفق مراد آنها بوده و همیشه بر روی یک پاشنه خواهد چرخید و آن ها همیشه در رأس حکومت باقی مانده و عهده دار ریاست «شبه مردان!» خواهند بود، غافل از اینکه دنیا چند روزی بیش نیست و ما عند ربک خیر و ابقى.

دفاع از عقیده...

ما زنده از آنیم که آرام نداریم *** موجیم به دریا که توقف عدم ماست

برای اینکه دفاع از عقیده خود و جواب تهمت ها و اشکال تراشی های جاهلانه را در هر نشریه ای عنوان نسازیم، در مقدمه این کتاب، قدری

ص: 28

مفصل تر جوابی برای همه می نویسیم تا همگان بدانند که: (1)

هیچ فحش و توطئه ناجوانمردانه و بی شرمانه ای، در روحیه خلل ناپذیر تربیت یافتگان مکتب انقلابی اسلام، نه تنها تأثیر منفی ندارد، بلکه آنها را در مبارزه ای که برای اجرای احکام قرآن در سرزمین های عزیز اسلام شروع کرده اند، پابرجا تر و مصمم تر نیز می گرداند.

ما از هرگونه سختی و مصیبتی استقبال کرده و هیچ گله ای از رضا و قضای خدا نداریم و به قول شاعر:

ما نداریم از رضای حق گله *** عار ناید شیر را از سلسله

بدیهی است که مصائب بزرگ، مردان بزرگ را پرورش می دهد و ناهموار بودن راه، دلیل مقدّس بودن هدف و استقامت در پیمودن این راه، مقدمه پیروزی قطعی است.

بنابراین، تشبّات جاهلان و حسودانه، ما را از ادامه راهی که در پیش گرفته ایم، باز نمی دارد و ما به جهاد همه جانبه خود علیه دشمنان داخلی و خارجی اسلام، تا سر حدّ وصال به خدا، یعنی تا سر حدّ «شهادت» ادامه خواهیم داد. این راه شرافتمندانه و پرافتخاری که ما در پیش گرفته ایم، در پیمودنش، از هیچ کوششی فروگذاری نکرده و از جلال و عظمت ظاهری هیچ نیرو و قدرتی ترس و هراسی به خود راه نداده و مردانه به جانب مقصود پیش خواهیم رفت، زیرا علی علیه السلام در نهج البلاغه به ما تعلیم می دهد که:

ص: 29

1- این جملات در پاسخ کسانی بود که کارهای ما نوجوانان را دور از عقل و خرد! می پنداشتند و می نامیدند و از سرزنش و نکوهش عملکرد ما، ابائی نداشتند!...

پیکار جویان در وظیفه دشواری که بر عهده گرفته اند، هرگز خسته نمی شوند و وسوسه زشت گویان، در اراده آهنین ایشان اثر نمی کند. سرزنش ها و ملامت ها را از دهان هر کس که خارج شود، ناچیز می پندارند و هم چنان به فعالیت خود ادامه داده و پروانه وار به جانب مقصود پیش می روند.

و قرآن می فرماید: «فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أَوْلُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبُثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ بَلَاغٌ فَهَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الْفَاسِقُونَ.» (1)

سازش با دشمنان اسلام

پس منتهی الیه راه ما، راه حسین علیه السلام است و ما با کمال افتخار، در این راه گام بر می داریم و کسی که منطقی و عاقلانه فکر کند، به وضوح خواهد دید: در شرایط فعلی، برای اصلاح جامعه پر از فساد امروز ما، (2) جز از راهی که حسین علیه السلام رفت، راه دیگری وجود ندارد.

به طور کلی، قوانین قرآن و اسلام، اعمال و رفتار پیشوایان ما، ما را از «همزیستی مسالمت آمیز» با دشمنان اسلام منع کرده اند، آری همکاری و همزیستی ما با دول استعمارگر و عمال آنها، امری محال است و مخالف

ص: 30

1- احقاف، آیه 35؛ «پس صبر کن همان گونه که پیامبران اولوالعزم صبر کردند، و برای آنان در نزول عذاب شتاب مکن، روزی که آنان آنچه را که وعده داده می شوند ببینند، گویی فقط ساعتی از یک روز (در دنیا) درنگ داشتند؛ (این قرآن) ابلاغی است برای همه؛ پس آیا جز مردم نافرمان هلاک می شوند؟»

2- توجه به این نکته ضروری است که این کتاب بیش از شصت سال پیش در سال 1336 نوشته شده و ناظر به آن زمان است.

قلمی و زبانی ما با آنها، یک مسئله شخصی نیست که قابل عفو و اغماض و حل و فصل بوده و صلح پذیر باشد.

مخالفت ما با دشمنان اسلام و با کسانی که مستقیم و غیر مستقیم به نفع اجانب کار می کنند، آشتی ناپذیر است و البته ما با کسانی که از لحاظ فکری مخالف هستیم، غرض شخصی و فردی نداریم، بلکه آنها را باعث فساد اجتماع و انحطاط اخلاق و سیر نزولی جامعه مسلمین می دانیم که ملت ما را دو اسبه به سوی سقوط، به سوی اروپائی گری و بی دینی سوق می دهند.

وضع کنونی مسلمین جهان، به قدری رقت آور است که هر مسلمانی اگر در علل پیدایش این وضع دقیقاً بررسی کند، می بیند برای اصلاح اوضاع حادث ضد دینی فعلی، جز یک جنبش حادث دینی، هیچ کاری و امری، هیچ موعظه و نصیحتی، تأثیری نداشته و وضع را به حد اعتدال در نخواهد آورد.

روی همین اصل، ما با خدای خود پیمان بسته ایم؛ پیمانی اصیل و پابرجا، پیمانی محکم و خلل ناپذیر که در راه او تا آخرین نفس بکوشیم، و به قول اقبال لاهوری:

هر که پیمان با هوالموجود بست ***گردش از بند هر معبود رست.

راه و هدف

البته ما انتظار نداریم حتماً خود به نتایج مطلوب برسیم، بلکه ترجیح می دهیم که بکوشیم و بیکار ننشینیم و ثمره کوشش ما را نسل آینده و فرزندان فردا ببینند.

ما ترجیح می دهیم به جای ماندن و زندگی با این مردم! (چنان که

حسین علیه السلام فرمود) شاهین وار به آسمان شهادت پرواز کنیم و چه سعادتى بالاتر از این مى توان برای یک بشر سعادت‌مند (واقعی) تصوّر کرد؟!

و هزار ضربت شمشیر - چنانچه علی علیه السلام فرموده است - برای ما خوش تر و راحت تر و آسان تر از مرگ در بستر نرم و گرم است... (1) و نثار جان خود در راه حق، در راه خدا، در نظر ما سخت بی بهاست.

... و البته راه ما، و هدف ما، راه و هدفی که در پیش داریم، بسیار پر نشیب و فراز است، ولی به قدری مقدّس و نورانی و خدائی است که هیچ توافقی با عوامل مادّی و دنیوی، ظاهرسازی و ریاکاری ندارد.

و رهروان و رزمندگان راه حقّ و حقیقت، دل‌باختگان اجرای احکام اسلام و قرآن، در پیشروی در راه پرخطر خویش، انتظار هیچ تشویق و تقدیری را از هیچ مقامی جز «خدا» ندارند، زیرا کسی که عاشق اسلام و تجدید عظمت جهانی مسلمین باشد و این عشق با تار و پود او آمیخته گردد، احتیاج به تشویق و تقریظ! ندارد.

... و هدف و مرام و مقصد ما، عالی تر از آن است که منتظر تشویقی باشیم، یا با تقدیر و تقریظی! شاد و خرم شویم و هیچ تقدیر و تقریظی، ما را مغرور نمی کند، چنانکه هیچ فحش و ناسزائی، تأثیر بدی در روحیه و افکار ما ندارد و ما راهی را که وظیفه خود تشخیص داده ایم و می پیمائیم، تا آخر خواهیم رفت.

و خلاصه: فکر ما و روح ما، بالاتر از آن است که با انتقادی ناروا متزلزل و یا با تشویق و تقدیرنامه ای، استوار گردد.

ص: 32

1- نهج البلاغه، ص 180. وَالَّذِي نَفْسُ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ بِيَدِهِ لَأَلْفُ ضَرْبَةٍ بِالسَّيْفِ أَهْوَنُ عَلَيَّ مِنْ مِيْتَةٍ عَلَي الْفَرَّاشِ فِي غَيْرِ طَاعَةِ اللَّهِ.

البته ما اگر به لحاظ سنی نیز کوچک باشیم! به لحاظ روحی، خود را بزرگ می دانیم و باید هم از لحاظ روحی و فکری بزرگ باشیم، زیرا که منبع الهام بخش ما قرآن و مکتب اسلام است و قرآن و اسلام بزرگ ترین و ارجمندترین مکتب ها و منبع ها را داراست.

بنابراین، اگر در راه بزرگی قدم گذاشته ایم، تعجب ندارد و بایستی در این راه، چون کوه استوار در مقابل تشدید حوادث بایستیم و تکان نخوریم، زیرا حسین عزیز علیه السلام هم اینطور بود. اقبال لاهوری باز می گوید:

عزم او چون کوهساران استوار *** پایدار و تند سیر و کامکار

و ما هم:

رمز قرآن از حسین آموختیم *** ز آتش او شعله ها اندوختیم

فدای راه او

هر کسی، هر نیرو و قدرتی که می تواند، علیه ما اقدامی انجام دهد! ما باکی از آنها و اقدامات آنها نداریم، زیرا می دانیم: «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» و این نیروهای پوشالی، این هو و جنجال های توخالی، در مقابل منطق و حق، مقاومت و ارزشی ندارند و اگر هم در گذشته داشته اند، دیگر نمی توانند داشته باشند و مردم چشم و گوش دارند، و می فهمند که قضیه از چه قرار است!

مردم می فهمند چه افرادی برای حفظ موقعیت خود از انجام امر به معروف و نهی از منکر؛ این دو اصل مسلمی که وظیفه فرد فرد مسلمانان است، خودداری می نمایند.

و بر فرض اگر هم نفهمند، خدا می داند و می بیند که ما جاه و جلال و موقعیت و وجهه ای نمی خواهیم و نظری جز خدمت به اسلام و مسلمین

ص: 33

نداریم که ما همه چیز را فدای راه او کرده ایم و عقیده داریم که وجهه داشتن، در زمانی که وجهه اسلام عملاً از بین رفته و می رود، پیشیزی ارزش ندارد.

ما اتکائی در زندگی و در دنیا جز به خدا، به هیچ مقام و به هیچ کسی نداریم و ایمان داریم که خدا به حکم: «وَ كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ»، همیشه از مجاهدین راه خود پشتیبانی کرده و می کند.

بگذار دشمنان ما، به توطئه های نانجیبانه خویش ادامه دهند. بگذار ماهیت کثیف و شرم آور خود را - آن طور که هست - به جامعه مسلمین نشان دهند.

عمل معرف همه است و دنیا، دنیای عمل است و فریب و نیرنگ، دیگر کاری نمی تواند بکند و عملی که برای اسلام باشد، از آغاز هویداست. و ما در مقابل این شکنجه های روحی - که بالاتر از شکنجه های جسمی است - «آخ» هم نخواهیم گفت، زیرا برای خدا و در راه خداست و هرچه که در راه خدا باشد، برای ما «نوش جان» است. دسته گلی است که از هیچ بستانی و گلستانی فرادست نمی آید.

حسین علیه السلام چرا قیام کرد؟

... حسین علیه السلام چرا قیام کرد؟! آیا نمی توانست با یزید پلید «همزیستی مسالمت آمیز»! داشته باشد؟! مسلماً اگر حسین علیه السلام حاضر به سازش با یزید می شد، زر و سیم، درهم و دینار، کاخ و آپارتمان!، وکالت و امارت به او می رسید، اما حسین علیه السلام مانند من و تو نبود که ببیند در مملکت اسلامی در مرکز تشیع رباخواری را رواج می دهند و مشروب می خورند، قمار بازی می کنند، مرتکب فحشاء می شوند، دین و ایمان مردم مسلمان را

بر باد می دهند و... ساکت بنشینند و تماشا کنند!... امام حسین علیه السلام روحیه جهادی داشت و مظهر شهامت، غیرت، و اسلامیت بود، و نمی توانست با دشمنان واقعی اسلام که به صورت ظاهر مسلمان جلوه می کنند، سازش کند.

حسین علیه السلام «اپورتونیست» و «سازش کار» نبود که نان را به نرخ روز بخورد! و با هر دسته و فرقه ای، بند و بست داشته باشد. حسین علیه السلام پای بند آئین جدش بود و نمی توانست احکام آئین او را بلااجراء ببیند و ساکت بنشیند!

حسین علیه السلام «مقبول العامه»! شدن و وجهه در جامعه پیدا کردن را می خواهد چه کند؟! در حالی که دین جد او از بین می رفت؟ زر و سیم، کاخ و باغ، برای حسین علیه السلام و پیروان او ارزشی ندارد و: «انما الدنيا عقیده و جهاد»⁽¹⁾.

طرز تفکر ما

راه ما، بنا به دلایل خلل ناپذیری، افتخارآمیزترین راهی است که یک بشر متفکر که تمام جوانب کار و زندگی را در نظر گرفته و ابتدا و انتهای دوره حیاتش را بررسی کرده، نمی تواند برای خود، جز آن را انتخاب کند.

این راه را، ما باید برویم، زیرا وظیفه خود را در قبال عزت اسلام چنین تشخیص داده ایم و مسلماً در پیشگاه خدای بزرگ هم، بیش از اندازه درک عقلمان (در مسائل غیر تقلیدی) مسئول نخواهیم بود.

ص: 35

1- ابوالقاسم سحاب: زندگانی حضرت خامس آل عبا ابی عبدالله الحسین علیه السلام، 1330 ش، ص 119.

این راه، بایستی پیموده شود و آنچه که در انتظار رهروان این راه است یا فتح و پیروزی است و یا شهادت و پرواز به سوی او و وصال به معشوق حقیقی. معشوقی که حق است عشق به او ورزیدن و جان در راه او باختن و سر در کف گذاشتن...

و در پیشروی به سوی هدف عالی خود، هیچ تهدید و تحدیدی - این اسلحه های پوسیده و ارتجاعی - در روحیه ما تأثیر سوئی نخواهد داشت. دشمنان ما، در مقابل بدی ها، جز خوبی و در مقابل ناسزا جز «سلام» از ما ندیده و نخواهند شنید، زیرا قرآن فرموده است: «وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ

الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَمًا» و اسلام به ما دستور داده که در مقابل بدی جاهلان، خوبی و احسان کنیم، و ما روح و فکر خود را، با مجادله و منازعه برای کارهای بسیار کوچک و بی اهمیّت، ضایع و بی ارزش نخواهیم کرد.

وظیفه امروزی

اکنون، ما جز گفتن و نوشتن وظیفه ای نداریم، اگر وظیفه ما امر دیگری باشد، اقدام خواهیم کرد و روز عمل، آن هائی که باور نمی کنند، خواهند دید که آنچه گفته بودیم، برای «اسلام» و به خاطر «اسلام» بود. اگر وظیفه ما ایجاب کند، شما خواهید دید آنچه که در نظر ما ارزش ندارد، آنچه که در نظر ما بی اهمیّت است، آنچه که قابل اعتنا نیست، جان است، مال است، خون است و همه چیز است. آری، همه چیز فدای راه حق، فدای پیروزی اسلام، و تجدید عظمت جهانی مسلمین.

عده ای به ما می گویند: شما چرا به این کارها - فعالیت فرهنگی و اجتماعی - اقدام می کنید، مگر دیگران به اندازه شما درک و شعور ندارند؟ در جواب باید گفت: اولاً یکی از علل عدم اقدام دیگران، کثرتِ صبر! آنهاست، ولی ما صبور نیستیم و نمی توانیم باشیم، ما چگونه صبور و زنده باشیم، در حالی که در مملکت اسلام، در مرکز تشیع، در هتل های اسلام بر بادده تهران، رقاصه های خارجی و زنان کثیف اروپا و امریکا، لختِ مادرزاد، - آری لخت و عریان - رقص می کنند و اخلاق و روح دینت مردم مسلمان ما را نابود می سازند!

ما چگونه صبور و زنده بمانیم و با چشم خود ببینیم که اگر «ربا» نباشد، بازارِ مسلمین راکد می شود و یا بسیاری از برادران ما علاوه بر قمارخانه های رسمی، ندانسته و نفهمیده با خرید «بلیط های بخت آزمائی»، قمار می کنند و یا نیروهای جوانان ما؛ نیروهای ارزنده ای که بایستی در ترویج اسلام در جهان مصرف شوند، در کافه و کاباره، در هتل و سینما به هدر می رود.

و از سوی دیگر، نوشتن و انتشار نشریات مختلفه در مقابل صدها هزار نشریه ضد اسلامی - که مبلغ و بلندگوی اجانب و اروپائی گری هستند - اگر برای کسی مقدور باشد، لازم و واجب عینی است. اگر دیگران اقدام نمی کنند یا نمی توانند بکنند، دلیل نمی شود که ما هم به جرم اینکه «سَنَمَان کم است» سکوت کرده و اقدامی ولو مختصر و کوچک انجام ندهیم.

ما نیز میدانیم که این کارها، وظیفه از ما بزرگترها بوده و یک

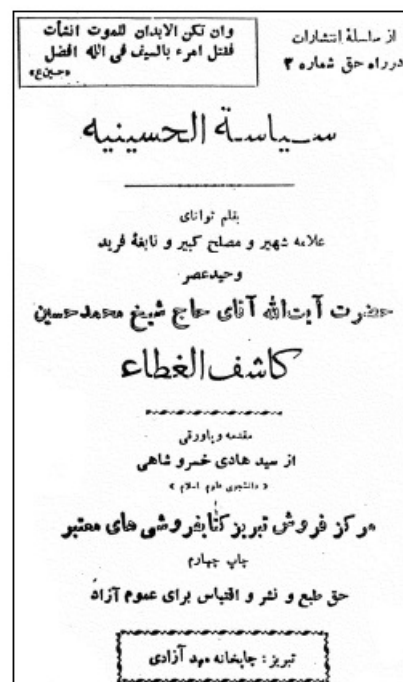
وظیفه کفائی است، ولی وقتی که آنها اقدامی نکنند، برای ما یک وظیفه عینی می شود و ما هم، تا آنجا که مقدورمان باشد، در این راه حقایق را نوشته و منتشر می سازیم و: «لَا تُكَلِّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا» (1).

سید هادی خسروشاهی (دانشجوی علوم اسلامی)

تبریز - 25 رمضان المبارک 1376 هـ -

ص: 38

1- این مقدمه، پس از اعدام شهید نواب صفوی و دیگر برادران «فدائیان اسلام» نوشته شد که در واقع نشان دهنده روحیه مبارزه جویی و فدایی اسلامی نویسنده بود... و از سوی دیگر، پاسخی بر بعضی از اهل تحجّر در «تبریز» بود که «سکوت» در مقابل رژیم حاکم را به عنوان «تقیّه» واجب می دانستند و حرکت یک طلبه نوجوان را، در مبارزه با مفسد، که با نوشتن و نشر مقالاتی انجام می گرفت، برنمی تابیدند! و حتی هشدار می دادند که با این اقدامات! - فعالیت فرهنگی - اجتماعی - سیاسی - «وجهه» خود را از دست می دهیم و آن را بر خلاف روش «علماء عظام»! می دانستند که البته واقعیت ها چنین نبود و به هر حال، ما! علیرغم «صغر سن» - بیش از نیم قرن پیش - به وظیفه خود، عمل می کردیم و با روحیه «فدائی اسلامی» به کار خود ادامه می دادیم و بی تردید، شهادت نواب صفوی به دست رژیم ضدّ بشری پهلوی، در رشد این نوع تفکر، تأثیر خاصی داشت... محرم 1434 هـ - ق - روز عاشورا - تهران، سید هادی خسروشاهی.



روی جلد کتاب سیاسته الحسینیه چاپ تبریز - 1376 ه. ق

ص: 39



پشت جلد کتاب سیاست الحسینیة چاپ تبریز - 1376 هـ . ق

ص: 40

آیه الله:

شیخ محمد حسین کاشف الغطا

1. سیاست حسینی

اشاره

ترجمه و توضیحات:

سید هادی خسروشاهی

ص: 41

متن نامه ای که به عنوان پدر بزرگوارم رسید:

ناصریه: محضر حجت الاسلام و مرجع الانام، آیت الله آقای حاج شیخ محمد حسین کاشف الغطاء مدظله

پاره ای از موضوعات است که به خودی خود قابل اهمیت نیست، اما گاهی شک و انتقادی بر مردم عارض می شود که آنها را مهمتر نشان می دهد و مردم ناچار می شوند حقیقت را از دانشمندان بپرسند. بنابراین، اگر سؤال من از کمی بصیرت و آگاهی حکایت می کند، مرا ببخشید.

آقای من! ناقدی از من پرسیده است: هرگاه ما قبول کنیم که حضرت امام حسین علیه السلام به کشته شدن خود و اسیری افراد خانواده خود آگاه بود، پس چطور راضی شد که به عائله اش تعرض و هتک حرمت شود و حال آنکه در جهادی که آن حضرت با دشمنان کرد، چندان فایده و ثمره مهمی به نظر نمی رسد که بتواند با زشتی ها و بی حرمتی های «بنی امیه» برابری کند؟!...

گرچه من به ناقد جواب دادم: در واقع آنطور که اهانت و هتک حرمت، زشت بودن اعمال بنی امیه را به مردم نشان داد؛ تنها کشته شدن

حضرت امام حسین علیه السلام این هدف را بطور کامل فاش و روشن نمی ساخت! و بی پروائی و بی دینی بنی امیه را ظاهر و آشکار نمی کرد زیرا کشته شدن شعار مردان است. و مقصود امام در مخالفت با بنی امیه و قیام بر ضد آنها، خاموش ساختن آتش بیداد و مظلوم نشان دادن خود با تمام مظاهر آن بود، یعنی: کشته شدن، هتک حرمت خاندان، سوختن خیمه ها و چادرهای مسکونی و...

ولی ایراد کننده و ناقد! با این حرف ها قانع نشد و در پاسخ گفت: حضرت حسین علیه السلام می توانست از راه دیگر نیز به این منظور برسد و راه، منحصر به این روش نبود.

از این رو امیدوارم که ما را از انوار فیوضات و بیانات شیوا و رسای خود بهره مند سازید به امید آنکه ناقد به راه راست هدایت شود. [عبدالمهدی \(1\)](#)

وقتی این نامه را خواندم، متوجه شدم که فاضل ادیب، جناب شیخ «عبدالمهدی مطر» (دام فضله) آن را نوشته است ... پس از دریافت مطلب، آیت الله پدر بزرگوارم امر کرد که پاسخ آن را شخصاً بدون یاری کسی و استفاده از کتابی، بنویسم مگر در مواردی که نیازمند مراجعه به

ص: 44

1- شیخ عبدالمهدی مطر، از فضلالی نجف و اهل شعر و ادب و فقه و اصول بود. مؤلفاتی چون: تقریرات درس های آیت الله سید ابوالقاسم خوئی و «تقریب الاصول» و «دراسات فی قواعد اللغه العربیه» و کتاب «فی الدرایه والکلام» دارد... شیخ مدت ها از اساتید «کلیه الفقه» نجف اشرف بود و بعدها به آمریکا رفت و به سال 1975 میلادی درگذشت. مترجم

تاریخ باشم. من نیز دستور پدر بزرگوaram را اطاعت کرده چنین نوشتم:

شک، علت همه بدعت ها و منشأ فساد عقیده و اختلاف رأی ها است! متأسفانه شک؛ در هر کاری راه پیدا می کند و چه بسا به فکر شخص راه یابد و مسیر آن را عوض کند و عقیده شخص را تغییر دهد و بسیار سخت است که فردی در دوره زندگانی خود از شک به دور باشد به این سبب، سزاست که هر فردی شک را از خود دور سازد و هرگاه در میان دو عقیده تردید یا دوگانگی دارد، دقت و اندیشه خود را به کار اندازد و ببیند که کدام یک از آنها به عقل نزدیک تر و با فکر سازگارتر است!

اگر نظری به تاریخ وقایع و جنگ های جهان بیفکنیم، می بینیم که یک سلسله از این جنگ ها به صورت حق و حقیقت و یا به عنوان واجب دینی ظاهر شده اند و همین ها در میان دزدان دین و فرقه ها و اصحاب حقوق و سیادت نیز دیده می شوند و محل بحث و نظرند!

در این موضوع نیز ما فکر خود را به کار می بریم، گرچه دارای فکر عالی و بلند هم نیستیم اما چون ممکن است فکر از تبادل و برخورد به یکدیگر، به نتیجه خوبی برسد از این جهت آنچه به نظر ما می رسد، می نویسیم.

سلسله دیگر از این وقایع، به نام جنگ های سیاسی محض پدید آمده اند و اینها نیز جنگ های خاصی است که میان ملل اتفاق می افتد.

و چون واقعه کربلا موضوع مذهبی و داخلی است و به صورت حق و واجب دینی ظاهر شده است، عقیده ما درباره حضرت امام حسین علیه السلام این است که وی وجود مقدسی است که خطا و لغزش در او راه ندارد و

نهان ها را به اذن خداوند، پیش از وقوع می داند، بنابراین می گوئیم که حضرت حسین علیه السلام همانطور که کشته شدنش را در حال قیام بر ضد بنی امیه و قیام و نبرد، می دانست؛ همچنان از کشته شدن خود در صورت تسلیم و صلح هم آگاه بود، زیرا او یقین داشت که بنی امیه با آن دشمنی ها و کینه های قدیمی که نسبت به خاندان رسالت و بنی هاشم و در سینه ها داشتند، دنبال مختصر بهانه و عنوانی می گشتند که به آنها آزار برسانند از این رو بود که یزید ستمکار و بی آرم، وقتی که قدرت و نفوذ علویان را به ضرر خود دید، برای انتقام آماده شد و به همه استاندارها و فرماندارها، نامه نوشت و تاکید کرد که امام حسین علیه السلام را هر کجا که پیدا کنند، حتی اگر درون خانه کعبه هم باشد، او را به قتل برسانند. اما نرمش عمال یزید پلید و تردید آنها در اقدام به چنین گناه بزرگ جهنمی، به حضرت حسین علیه السلام مهلت داد تا از مکه دور شود و به کربلا برسد و روی همین اصل بود که در زمان حضرت حسین علیه السلام، عزل استاندارها و فرماندارها زیاد شد و حضرت قبل از آنکه به کربلا برسد، در دو جا با خطر قتل روبرو شد اما خواست خداوندی میان او و مرگ حائل گردید.

(1): از خالد بن حکم یا ولید بن عتبه والی مدینه، نماینده و سفیری

به سوی امام حسین علیه السلام و ابن زبیر فرستاده شد و هر دو پیش والی آمدند، مروان بن حکم نیز در آنجا بود، مروان و والی بیعت به یزید را به حضرت حسین علیه السلام تکلیف کردند و او فرمود: در بیعت پنهانی فایده ای نیست...! مروان به والی گفت که نگذارد حسین علیه السلام برود، مگر اینکه بیعت کند و هرگاه خودداری کرد، گردنش را بزند!

زبیر به سفیر گفت: تو می دانی که ما از بیعت خودداری کردیم و

معاویه نیز می دانست هرگاه ما پنهانی و شبانه با این وضع بیعت کنیم، به خلاف میل ما حس قهر و غضب ما تحریک خواهد شد و باعث این کار نیز تو خواهی بود، صبر کن تا صبح شود و مردم را برای بیعت بخوان! ما نیز می آئیم و با میل خود به تو بیعت می کنیم!

بدین بهانه، زبیر فرصت یافت و از دست آنها رها شد و فرار کرد!!..

مروان گفت: آنها را رها کردی؟ به خدا قسم دیگر به آنها دست نخواهی یافت و او جواب داد: وای بر تو! می خواهی حسین بن علی را بکشم؟، به خدا سوگند اگر همه دنیا و آنچه را در آن است به من بدهید، من به این کار راضی نمی شوم و اقدام نخواهم کرد و باور ندارم که قاتل حسین علیه السلام در روز قیامت، خدا را با نامه اعمال سنگین ملاقات کند...

مروان با حال استهزاء گفت: هرگاه فکر تو این بود، کار خوبی کردی! بعدها، در نتیجه همین مدارا، خالد یا ولید معزول شد.

(2): هنگامی که حضرت حسین علیه السلام با «حر ریاحی» ملاقات کرد و او راه را بر امام بست، به او فرمود: «مادرت در عزایت نشیند...»!

این دو نمونه را برای آن ذکر کردم تا ناقد بدانند که یزید پلید به شدت در جستجوی حسین علیه السلام بود و در صورت بیعت نکردن، می خواست او را به هر نحوی که شده به قتل برساند و چون قتل در نزد عرب کار آسانی بود و تأثیر زیادی در افکار عمومی نداشت، این است که حضرت حسین علیه السلام هم قتل و هم تعرض و هتک حرمت را قبول نمود تا در روحیه و دل های عرب نفوذ و اثر کند و زمینه ای مساعد بر ضد بنی امیه فراهم سازد. این بود که با شتاب از مدینه خارج شد تا مبادا خونس بی فایده و بی تأثیر برای جهان اسلام، در حرم جدش ریخته شود و به هدر رود و

مستحق و سزاوار تعظیم علویان و سرمشق قیام کنندگان که مطالبه حقوق حقه خود می کنند، نگردد.

و اما آنچه گفتی: در این کار فایده و اثر عقلانی! که با بدی هتک حرمت برابری کند نبود، آیا چه اثر و فایده ای بالاتر از آنچه گفتیم می توان یافت؟! همچنین هتک حرمت - گرچه ذاتاً بد و قبیح است -، اما مرد دانا می فهمد که در اینجا موضوع به خصوص به شکل مظلومیت جلوه گر شده، نه به شکل امری قبیح!.

اما آنچه گفتی: راه دیگری برای این منظور پیدا می شد؟ درست است، اما راه های دیگر جز اسارت خاندان نبوت و هتک حرمت، اثرش زودتر از دل ها می رفت و با کشته شدن حضرت حسین علیه السلام اصل موضوع هم از خاطرها فراموش می شد.

آری همین اهانت ها و هتک حرمت ها است که واقعه کربلا را تا امروز زنده نگهداشته و در دل ها جای داده است و هر روز تازه ترش می گرداند و هرگاه ما بر وسایل و راه هایی که ممکن است «قیام کننده» در پیش گیرد نظر کنیم، می بینیم که این راه ها در دو امر منحصر می گردد:

1. تبلیغات سیاسی

انجام تبلیغات سیاسی در بادی امر خوب به نظر می رسد، زیرا به وسیله آن می توان بر ضد دولت بنی امیه اقدام کرد و مردم را بر ضد آن شورانید. این عمل با افشای بدی های تاریخی و فجایع دولت بنی امیه ممکن می شد، اما مدت ها زمان لازم بود که دولت یزید همه زشتی ها و پلیدی های درونی خود را ظاهر و آشکار سازد و مردم به چشم ببینند و

ص: 48

همچنین جمعیتی بایستی تا قبایح اعمال آنان را در همه جا ذکر کند و باز این کار به سیاست(1)، حقه بازی و دروغ احتیاج داشت و این هم چیزی

ص: 49

1- سیاست: مسئله انفکاک ناپذیر بودن و بلکه لازم و ملزوم بودن سیاست و دیانت، امر بسیار بدیهی و روشنی است. اما متأسفانه دشمنان اسلام برای اینکه مسلمانان را به روزی که فعلاً در آن به سر می بریم، بیاندازند و از توسعه و نشر اصول مکتب جهانی اسلام، جلوگیری کنند، طرح جدائی یا «انفکاک سیاست و دیانت» را در میان مردم مسلمان منتشر ساختند. به طور خلاصه باید گفت: منشأ فکر انحطاطی فوق، «اروپا» بوده و در واقع این زنجیر بدبختی، یکی دیگر از سوقاتی های اروپاست، یعنی وقتی که در اروپا خواستند از سلطه پاپ و کلیسای ارتجاعی نجات یابند، اول کاری که کردند این بود که دین و سیاست را از همدیگر جدا ساختند و کار کلیسا را تنها دخالت در امور مذهبی قرار دادند. و حق هم داشتند، زیرا پاپ و اسقف و کشیش و کاردینال، برای حفظ موقعیت و مقام خود؛ همه مردم را برده خویش ساخته بودند و هر چیزی را که برخلاف عقاید منحنط آنان بود، با زندان و سوزاندن و اعدام و... جواب می دادند، اما اسلام و علمای اسلامی، از روز اول قصد استحمار مردم را نداشتند و همیشه طرفدار علم توأم با عمل و تقوی، بوده اند و بنا بر این، چه انگیزه دیگری جز اقتضای منافع استعمارگران و دشمنان اسلام، برای انفکاک دیانت اسلامی و سیاست اسلامی می توان پیدا کرد؟ ناگفته نماند که از لفظ «سیاست» نباید ترسید! زیرا سیاست چنانکه در کتب لغت می نویسند، به معنی «تدبیر و اداره امور مملکت ها و ملت هاست» و اسلام نیز برای همین منظور، یعنی برای اداره امور دنیوی و اخروی مردم و برای نجات بشریت ظهور کرد و در این سیاست، حقه بازی، نیرنگ؛ افسون؛ حيله و فریب اصولاً مفهومی نمی تواند داشته باشد... به طور کلی چون سیاست در زندگی بشری اهمیت به سزائی دارد، لذا سیاست به معنی واقعی کلمه، از اسلام جدا نیست و نمی تواند باشد. مراد نویسنده محترم از سیاست، سیاست به معنی امروزی است وگرنه بسیار روشن است که قیام حسین عزیز علیه السلام علیه دستگاه فاسد و مفسد یزید و دستگاه ضد اسلامی وقت، خود مظهري از لازم و ملزوم بودن سیاست و دیانت اسلامی است... برای مزید استفاده، به نشریه «نطق تاریخی» آیت الله کاشف الغطاء در کنفرانس جهانی مسلمانان، که به ضمیمه همین کتاب چاپ و منتشر می گردد، مراجعه شود. خسروشاهی

نمود که رادمردی مانند حضرت امام حسین علیه السلام آن را قبول کند... حسینی که در اوایل دولت بین امیه، صراحتاً از بیعت امتناع کرد و جان و زندگی خود را به خطر انداخت!...

2. به وسیله جنگ

در گذشته، مسئله جنگ با کشیده شدن «شمشیرها» انجام می یافت و بایستی حضرت امام حسین علیه السلام در مکه یا مدینه شمشیر بکشد و با یاران وفادارش قیام کند و آماده جنگ شود و می دانیم که این گزینه در تاریخ تمدن و نفوس مردم تأثیر مثبت ندارد و حضرت امام حسین علیه السلام نیز از این راه فایده ای در راه هدف خود، نمی برد و مثل یاران دیگرش عبدالله زبیر و دیگران، جنگ می کرد و کشته می شد و اثری در صفحات تاریخ باقی نمی گذاشت، البته فرقی که با آنها پیدا می کرد در این بود که حضرت حسین علیه السلام نسبت به دیگران از جهت حسب و نسب و شرف ممتاز می باشد.

پس بنا بر مقدمه ای که گذشت، قبول «آوارگی و هتک حرمت» ضروری بود تا کشته شدن امام حسین علیه السلام را در نظرها بزرگ جلوه دهد و افکار مردم را بر نهضت خود جلب کند و همه را به ادامه راه خود وا دارد...

اکنون برای «ناقد» واضح و روشن می شود که حضرت امام حسین علیه السلام راهی که اثر عمیقی در دل ها بگذارد و در صفحات تاریخ با خطوط و سطور برجسته نقش و ضبط شود و روز به روز تأثیرش بیشتر گردد، جز قبول «آوارگی و هتک حرمت» خاندان خود نداشت... زیرا هرگاه امام حسین علیه السلام به شکل عادی کشته می شد، در دل ها اثر جاودانه ای نمی گذاشت و مردم می گفتند: حسین علیه السلام نیز کشته شد، بویژه که در آن دوران مرگ بیشتر اعراب، با کشته شدن بود!

... اینها نکاتی بود که در جواب ناقد به فکر من رسید. پس از اینکه این جواب را نوشتم، آن را به پدر بزرگوام حضرت آیت الله نشان دادم که با دقت آنها را خواند و فرمود این نوشته گرچه به نظر من، خواننده را به حق مطلب نزدیک می کند، اما گمان نمی کنم که کاملاً ناقد را قانع نماید و شک و تردید را از دل او دور سازد و مسئله بیشتر از این نیازمند تشریح است..

بعد گفتند که در اوقات فراغت، به حضورش بروم و در چند جلسه، جواب های لازم را پدر بزرگوام املاء کند و من بنویسم و همین کار را انجام دادم تا اینکه از تقریرات پدرم بدیع ترین رساله ها به دست آمد که در نوع خود بی نظیر است.

عبدالحلیم آل کاشف الغطاء

نجف

ص: 51

پدرم... فرمود:

فاضل محترم! سؤال «ناقد» را که عبارت بود از اینکه: «حضرت حسین علیه السلام با اینکه می دانست کشته خواهد شد و اهل و عیالش توسط دشمنان به اسارت خواهند رفت، چرا این هتک حرمت را نسبت به خانواده خود پذیرفت؟»

و جواب شما را که عبارت بود از اینکه: «هتک حرمت تأثیر بیشتری در دل ها دارد و اثرش دائمی است و پلیدی و زشتی اعمال بنی امیه را به خوبی به مردم نشان می داد» و همچنین قانع نشدن ناقد را با این جواب، دانستم. توضیح بیشتر و بیان کافی خواسته بودید تا ناقد را به راه اعتدال بیاورد؟ اینک می گویم...:

این قبیل سؤال ها در مذهب ما، جای بحث و نظر نیست، زیرا اعمال بزرگان و ائمه دین، در دوره زندگانی، مانند عمل فردی است که فرماندهی تمام لیاقت و کفایت او را شناخته و صدق اطاعت او را دانسته و برای تبلیغ و راهنمایی او را بسوی گروهی و قومی فرستاده و راه مخصوص را به او نشان داده است تا به قدر موئی از راه منحرف نشود، هر یک از پیامبران و ائمه را از ابتدای نمایندگی و دعوت، تا زمان

ص: 52

درگذشت، بنا به اقتضای موقع و مصالح دوران، برنامه عمل مخصوصی است که همه مأموریت‌ها و سرگذشت‌های آنها از چگونگی کشته شدن و قربانی دادن در راه خدا، در آن قید شده است.

و چون ما «ائمه اطهار» را معصوم و برگزیده شده از جانب خداوند می‌دانیم، لذا زحمت سؤال و بحث از این حکمت‌ها و اسرار، از ایمان داران و دین‌باوران برداشته شده است.

حتی گاهی خود نماینده نیز از مضمون طومار برنامه خود بی‌خبر می‌شود، مثلاً گاهی می‌بیند که در طومار نوشته شده است: بر تو لازم است که در فلان وقت جان خود را با کشته شدن در راه خدا بدون چون و چرا فدا کنی و او هم قبول می‌کند و به خود اجازه سؤال و چون و چرا از حکمت و مصلحت خداوندی نمی‌دهد و مانند آفتاب بر او روشن و یقین است که قضایای این حکم، از عالی‌ترین حکمت و مصلحت، که بالاتر از آن ممکن نیست، سرچشمه گرفته است.

البته همه این نظریات ناشی از یک سلسله عقایدی است که دلیل و

برهان محکم دارد و به یکدیگر مرتبط و وابسته است و از عقاید فلاسفه و افکار حکما تنظیم شده است و در واقع فروعاً یک اصل و شاخه‌های یک ریشه است که بحث و جدل به آن بر می‌گردد و آن اصل عبارت از ثابت کردن عنایت ازلی و قوه قاهره و با «شعور» است و همین قوه است که این عوالم را اداره می‌کند، نه طبیعت «کور» و ماده سخت بی‌روح و بی‌شعور! پس اگر اصل این عنایت را ثابت کردیم و به آن اعتقاد پیدا نمودیم، ثابت کردن شاخه‌ها و فروعاً این نظر، آسان خواهد بود. زیرا ما از خارج می‌دانیم که از لوازم این عنایت، برانگیختن رهبران و

راهنمایان است که در اوج مراتب کمال بشری هستند و برای هدایت دیگر ابنای هم نوع خود، مأموریت پیدا می کنند و رهنمایی ممکن نیست مگر با پذیرفتن و یقین داشتن به «عصمت» و «دور بودن» رهنمایان، از خطا و لغزش و همچنین مؤید بودن رهبران به این «عنایت» الهی است و پس از اینکه این مبادی و مقدمه را با دلیل و برهان قبول کردیم، مجال شک و تردید و انتقاد و اعتراض نخواهد ماند، حتی اگر بعضی از مأموریت ها و کارهای معصومین، از دیدگاه ناقص و عقل کوتاه ما، خالی از فایده و حکمت دیده شود و یا بیهوده جلوه کند:

«فلا وربك لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا في انفسهم حرجا مما قضيت ويسلموا تسليما»

این مختصر را برای آن گفتم که به سؤال ناقد از جنبه دینی محض

جواب داده باشم وگرنه می دانم که «مشکک ناقد»، به این حدیث ها اعتماد نمی کند و «معترض متحیر»، به این عقاید اعتنا ندارد. بویژه اگر از کسانی باشد که حضرت امام حسین علیه السلام را آنچنان که علمای شیعه و خواص، آنها را «معصوم» می شناسند و قائلند که «امام» کار بیهوده و عبث انجام ندهد، نباشد بلکه همچو «ناقد» تنها چیزی که درباره امام حسین علیه السلام می داند و می گوید این است که او را یکی از رجال بزرگ و از حیث نسب و حسب و بلندی شجاعت، برتر از دیگران می داند، اما این صفات مانع از این نیست که او را هم از نوابغ روزگار و نوادر بشر حساب کنیم و چنان که آنها از خطا و صواب و کجی و راستی خالی نیستند، حضرت امام

حسین علیه السلام نیز از این صفات مصون نیست! (1) و کرم اخلاق و عظمت و فضل او مانع نیست که مورد انتقاد نباشد!

اکنون حضرت امام حسین علیه السلام را همان طوری که معترض مدعی است، فرض می کنیم که سیاست او قابل انتقاد و ایراد است، زیرا «کمال محض» مخصوص خداوند است و ما هم فرض می کنیم که امام فقط یکی از نوابغ و رهبرانی است که خود را از جهت شرف و نسب، بالاتر از یزید می داند و برای خلافت شایسته تر می شناسد و ناچار کوشش می کند که حق غضب شده خود را پس بگیرد و حداقل به یزید بیعت نمی کند و «رعیت»! وی نمی شود، زیرا او می داند که یزید تا چه اندازه رذل و پست و متجاهر به فسق و دشمن فضل و ادب است و هرگاه به این گفته ها، ماهیت حقیقی یزید را هم اضافه کنیم، مدعی و ناقد منصف را قانع و مجاب می کند: پس می گوئیم هرگاه حضرت حسین علیه السلام می خواست پستی و پلیدی و ناپاکی یزید بد سیرت را به جز از راه شرع و دین، طوری به اهل دنیا نشان دهد که همه را متأثر سازد و اثرش را برای ابد در دل ها به جای گذارد، چه راهی بهتر از این بود که با بردن اهل و عیال و عترت خود، ثابت کند که آن پست فطرت، حتی حرمت خانواده نبوت را هم نگه نمی دارد و آنها را از شهری به شهری و از بیابانی به صحرائی، به اسیری می برد و انتقام مردان را از زنان بی گناه و اطفال معصوم و خردسال، می گیرد! اکنون می پرسیم: کدام قهر و غلبه بر یزید پلید بالاتر و برتر از نمایاندن این چهره کریه و جرم های شرم آور است؟

ص: 55

اما کشته شدن، چنانکه گفتیم پیش عرب آسان ترین و عادی ترین کار بود که هیچ نوع تازگی و شگفتی نداشت و حضرت امام حسین علیه السلام می دانست که یزید و ابن زیاد، دارای همچو خباثت و دنائت هستند، می خواست که پست فطرتی آنها را در عمل به مردم نشان دهد تا دلیل محسوسی در دست آنها باشد و در آینده، «غالب» آنها «مغلوب»، و پیروزمندی شان شکست باشد...

آری در ظاهر یزید امام حسین علیه السلام و انصارش را کشت و به شهادت رساند، اما در واقع امام حسین علیه السلام یزید و همه بنی امیه را بدتر از کشتنشان، هزار مرتبه کشت! یزید آنها را در یک روز کشت و امام حسین علیه السلام یزید و خاندانش را تا ابد و هر روز کشت.

از تو می پرسم! کدام غلبه و پیروزی برتر و کدام کشتن بزرگ تر است؟ این فلسفه را حتی غیر از ملل اسلامی دیگران نیز درک کرده اند و مستشرق آلمانی مسیو ماریین⁽¹⁾ نیز به این نکته اشاره کرده است آنجا که می گوید:

چون امام حسین علیه السلام دشمنی بنی امیه را با بنی هاشم می دانست و هم یقین داشت که پس از کشته شدنش خاندان و کودکان او را به اسیری می برند و این کار ناشایست آنها به مقصود او یاری خواهد کرد و اثر بزرگی در دل های مسلمانان خصوصاً اعراب خواهد گذاشت، چنانکه می بینیم از این جهت اهل و عیال خود را برداشت و آنها را از «مدینه» بیرون برد...

ص: 56

1- مسیو ماریین یکی از فلاسفه و دانشمندان معروف آلمانی است و اتفاقاً کتاب او هم به نام «سیاسه الحسینیه» در سالیانی دراز، در تبریز چاپ و منتشر شده است. خ

مستشرق آلمانی باز می گوید: چون نظریه آنهایی که از بردن اهل و عیال مانع می شدند محدود و افکارشان کوتاه بود و مقاصد عالی حضرت امام حسین علیه السلام را درک نمی کردند، این بود که امام به آنها گفت:

«خدا چنین خواسته و جدم چنین امر کرده است» یعنی در پاسخ اینکه گفتند: اگر می خواهی به طرف مرگ رهسپار شوی، علت بردن اطفال و زنان چیست؟! او گفت: «خدا خواسته که آنها را اسیر ببیند...»

می گویم: این جواب چنان نیست که مستشرق آلمانی آن را جواب اقناعی پنداشته و دفاع موقتی گمان کرده است، بلکه در حقیقت امر چنین بوده است و شاید خداوند پاک او را به این کار امر کرده بوده است تا یزید را رسوا سازد و ناپاکی درونی اش را تا ابد به مردم نشان دهد.

ما نمی گوئیم که طریق رسوائی یزید منحصر به قبول آوارگی و هتک حرمت خاندان امام بود، اما می گوئیم که این هم یکی از راه هائی بود که تأثیر بزرگی در رسیدن به هدف و مقصود داشت... و اگر کسی بگوید: که در دین ما جایز نیست که شخصی زنان را در معرض هتک حرمت قرار دهد، به ویژه که کار آسان و ساده باشد... آری چنین است! هرچه دین به آن اجازه ندهد غیرت نیز به آن راضی نشود، این است که انسان هرگز «عَرَض» خود را در محلی که معرض هتک حرمت واقع باشد، نمی گذارد که سبب لکه دار شدن شرافت و خراب شدن ایوان عفت و شکست تالار نجابت گردد، اما در محل هتک حرمت ظاهری که بندهای قدس و پاکیزگی و عزت و مناعت به آن محکم شود، جای ایراد و انتقاد نیست و البته این پاک سیرتان (سلام و رحمت خدا به آنها باد) هر وقت سفر کردند پرده پوش و با حجاب بودند:

يُشعُّ على وجه البراقع نورها *** فحسب من رأى، انهن سوافر.

- مانند ستاره، به دور از دسترس و نور چهره شان بر رویند و نقاب روشنی می انداخت و بیننده می پنداشت که آنان رویازند!-

بی تردید این جواب، محکم و متین است و از حقیقت نیز بهره ای دارد و هرگاه «ناقد» به آن هم قانع نباشد، وجه دومی هم وجود دارد و آن این است که حضرت حسین علیه السلام همواره از آغاز رشد تا جوانی بلکه تا آخرین نفس زندگانی، صاحب شهامت و عزت نفس و مناعت طبع و کرامت بود که از همه حرکات و سکنات و احوال و ملکاتش، نمایان می شد.

و اگر بخواهیم شواهدی برای این گفته بیاوریم کتاب جداگانه ای می طلبد و مثنوی هفتاد من کاغذ شود!

به نظرم می رسد که حضرت امام حسن علیه السلام هنگامی که با معاویه صلح کرد و شروطی پیشنهاد نمود - و معاویه به هیچ کدام از آنها وفا نکرد - حضرت امام حسین علیه السلام و یارانش نیز در آنجا بودند و پس از اینکه امام حسن علیه السلام به ظاهر بیعت کرد، معاویه از حضرت حسین علیه السلام نیز بیعت خواست، اما حضرت امام حسن علیه السلام فرمود: او را رها کن! زیرا او بیعت نمی کند، اما بدی او به تو نرسد! معاویه گفت: ما از وی به همین مقدار خرسندیم!

پس از آنکه کارها به ظاهر، به سود معاویه تمام شد، امام حسین علیه السلام هر موقع که در مجالس شام یا حجاز، میان جمعی حاضر می شد با معاویه مجادله و مناظره می کرد و حرف های درشت به او می گفت و با ریشخند و حرف های برنده تر چون شمشیر، بر پیشانی معاویه می زد! از این جا

است که گفته اند: «رُبَّ قَوْلٍ انْفَذَ مِنْ صَوْلٍ»!

- ای بسا حرف که از جمله برنده تر است -

معاویه همه اینها را می دید و تحمل می کرد، زیرا عزت نفس و مناعت طبع امام حسین علیه السلام را می دانست.

... در دوره بیست ساله خلافت معاویه، حضرت امام حسین علیه السلام طعم خضوع و خواری را نچشید، تا معاویه درگذشت و به زیر خاک رفت!

حضرت امام حسین علیه السلام از بیعت با یزید نیز خودداری کرد و چنین صلاح دانست که از مدینه هجرت کند تا تمام مردم عالم اسلام را از بیعت نکردن خود با یزید، آگاه و باخبر سازد و به همین دلیل از «مدینه» با اهل و عیال خود به قصد «مکه» بیرون آمد... و راه بزرگ «الدرب السلطانی» را پیش گرفت. به او گفتند: هرگاه از این راه نروی چنانکه «ابن زبیر» نرفت، بهتر است! فرمود: قسم به خدا هرگز از این راه جدا نشوم و بیراهه نروم و خدا هرچه خواهد همان شود.

بلی حضرت امام حسین علیه السلام در خود همچو روح بزرگی را پرورش داده بود و زمانی که خواست از مکه به عراق برود، نفس کریم و همت بلند او مانع شد که خود و اولاد و همراهانش مانند آدم های ترسو با خواری، مخفیانه و پراکنده بیرون روند و حاضر شد که با بالاترین مظاهر جلال و بزرگی و هیبت و حشمت مسافرت کند.

البته معلوم است که مسافرت با حرم و عائله و لازمه فخامت و عظمت

و شوکت و جلالت است که بدون آن به دست نیاید و هرگاه حضرت امام حسین علیه السلام از زادگاه خود خارج می شد و خانواده اش را در آنجا می گذاشت، مسافرت او بیشتر به مسافرت اشخاص ترسو و اهل معامله و

سودجوئی شبیه می گردید و حاشا که حضرت این نوع مسافرت را بر خود روا بدانند!

این بود که با کمال وقار و متانت و آرامی و سنگینی، مانند مسافرت بزرگترین رجال جهان از جنبه قدرت و شوکت، به راه افتاد.

ص: 60

زینهار مپنداری که من در این گفته مبالغه می کنم، هرگز! زیرا اگر به بعضی خصوصیات سفر حضرت دقت کنی، شواهد محکمی بر این ادعای من پیدا می کنی، من جمله: کمی در قضیه «حرّ» نگاه کن که در همه کتاب های «مقتل» و معتمدترین تاریخ ها به طور یکسان نوشته اند که هنگامی که حضرت امام حسین علیه السلام در بیابان بی آب و علف با «حرّ» روبرو شد و ملاقات کرد، در حالی که او و یارانش از تشنگی بی حال و بی جان شده بودند و عدّه آنان به هزار سوار و هزار اسب می رسید، حضرت امام حسین علیه السلام به یاران و جوانانش فرمود: قوم او را سیراب کنید و آب ها را پائین بیاورید و اسب ها را هم آب بپاشید... و یاران حسین علیه السلام جام ها و کاسه ها را از آب پُر می کردند و جلو اسبی می گرفتند و همین که سه چهار جرعه می خورد و سیر می شد بر می داشتند و جلوی اسبی دیگر می گذاشتند، تا اینکه همه اسب ها تا آخرین رأس سیراب شدند..

اکنون با دقت و هوش بیاندیش! و بر تعجب بیفزای و بدان که مراتب رأفت و مهر و شفقت و دلسوزی و عاطفه و انسان دوستی حضرت امام حسین علیه السلام تا چه اندازه بود، در حالی که این قومی را که سیراب کرد، از دشمنان وی به شمار می رفتند و از طرف ابن زیاد آمده بودند که او را بقتل برسانند و یا دستگیر کنند...

حتی میان اینان شخصی بود به نام «علی بن طعان الحماربی عراقی» که طرز آب خوردن از آبخوری، ندانست و نفهمید که دهن آبخوری را چه سان کج کند که نریزد؟ و هنگامی که آب می خورد آب از گوشه لب هایش، به لباسش می ریخت، و حضرت با آن همه جلالت از اسب پیاده شد و آبخوری را با دست مبارک کج نگاه داشت، تا اینکه وی را سیراب کرد!

و دیگر بیاندیش! در صحرای بی آب و علف و خشک و بایر و ریگزاری که آب به قیمت طلا و بلکه به قیمت جان به دست نیفتد و گاهی دو سه روز یا بیشتر اصلاً آب پیدا نشود، این چه سخاوتی و این چه روح بزرگ و این چه بزرگواری است که دشمن نیز از آن برخوردار می شود؟ و باز فکر کن که موکب و کاروان حضرت امام حسین علیه السلام چه دستگاه مجهز و چه اندازه گسترده بود. که از آب آن کاروان هزار نفر سوار و هزار اسب سیراب شدند و همچنین اشخاص و یاران و اولاد خود حضرت که حداقل به هزار نفر بالغ می شدند از آن بهره مند بودند...

و باز اسب هایی که اثاثیه و متاع و آنچه با آنها بود از لوازم عادی زندگی مانند کاسه و طاس و جام و رختخواب و غیره را حمل می کردند، جز اشتران که به صدها اسب می رسیدند، بنابراین اگر همه آنهایی که در این موکب لازم بود از آب استفاده کنند روی هم حساب کنیم دست کم به چند هزار نفر می رسد جز آب احتیاطی که «حرّ» و یاران و اسبانش از آن سیراب شدند.

پس موکبی که حداقل چند هزار نفر را سیراب کند، سازمان ملک و حکومتش تا چه اندازه شود؟

و اگر آنچه را «طریحی» در «مجمع البحرین» نقل کرده است: که

حضرت امام حسین علیه السلام وقتی به کربلا رسید زمین «نینوا» و «غاضریه» را از بنی اسد به شصت هزار درهم خرید و با آنها شرط کرد که زائرانش را به مرقد و آرامگاه وی رهنمائی کنند و آنها را مهمانی دهند و در قبال این شرط، زمین را دوباره پس از آنکه پولش را پرداخت نمود، به آنها بخشید، (1) از این خبر معلوم می شود که با حضرت امام حسین علیه السلام چقدر اموال همراه بوده که زیادی آن بالغ بر چند هزار درهم می شده است!

شاهد دیگر بر این دستگاه پُرشکوه قضیه «محمد بن بشر خضرمی» است که «سید بن طاوس» و غیره نقل کرده اند که شب عاشورا یا همان شبی که مرگ دور و بر خیمه ها چرخید، به محمد بن بشر خضرمی گفتند: پسرت در سر حد ری اسیر شده؟ جواب داد: من نمی خواهم که پسرم اسیر باشد و من بعد از وی زنده بمانم! حضرت امام حسین علیه السلام سخن مرد را شنید و به او فرمود: خدا به تو رحم کند من بیعتم را از تو برداشتم و تو حالا آزادی هر طور می خواهی عمل کن و در رهائی پسرت بکوش، عرض کرد: درندگان مرا زنده نگذارند هرگاه از تو جدا بشوم! حضرت فرمود: این لباس ها و بردهای یمنی را به پسرت ده که در آزادی خود صرف کند. (2) پس به او پنج دست لباس عطا فرمود که قیمت آنها هزار دینار بود و قیمت هر دست دویست دینار بود معلوم نیست، جنس این لباس ها چه بود که قیمت یک دست صد لیره می شد و چقدر از این نوع لباس با حضرت بوده و برای چه آنها را با خود می برده و این پرسشی است که

ص: 63

1- مجمع البحرین، ج 5، ص 461.

2- بحار الانوار، ج 44، ص 394.

شاید شنونده از پاسخ و توضیح آن بی نیاز باشد.

اکنون ای «ناقد»! باز می پنداری که امام حسین علیه السلام آدم غیر لایقی از قبیله عرب و آدم خسیس و تنگ نظری بود؟ چنانکه «زبیر» شایسته این صفات بود.

گویند: زبیر به سپاهی خود گفته بود «اُکلتُم تَمَری و عصیتُم امری»:

- خرمای مرا خوردید و امر مرا اطاعت نکردید! -

نه، این حسین علیه السلام بزرگتر از آن است که گمان شود برای رهائی جان خود، حرمت حرم خدا را بشکنند، چنانکه ابن زبیر چنین کرد. امام حسین علیه السلام بزرگتر از آن است که برای رهائی خود، خانواده اش را بی خبر بگذارد تا خبر او را از مسافران بیسند!

اما آنچه پنداشتی که قبول آوارگی و هتک حرمت به خانواده چیزی است که آدم غیور به آن اقدام نکند! این پندار غلط است، زیرا چنانکه گفتم «هتک حرم» هنگامی بد است که دامن عفت را آلوده سازد، اما انجام آنچه که حلقه عفت و پرده عصمت را محکم کند، چه مانعی دارد.

اکنون ای ناقد! آیا پس از این همه توضیح قانع شدی و دانستی که حضرت حسین علیه السلام صاحب چه مقام و منزلت عظیم و منیعی بود؟...

سوم - در اینجا وجه سوم نیز هست و آن اینکه عرب ها هرگاه می خواستند مرگ را استقبال نمایند و از جنگ فرار نکنند، به عبارت دیگر یا بمیرند و سعادت شهادت یابند و یا فاتح شوند و شاهد فیروزی را در بگیرند، خانواده و اولاد خود را همراه با خود می بردند که به طعن و

ضرب دشمن صبر کنند، خانواده را پشت سر خود قرار می دادند و دشمن را روپرو، که فرار نکنند و تسلیم نشوند و حرم و اهل خود را به دست خواری و اسارت نسپارند که این کار، ننگ بزرگ و عاری زشت به شمار می رفت و در تاریخ شواهد بسیاری برای این می یابیم.

چهارم - وجه چهارم که از همه وجوه بهتر و به حقیقت نزدیکتر است این است: پس از آنکه قبول کردیم حضرت امام حسین علیه السلام به خواست و امر خداوندی گردن نهاد و فرمانبرداری کرد، گوئیم: این وجه گرچه تفصیل زیاد دارد و اینجا مجال بحث نیست، اما به اختصار بیان می کنیم:

ما هم مانند «ناقد» قبول داریم که حضرت امام حسین علیه السلام می دانست که شهید می شود، بلکه می دانست همه آنهایی که با او بودند از مردان و حتی بسیاری از بچه ها نیز به جز پسرش زین العابدین علیه السلام که بیمار بود، کشته می شوند و هم این مطلب را از خارج می دانیم که بنی امیه و پیروانش، به دروغ تبلیغ می کردند که امام حسین علیه السلام نسبت به خلیفه زمان! نافرمانی کرده است و خلیفه زمان عبارت از «یزید» است که به نص صریح از طرف معاویه، خلیفه مسلمانان منصوب! شده است و حضرت هم با قیام و نافرمانی خود «ظالم و یاغی» است! و ظالم نیز، محکوم به مرگ است:

«فقاتلوا الّتی تبغی حتی تقی ء الی امر اللّهِ».

این فتوی و دروغگوئی بر امام حسین علیه السلام بدتر از کشته شدن بود، البته این مس زراندود و نقد قلب را گرچه هر عارف و صراف می شناخت، اما اکثریت مردم به حکم اجبار به ظاهر سلطنت یزید را گردن نهاده و قبول

کرده بودند و ذلت و خواری سراپای آنها را فرا گرفته بود و کمی عده، آنها را گمنام ساخته و خوف و هراس و تقیه در دلشان رخنه کرده بود به ویژه بعد از آنکه از شهادت حضرت امام حسین علیه السلام فراغت یافتند، بر هیچ کسی ذره ای ابقا و رحم نکردند و چنانکه حضرت امام حسین علیه السلام در روز شهادت فرمود: - و امروز نیز می بینیم - مردم بنده دینار و دنیا هستند و ادعای دینداری فقط در زبان است! بنابراین چه کسی می تواند و قدرت این را داشت که در چنین شرایطی از حقیقت طرفداری کند؟ یا آن را آشکار سازد؟ خصوصاً که شمشیرهای یزید و ابن زیادبالای سرشان برق می زد! اموالشان در معرض تاراج بود و می دانیم که ترس و هراس چه اثری در دل ها دارد.

پس اگر امام حسین علیه السلام کشته نمی شد و خانواده شریف و نزدیکان محترمش اسیر نمی گردیدند و نطق های عزای «امام بیمار» و بعضی از بانوان، حقیقت را بر مردم آشکار و روشن نمی کرد، شاید دو سال از واقعه کربلا نمی گذشت که دشمنانش شایع و ثابت! می کردند که حضرت امام حسین علیه السلام ظالم و یاغی و باغی! بوده و به حکم شریعت جسدش کشته شده است و همینطور نیز در تاریخ می نوشتند و همه می خواندند و باور می کردند!

پس گفتن این حرف که حضرت امام حسین علیه السلام نیز بهتر بود مثل برادرش امام حسن علیه السلام بیعت می کرد، تا خود کشته نمی شد و عیال و بستگانش اسیر نمی شدند، خطای بزرگی است، چون این کار محال بود زیرا چنانکه می دانیم، بعضی از «نواصب» در قرون وسطی گفته اند: حضرت امام حسین علیه السلام به شمشیر جسدش کشته شد این را نیز حضرت می دانست. آری اینها در نزد حسین علیه السلام معلوم بود.

زیرا او نشانه حق، نور هدایت، مجسمه و روح غیرت و مناعت بود و تحمل این اتهامات و اکاذیب مصیبتی بود که بالاتر از آن متصور نیست.

اکنون بر ما است که بیندیشیم که با این وضع، برای دفع این افترا و دروغ و رهائی مسلمانان از گمراهی و هلاکت، از چه کسی یاری می‌جست؟ از مردانی که می‌دانست کشته می‌شوند؟

یا از علی زین العابدین علیه السلام بیمار و اسیر و گرفتار، که کشتن وی از هر چیزی آسانتر بود؟ و کیست که پس از کشته شدن امام حسین علیه السلام حق را آشکار و دلیل را روشن سازد و راه دین را از چاه بی‌دینی نشان دهد و قضیه را دنبال کند؟ آیا غیر از - زینب علیها السلام - و «علی علیه السلام بیمار» کس دیگری بود که این مرام و تصمیم را پیش ببرد؟ و در مجامع و مجالس عمومی سخنرانی کند و خطبه بخواند، آن هم خطبه هائی با آن بلاغت و رسائی و آن دلایل و براهین محکم؟.

باز چگونگی آن زمان را کمی پیش چشم بیاوریم و اوضاع آن دوره را ترسیم کنیم که آیا قویترین و تواناترین پهلوانان و مردان دنیا، می‌توانستند این کار را بکنند؟ و بر فرض محال اگر کسی پیدا می‌شد که خود را فدای راه حق و حقانیت کند، مگر به او مهلت می‌دادند که به مقصود و مرام اصلی و نهائی خود برسد؟...

آیا نشنیده یا نخوانده‌ای که «عبدالله بن عقیف العضدی» آن نابینای بصیر، که یک چشم او در جنگ «جمل» و دیگری در «صفین» کور شده بود، اما خدا ده چشم در دل او باز کرد و جهاد با دست را از او برداشت، گرچه او با زبانش کار ده شمشیر را کرد تا در این راه نیز جام شهادت را نوشید... عبدالله هنگامی که خطبه ابن زیاد ملعون را از بالای منبر کوفه شنید که پس از کشتن حضرت امام حسین علیه السلام می‌گفت:

ستایش خدای را سزا است که امیرالمؤمنین! یزید و یارانش را یاری کرد و دروغگو پسر دروغگو، را هلاک گردانید! غیرتش به جوش آمد و به حمایت حق و خلق برخاست و در این کار خطیر و ترسناک خود را فدا کرد و جانش را از دست داد.

آری! او بلند شد و خطبه ابن زیاد را قطع کرد و گفت: دروغگو پسر دروغگو تو هستی و پدرت هست و آنکه تو را مأموریت داده است. ای دشمن خدا!... فرزندان پیغمبر را می کشید و در منابر مسلمانان این گونه حرف ها می زنی؟ «ابن زیاد» خشمگین شد و پرسید این کیست که حرف می زنی؟! او جواب داد من هستم!... ای دشمن خدا، آیا زادگان و ذریه پاک را که خداوند پلیدی را از آنان برداشته، به قتل می رسانی و گمان می کنی که در دین اسلام هستی؟! آخ! کجایند اولاد مهاجر و انصار تا انتقام کشتگان را از تو «ملعون بن ملعون» بگیرند و..

در این وقت خشم ابن زیاد بیشتر گردید چنانکه رگ های گردنش را برافراشت! و گفت: او را پیش من بیاورید! جلادان پا شدند که او را بگیرند اما اشراف قبایل بلند شدند و او را نجات دادند و به منزلش بردند...

دریغا که او از دست این ظالم برای همیشه رهائی نیافت و بالاخره احضارش کردند و گردنش را با آزار و شکنجه بسیار، زدند و بدنش را در ریگزار یا خرابه ای به دار آویختند... و ابن زیاد به این کار موفق نشد، مگر پس از جنگ های زیاد و تحریک و تفرقه انداختن میان قبایل.

آری! جز «عبدالله عقیف» رضوان الله، علیه کسی به ابن زیاد اعتراض نکرد، گرچه «یزید ابن ارقم» نیز زمانی که سر حضرت امام حسین علیه السلام را در

پیش ابن زیاد دید که با چوب دستی خود بر آن می زد گفت: چوبت را از این دو لب بردار! قسم به خدا که من چه بسیار دیده ام که رسول خدا آنها را می بوسید... سپس زید ابن ارقم گریه کرد. ابن زیاد پلید به او گفت: آیا به این فتحی که خدا نصیب امیر!! کرده است گریه می کنی؟ هر گاه تو پیرمرد و خرفت و بی عقل نبودی، سرت را بر باد می دادم! زید در این حال بیرون آمد و با صدای بلند می گفت: ای مردم! بنده و غلام، به آزاد مردان، پادشاه شد! ای جماعت عرب! شما بعد از این در شمار بندگان خواهید بود، زیرا پسر دختر رسول را کشتید و «ابن مرجانه» را بر خود امیر کردید.

من جز این دو نفر مرد بزرگ و شجاع، از کس دیگری که به ابن زیاد اعتراض کند، اطلاع ندارم گرچه این دو اعتراض در دو مورد و در این زمان تعصب جاهلی و ترس، بسیار باارزش بود، اما چه تأثیری داشت و چه اثری در آن موقع کرد؟ آیا غیر از کلماتی که از دهن برآمد و در هوا پخش شد و بادش برد و فراموش می گردید، نتیجه ای داد؟ و آیا به ایجاد انقلاب و شورش بر ضد بنی امیه و آزادی مردم و جوش افکار و شعله ور ساختن آتش عصیان برای خوانخواهی، باعث گردید و کفایت کرد؟..

نه! هرگز! بلکه کار به کوشش و فداکاری و اقدام بیشتر احتیاج داشت. آری کار به مبارزه و پافشاری زیاد و ادامه خطبه های آتشین و سخنان مهیج و شمردن بدی ها و زشتی ها و گناهان و انتقاد عملیات این دولت ستمکار و حکومت غدار نیازمند بود، زیرا تنها بدین وسیله می شد در مردم روح شورش و قیام به وجود آورد تا ظلم ظالم ریشه کن شود و ریشه جور و ستم و استبداد از بیخ بریده و قطع گردد.

... اکنون ای ناقد! به من بگو! کدام مردان این دوره می توانستند بر ضد این جور و ستم قیام کنند؟ آیا نتیجه این گفتن ها جز این بود که یک مرد انقلابی یک و دو حرفی می زد، فوری او را می گرفتند و می کشتند؟ و در زیر حرارت آفتاب دار می زدند. آیا ابن زیاد ملعون، حضرت امام زین العابدین علیه السلام را با آن همه بیماری و اسارتش - با اینکه در قانون عرب اسیر کشته نشود - به علت اعتراض کوتاهی، به کشتن امر نکرد؟. هنگامی که از مجادله و مباحثه علیا مخدره زینب علیها السلام ناتوان شد و از میدان معارضه با آن زن شیردل، با ذلت و خواری بیرون رفت و شرمند شد، به امام زین العابدین علیه السلام رو نهاد و پرسید این جوان کیست؟... گفتند: علی بن

حسین علیه السلام است! گفت: مگر علی بن حسین در کربلا کشته نشد؟... امام فرمود: برادری داشتم علی نام، افراد تو او را کشتند. ابن زیاد گفت: خداوند او را کشت! امام فرمود: «اللّٰهُ يَتَوَفَّى الْاِنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا»⁽¹⁾ ابن زیاد گفت: ای پسر!... به پاسخگوئی بر من جرأت داری؟ او را بگیرد و گردنش را بزیند!... در این حال زینب سلام الله علیها امام را در بغل گرفت

ص: 70

و به ابن زیاد گفت: آیا آن همه خون‌ها که از ما ریختی تو را کفایت نکرد؟.. هرگاه عزم کشتن او را دارید مرا هم با او بکشید!

آن ستمگر طاغی گفت: عجباً به رحم و خویشی! قسم به خدا گمان می‌کنم می‌خواهد پیش برادرش بمیرد!.. ره‌ایش کنید! (1) و این رهائی نه از جهت رحم و دلسوزی بود، بلکه دید که بیماری و اسیری و زخم زنجیر، کار امام را یکسره خواهد کرد و احتیاج به کشتن او نیست. آری امام مریض بود و سالم و زنده ماندن او از خوارق عادت و به خلاف مجاری اسباب به شمار می‌رود و هرگاه در این موقع می‌مرد و یا کشته می‌شد، نسل حسین علیه السلام قطع می‌گردید! اما حوادث غیبی و قضای الهی این بود که امام‌های دیگری از نسل او بیایند، گرچه ظاهراً زینب علیه السلام در نگهداری او سبب بود، اما در واقع خواست خدا او را نگه داشت..

پنجم - شاید حضرت حسین علیه السلام می‌دانست که بیماری پسرش او را از

مرگ یا کشتن رها نسازد و دشمنان به بیماری او رحم نکنند و او را هم بکشند، لذا خواهر گرامیش حضرت زینب علیه السلام را برای دفاع و اظهار حق لازم می‌دانست و از این جهت او و سایر اهل حرم را با خود همراه آورد.

منظور ما از اطاله کلام در این مقام، برای این است که پیش خواننده چگونگی وضع معلوم گردد که عموماً زبان‌ها بسته شده و لرز و ترس بر دل‌ها افتاده بود، و با مختصر حرفی، گردن‌ها زده می‌شد و خون‌ها به هدر می‌رفت، در این شرایط چه کسی می‌توانست این امانت حق و صدق را به جایش برساند و حق را یاری و باطل را محو کند؟.

ص: 71

آری آزاد مردان وحی و رسالت و شیر زنان حریت، به بهترین وجه و کاملترین شکل، به این وظیفه قیام کردند و این بار سنگین را که پهلوانان نیرومند از برداشتن آن ناتوان و قهرمانان شیر اوژن، از حمل آن عاجز بودند، برداشتند و به منزل رسانیدند.

حضرت امام حسین علیه السلام می دانست که اگر او و جمیع یاران و خانواده اش کشته شوند و مردی زنده نماند که شدت بدی و زشتی این جنایت بزرگ را بر عموم مردم گمراه آشکار کند و هرگاه این قسمت مهم بی طرح بماند، کشته شدن او بیهوده خواهد شد و غرض و غایت از این فداکاری به هدر خواهد رفت از این رو، جز بردن این بانوان و پرده نشینان عفت، چاره ای نداشت تا بلکه این مقصود عالی و شرعی را تکمیل کند. و می دانست که بنی امیه هر چه هم در زیر پا گذاشتن قوانین و ارتکاب حرام و اعتناء نکردن به عادات و رسوم عرب و شرایع اسلامی بی پروا باشند، اما از کشتن زنان عاجزند و نتوانند زن مصیبت زده ای را که برای خاموش کردن آتش درونی و تسکین دادن آلام خود، حرفی می زند، به قتل برسانند. و روز عاشورا، گرچه بنی امیه عده ای از زنان و کودکان را نیز کشتند اما زمان جنگ، اختصاصاتی دارد که در سایر مواقع نمی توان به آن عمل کرد.

آری ابن زیاد هرچه هم طغیان می کرد و بی شرمی و بی احتیاطی نشان می داد او نمی توانست و قدرت نداشت این کار را انجام دهد، زیرا در موقع صلح و آرامش در صورتی که اسلحه ای جز دل دردناک و زبان پاک ندارد، نمی تواند زنی را بکشد نه! هرگز! ابن زیاد این جرأت و جسارت را نداشت و نمی توانست زنی چون بانو زینب کبری علیه السلام را

بکشد. حتی قادر نبود که دست خون آلود و ناپاکش را بر نیت زدن، به طرف او دراز کند، چنانکه می دانیم هنگامی که زینب علیه السلام با جواب دندان شکن، دهن او را بست و خورد کرد و روی سیاهش را سیاه تر گردانید و با سیلی این نفرین و تحکم «مادرت به عزایت بنشیند» صورت او را کبود نمود، دنیا در نظر بی بصیرت او سیاه گردید و همه حاضرین در مجلس، متوجه بغض و خفگی وی شدند!

حتی ابن زیاد به قدری خود را باخت، که دیوانه شد و خواست به کاری خلاف عادت عرب نیز دست زده و حضرت زینب کبری علیه السلام را

بزند! اما «عمرو بن حریش» که از بزرگترین پیشوایان سپاهی «ابن سعد» بود و فرمانده نیروی پیاده به شمار می رفت و در جنگ صفین نیز از خواص حضرت علی علیه السلام بود، به ابن زیاد اعتراض کرد و دلیل آورد که زینب کبری علیه السلام زن است و زن به جهت گفتارش، مواخذه نمی شود. ابن زیاد بیچاره ماند گفت: نمی بینی چگونه بر من جسارت می ورزد؟

روز عاشورا حضرت امام حسین علیه السلام و یارانش، چنان شجاعت و دلیری از خود نشان دادند و چنان زندگی را در راه عزت و افتخار خوار شمردند که کار آنها مثل اعلائی اقدام و عزم به شمار رفت و آن از خودگذشتگی و شهامت را، تاریخ به یاد ندارد و گوش روزگار نظیر آن را نشنیده است که هفتاد نفر در برابر هفتاد هزار - که رفته رفته هم تعدادشان زیادتر می شد و از کوفه و شام مرتباً به آنها کمک می رسید - ایستادگی کنند و جز عزم و همت بلند یاری نداشته باشند. خصوصاً که مصاف و محل رزمگاه آنها هم مناسب نباشد، زیرا جای دشمن در کنار نهر «فرات» بود که آب می خوردند و سیراب می شدند و جای اینها طوری بود که به

آب دسترسی نداشتند و گاهی دو سه روز آب به اینها نمی رسید و تشنگی و حرارت ظهر و ریگ های صحرای کربلا، بدن آنها را می سوزانید و سیاه می کرد.

... اطفالشان گریه می کردند و جلوی چشمانشان فریاد می زدند و با این همه مصیبت ها و بلاها، نه تنها سستی و اهمال به خود راه ندادند، بلکه رفته رفته عزم و اراده و نیرو و شهامت و گشاده روئی و فصاحتشان زیادتر می شد. بلی جای نبرد یاران حسین علیه السلام بسیار بد و خطرناک بود، اما خطرناکتر و حیرت بخش تر از آن، ایستادن شیرزنان در مجلس یزید و ابن زیاد بود، لحظه ای مجلس ابن زیاد را در دل خود ترسیم کن و در نظر خود مجسم بساز و تماشا کن که ابن زیاد در شهر کوفه و در قصر و دارالاماره خود نشسته و از باده فتح و فیروزی مست شده و سران و بزرگان قبایل در پیش او حاضر و دنیا با تمام زیبایی و کمالش بدو، روی آورده است، در این اثنا شیرزن کربلا حضرت زینب کبری علیه السلام وارد شد و پوشیده و محجوب در طرفی نشست...

ص: 74

سرشت پست و رذل ابن زیاد به او اجازه نداد که مانند بزرگزادگان، چشم پوشی کند و همچون نجیبان از خود گذشت به خرج دهد و حضرت زینب را ندیده انگارد، بلکه نفس پلیدش او را واداشت که حضرت زینب را شماتت کند، جلال و جبروت سلطنت و سیطره اش را به او نشان دهد، حتی به آن بانو، بی حرمتی روا داشت و پرسید:

این که خود را از اغیار پوشیده است، کیست؟

گفته شد: زینب دختر علی است... (1)

شماتت کنان به آن بانو گفت: دیدی که خدا با برادرت حسین و خانواده متکبرش چه کرد؟ زینب با یک دل محکم و ثابت که از یقین و ایمان زره پوشیده بود، با تحقیر و توهین به مال و سلطنت وی، پاسخ داد:

مادرت در عزایت بنشینند!.. ندیدم از طرف خدا مگر زیبایی و نیکی، زیرا برادرم و یارانش قومی بودند که خدا برایشان سعادت را مقدور کرده بود، قیام و مبارزه کردند و به آرامگاه و آسایشگاه ابدی

ص: 75

خود رفتند و چه زود که خدای بزرگ تو را نیز با آن ها در یکجا جمع کند و محاکمه و کیفر شروع شود. اکنون آن زمان را بیندیش! که فتح و فیروزی با چه کسی خواهد بود؟ و ذلت و خواری نصیب چه کسی خواهد شد؟.

صورت زشت ابن زیاد با سیلی و تازیانه این پاسخ، به قدری سیاه و کوفته شد که راهی برای انتقام و تشریف خاطر نیافت، این بود که با فحش و دشنام خود را رسوای خاص و عام کرد. چنین گفت: خدا بود که شما را کشت و رسوا نمود و اخبار شما را تکذیب کرد!.

حضرت زینب بی ترس و پروا، پاسخ داد: فاسق رسوا گردد و فاجر دروغ گوید و او غیر از خاندان ما است. (1)

حضرت حسین علیه السلام و یارانش ظهر عاشورا روی اسبان نجیب خود با شمشیرهای برنده و تیز و نیزه های درخشان و برق مانند، با یک دل آهنین و پا برجا ایستادند در حالی که با بهترین و فاخرترین لباس های عزت ملبس و با تاج شرف و فخر، متوج بودند. یکی از ایشان شهید نمی شد مگر اینکه چند نفر از دشمنان را به خاک مذلت و رسوائی می افکند. همه شادان و خندان بودند، زیرا می دانستند که پس از مدت کوتاهی در منزل های بهشت و در بالاترین مکان ها جای خواهند گرفت. این بود جایگاه حسین و یارانش در روز عاشورا...

اما زینب دختر علی و بانوان خانواده اش، در مجلس ابن زیاد در

زنجیر اسارت مقید بودند و پیش چشمان آنان جز دشمن شماتت کننده و

ص: 76

جز قاتل کسی نبود... حامی نداشتند، یتیمان و کنیزکان و خدمتکاران در اطراف بودند... تفکر درباره این اوضاع دل‌ها را آب و جگرها را کباب و عقل‌ها را حیران می‌کند.

آری! اندیشه درباره چگونگی این صحنه هوش را از بین می‌برد و خرده‌ها را خرد و زبان‌ها را لال می‌کند و زرنگ‌ترین و نیرومندترین مردم در این شرایط، نمی‌توانند کلمه‌ای حرف بزنند.

آیا ترس‌داری بگوئی موقعیت حضرت زینب علیه السلام با این وصف در پیش ابن زیاد، بزرگتر و خطرناکتر از جایگاه حسین علیه السلام و یارانش در روز عاشورا پیش ابن سعد بود؟

بلی!... بگو و مترس!، من گفته‌تورا ثابت خواهم کرد.

آیا در این ساعت وحشتناک، شنیده‌ای که زبان حضرت زینب در برابر دشمن شماتت‌گر گرفته شود؟ یا دلش از ترس به لرزه درآید؟ یا ذره‌ای خواری و مسکنت و فرودستی از خود نشان دهد؟ یا از ایراد خطبه‌های بلیغ و ارتجالی ناتوان شود؟ آن هم خطبه‌هایی که تواناترین خطیبان با دل آرام و قلبی خرسند و خاطر جمع و فارغ، از آوردن و گفتن امثال آن عاجز است؟..

بلی!... هرگاه یکی از خطبه‌های حضرت زینب را خطیبی ماهر، پس از چند روز و چند شب مطالعه و تمرین در جای امن و آرام، بیاورد حتماً آن را یکی از آیات بلاغت و اعجاز فصاحت و رمز قدرت و توانائی گوینده‌اش حساب کنند... و حال آنکه زینب کبری، آن خطبه‌های غرا و معجزه‌آسا را در میان جمع مردان و فی‌البداهه و بدون زحمت فکر پیشین، بیان فرموده است آن هم چنانکه دانستی در جائی که در

مثل گویند: «میان دست و پنجه شیر غضبناک»!

باری! همین که ابن زیاد ملعون حضرت را چنان سخت و صلب و شجاع و مبارز یافت و دانست که ترس به دل فولادین او راه ندارد و از هیچ شماتتی نهراسد و از میدان نرود، ترسید و یک دفعه مردم را بر ضد او برانگیزد و او را رسوای عالم و عالمیان سازد و پرده نخوت و سلطنت او را چنان بدرد که با صد بار رفو، مرمت نپذیرد و از اوج عزت به قعر جهنم واژگون گردد، ناچار شد که سر ذلت و خواری در پیشگاه جلالت حضرت زینب علیه السلام خم کند و آتش خشم خود را با آب حلم! فرو نشاند. زبان نحس و نجسش را به مدح حضرت برگشود و گفت: به جان و عمرم قسم! که این بانویی اندازه فصیح و بلیغ و شجاع و سخن آراست!... اما پدرش از وی شجاع تر و دلیرتر بود.

من می گویم: نه ای پسر مرجانه!... این خانم فقط شجاع نیست، بلکه نمونه والای صبر و بردباری و رمز غلبه حق بر باطل است... او با زبان برنده تر از شمشیر و دل محکم تر از فولاد، می خواهد اساس سلطنت مکر و حيله و دروغ و تزویر را از روی زمین برکند و بر روی آن شالوده و پایه های حکومت حق و انصاف و عدالت را برقرار سازد...

ای پسر مرجانه!... این زن شیردل دختر رادمرد سخنوری است که فصاحت و شجاعت را به مردم آموخت.. این زینب کبری دختر بتول زهرا است... نه مانند مرجانه و سمیه بی آبرو و رسوا! که بیرق های فسق و تردامنی! در جاهلیت، بالای پشت بام آنها برافراشته بود و آبروی بر باد رفته آنها را دوباره به باد می داد. این زینب دختر طاهره عذرا است. نه مانند هند بی شرم و حیا!...

ص: 78

ای خواننده گرامی! زینهار گمان کنی که شجاعت زینب علیه السلام یکی دو مرتبه ظهور کرد!، بلکه هرگاه که کار اسیران به دشواری می رسید و غم و اندوهش بیشتر می گردید و تماشایان ازدحام می کردند و انبوه و زیاد می شدند (در موقع ورود به کوفه و خروج از آن و در قصر و دارالاماره و مجلس ابن زیاد) زینب با یک اراده و نیروی فولادین، احتجاج می کرد و دلایلی برای اثبات حقانیت خاندان خود می آورد و خطبه می خواند و مردم را به حیرت وا می داشت.

او خطبه هائی ایراد می کرد که از یک نفر خطیب فصیح و نابغه، نظیر آنها دیده نمی شود و چنان با وقار و متانت خطبه انشا می کرد که گویی ذره ای خوف و هراس و ناراحتی در دل او نیست و حال آنکه اسیر بود و به «کوفه» طوری اسیر آمد که دل سنگ، از رقت به حال او آب می شد! و خود اهل کوفه با آن همه شقاوت به حال او گریه می کردند.

اکنون وقت آن است که وضع و حال «بیمار کربلا» را نیز در نظر مجسم کنیم: امام در حالی که بیماری لاغر و ناتوانش کرده بود، خطاب به مردم فرمود: مردان شما، ما را می کشند و زنانتان بر حال ما گریه می کنند. میان ما و شما در روز قیامت، حکمیت و داوری با خداوند خواهد بود.

در نتیجه این نطق های مؤثر و دلسوز بود که مردان و زنان با هم گریه کردند، سپس امام فرمود: آیا به خاطر ما گریه می کنید؟.. نوحه سر می دهید؟ پس چه کسانی بودند که مردان ما را کشتند؟!...

«بشر بن خزیم الاسدی» گوید: به زینب دختر علی، نگاه کردم، زن عقیقه ای فصیح تر و شیواتر از آن ندیدم، گویا از زبان علی، امیرالمؤمنین علیه السلام حرف می زد. هنگامی که به مردم اشاره کرد که خاموش و ساکت باشید! نفس ها برگشت و زنگ ها از صدا افتاد! آنگاه گفت: حمد و ستایش خدا را سزا است و رحمت بر پدرم محمد صلی الله علیه و آلهو فرزندانش باد. اما بعد! ای اهل کوفه. ای اهل حيله و مکر! آیا گریه می کنید؟ هنوز اشک چشم ها خشک نشده و صداها ساکت و خاموش نگردیده است... مثل شما مثل کسی است که رشته خود را تاب داده پس از تاب خوردن و محکم شدن دوباره آن را باز کند. آنگاه دوباره گفت: آیا گریه و ندبه می کنید؟.. آری!.. قسم به خدا زیاد گریه کنید و کم بخندید، زیرا این ننگ و عار برای شما بس است؟ وای بر شما! آیا می دانید که جگر رسول خدا را پاره کرده اید؟ و بانوان او را میان مردم گردانیده اید و خون او را ریخته اید؟ آیا تعجب می کنید اگر آسمان خون ببارد؟. بدانید که عذاب آخرت دردناک تر و خوارکننده تر است. در آنجا کسی به شما یاری نخواهد کرد. زنهار! که مهلت و امان چند روزه دنیا شما را به گناه کردن دلیر و جسور نکند، زیرا خدا مانعی ندارد که بیش از

اجل موعود جان شما را بگیرد و خون ناپاکتان را به دست قوی تر از خود بریزد، آگاه باشید خدا در کمین شما است...

راوی گوید: قسم به خدا در آن روز مردم را می دیدی که گویا حیرت زده و بهت گرفته اند؟ دست ها را به دهان ها گذاشته بودند، و پیرمردی را دیدم که گریه می کرد و چنانکه ریش او تر شد و او می گفت: پدرم فدای شما باد! پیران شما بهترین پیران اند و جوانان شما بهترین جوانان و زاناتان بهترین زنان و نسل شما، بهترین نسل ها است. هرگز خوار و پست نشود... (1)

سپس ام کلثوم خطبه ای انشا کرد و پس از وی فاطمه صغری خطبه ای خواند که اولش این است: ستایش خدا را به عدد ریگ ها و سنگ ریزه ها، و سنگینی عرش و زمین! این است آنچه به ما رسیده است. از اسیری بانوان در کجاوه ها، محمل ها! در کوفه و نزد ابن زیاد...

اما ای خواننده گرامی: با من بیا، تا به همراهی این اسیر، به شام برویم و نگاه کنیم که چطور او را پیش «یزید» می برند و چطور اسیران را پیش یزید نگاه می دارند؟ و قبل از اینکه مردم و تماشاچیان به مجلس یزید بیایند و «جاها» گرفته شود، برای خود جانی در گوشه مجلس پیدا کنیم! تا اسیران را خوب ببینیم.

ص: 81

1- امالی شیخ مفید، ص 321 به بعد.

هان!.. نگاه کن!

آنکه روی سکوی بلندی بر تخت نشسته و از ذوق شراب سرمست گردیده و شانه هایش مثل بوزینه از شادی به بالا و پائین می رود و تکان می خورد «یزید» است. دقت کن، که چه سان از نشئه شراب انگور و فتح و پیروزی! کیفور و لوس و مخمور شده است؟! و آنهایی که پائین تر از وی، روی کرسی های طلا و عاج نشسته اند، لباس های حریر بر تن دارند، یاران و پیروان او هستند... و آن جام ها که می بینی باده های شراب اند که یزید و یارانش می خورند و عود و ساز می زنند!

آوخ!... نگاه کن! اینها که می آیند، اسیران هستند... یعنی اولاد پاک پیغمبر.

اینها کودکانند که دست هایشان را با طناب به هم بسته اند و پیش یزید می برند و یزید از نشئه انس و طرب! به خروش آمده است. و آرزو می کند که پیران و بزرگان و کشتگان «بدر» مانند: عتبه، شیبیه، ولید و... حاضر بودند و می دیدند که چطور یزید انتقام آنها را گرفت و گذشته از اینکه مردان را به عوض آنها کشت، زنان را نیز اسیر کرد... این صدای یزید پلید است که می گوید: «لیت اشیاخی بیدر شهدوا!» و آن بانوئی که بر

ص: 82

پا ایستاده، حضرت زینب کبری است، گوئی خطبه می خواند!...

گوش بده چه می گوید: خدایا آن بانو از ازدحام و انبوه جمعیت و همه مردم و هیبت سلطنت نمی ترسد؟ وه!.. چقدر شجاع و پُر دل است گوئی ذره ای ترس و لرز در دل او آفریده نشده است.

خطبه را گوش کن که چه اندازه فصیح است، بلی همین خطبه ها بود که ستون فقرات دستگاه سلطنت یزید پلید را شکست و خرد کرد و از شمشیر برنده پهلوانان بر او، کارگر افتاد و او را از یک تکه کهنه نجس و از ریزه های ناخن، پست تر و بی ارزش تر کرد.

فرمود: راست گفته است خداوند آنجا که می گوید: «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ

الَّذِينَ آسَأُوا السُّوَى أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ» (1) ای یزید پلید! آیا گمان کردی که چون اقطار زمین و آفاق آسمان ها را گرفتی و ما را مانند اسیران پیش خود آوردی، از این رو ما را نزد خدا خوار و خود را عزیز گردانیدی؟ و این توانائی و چیرگی تو بر ما از جهت منزلت و قرب تو، به خدا است؟... هرگز! بینی خود را پُر باد و غرور کردی! شانه ها را بالا انداختی چون روزگار را بظاهر بر وفق مراد خود یافتی شاد و مسرور و مست و مخمور شدی و ملک و حکومت ما را به قهر گرفتی. ای یزید آرام! آرام باش! قدری به خود آی! ای پسر آزاد شده، ای غلام زاده، آیا گفته خدا را فراموش کرده ای که می فرماید: «وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهَا تُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنْفُسِهِمْ إِنَّهَا تُمْلِي لَهُمْ لِيُزَادُوا

ص: 83

إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ» (1) آیا از عدالت است که زنان و فرزندان و کنیزان خود را پشت پرده نگه داری و دختران پیغمبر را از پس پرده عصمت و حجاب بیرون آری و از جانی به جانی به اسیر ببری و بی پرده، در میان مردم بگذاری؟.

آری!.. از پسر کسی که جگر بزرگان و پاکان را به دندان جویده و گوشتش از خون شهیدان مایه و قوت گرفته است، امثال این کارها عجیب نیست... آیا گمان کردی که با ندا کردن بزرگان طایفه «لاهلوا و استهلوا فرحا» آرزوی تو برآورده خواهد شد؟ آنها به تو جواب خواهند داد؟.

حاشا! زود باشد که تو نیز به آنها ملحق شوی و جزای اعمال بد خود را ببینی؟

ای یزید بدکار! کاش لال می شدی و نمی گفتمی آنهائی را که گفتی! و شل می شدی و نمی کردی آن چه را که کردی! برای محاکمه تو، خدا و جد بزرگوارم محمد(ص)، کافی است.

اکنون ای خواننده گرامی! از شما می پرسم از روی انصاف و حقیقت

به من بگو. آیا بزرگترین نقاشان جهان و زبر دست ترین بازیگران دنیا، می توانند نقاشی عکس و حال یزید پلید مغرور و متکبر و غفلت و شادی او را از فتح و پیروزی، بهتر از این تصویر و مجسم سازد؟ چه کسی می تواند که دشمن را این چنین با دلیل و منطق و برهان سرکوب و ذلیل و خوار کند و در آن حال، با بیانی رسا و کلماتی شیوا و جمله هایی در

ص: 84

بالاترین رتبه فصاحت، به مردم تبلیغ کند؟...

و به این هم قانع نشده و بخواهد در حضور جمع و پیش مردم، بدی و خواری باطل و عزت و شرف حق را بی پروا ثابت کند و از هیچ قدرت و سلطنتی نترسد و از این حد نیز بگذرد و بخواهد پستی منزلت و بی ارزشی مقدار و بدی کار و ناپاکی گوهر و تبار دشمن را رویرو، به مردم بشناساند و خود را بالاتر نشان دهد و بگوید که از گفتگو با تو عار دارم، زیرا تو پست تر از آن هستی که طرف گفتگوی من شوی و قدر و ارزش تو پیش من بسیار کم و کوچک است و سرکوبی و سرزنش تو بسیار بزرگ و باارزش.

اما افسوس! چشم‌ها با اشک آلوده است و سینه‌ها با آه سوزنده و گرم! و عجب این است که حزب نجیب «رحمن» با دست حزب آزاد شده «شیطان» کشته شود؟.

سپس خواست که صبر و اراده و متانت و استقامت خود را بشناساند و فرمود: خوبی و بدی کارها در آخر معلوم گردد و شرف و خواری در آینده دانسته شود و مردم همیشه به عاقبت کار توجه دارند و برای اینکه کرامت و شرافت پدر و مادر خود را برساند فرمود: کشته شدن و شهادت بر پدران من غیر از شرافت و افتخار نتیجه نداد و بر دشمنان ما جز عار و ننگ بیار نیورد.

ای یزید!.. هرچه توانی حيله کن و هر چه دانی کوشش نما! سوگند به خداوند که هرگز نام ما از دل‌ها محو نگردد و از یادها فراموش نشود.

ای یزید! عار و ننگ کارهایت از دامن آلوده تو و روزگار، پاک نخواهد شد، زیرا فکر تو جز دروغ و حيله نیست و از ایام عزت و نخوت

ظاهری تو بیش از چند روز محدود نمانده است، جمعیت تو بزودی پراکنده شود، آنگاه بینی روزی را که منادی ندا کند: «الا لعنه الله علی القوم الظالمین» (1)

... این بود خلاصه ای از خطبه ی زینب کبری که بهترین نمونه بلاغت و فصاحت و معجزه ای از معجزات بیان است، و آیا باور نداری که هر سطر و جمله آن، از هزاران زخم دردناک بر یزید سخت تر و جان فرساتر بود؟.

آیا شک داری که همین خطبه و نظایرش، ضربات کوبنده ای بود که بر پیکر سلطنت یزید و معاویه وارد شد؟ و باز: تردید داری که مقام حضرت زینب و ام کلثوم و فاطمه صغری و رباب و سکینه در کوفه و شام و جاهای دیگر، اگر از مقام حامیان آنان در روز عاشورا بالاتر نباشد، پائین تر نیست؟..

و باز قبول نداری که هرگاه حضرت حسین علیه السلام در خانه پیش فرزندان خود کشته می شد و مقصد و مرام او را این آزادگان و شیرزنان دنبال نمی کردند، خونس هدر می رفت و نتیجه نهائی بدست نمی آمد و کسی هم انتقامش را نمی گرفت؟. و کشته شدن او عیناً مانند کشته شدن عبداللّه زبیر و برادرش مصعب و دیگران می شد؟ که یادشان بکلی از خاطره ها رفته و مرامشان بی اثر مانده است.

آری! برای هر هوشمند عارفی پوشیده نیست که علت بزرگ استمرار

ص: 86

1- بلاغات النساء، ص 70 به بعد.

انقلاب و تحریک ملت‌ها و شوراندن مردم بر ضد یزید، همانا این خطبه‌های سحرآمیز بود که در اعماق دل شنوندگان نفوذ می‌کرد و عاطفه و حس انسانیت آن‌ها را بر می‌انگیخت. اگر از واقعه فجیع کربلا و کارهای بعد از آن باخبر شدی، تصدیق خواهی کرد که افکار مردم را به زبان بنی‌سفیان آماده نکرد و تخت و دستگاه سلطنت یزید را در اندک مدتی واژگون نساخت، مگر کسی که این خطبه‌های بلیغ را انشاد و ایراد نمود!

ص: 87

... این بود که بعد از واقعه کربلا شورش ها بر ضد یزید پلید آغاز شد تا اینکه او به درک واصل شد و همچنین جمعیت توبه کنندگان «توآیین» تشکیل نیافت و «مختار» برای گرفتن انتقام خون شهیدان قیام نکرد، مگر در پرتو این خطبه های زینب و خواهرانش، زیرا حضرت امام حسین علیه السلام می دانست که به این عمل خطرناک اقدام نکند مگر این شیر زنان... این بود که بر خود واجب دانست که آنها را هم همراه خود ببرد، اما نه تنها برای اظهار مظلومیت، بلکه از نقطه نظر سیاسی و فکر عمیق و این عمل برای تکمیل مقصود و رسیدن به نهایت مرام و هدف که عبارت از واژگون کردن دولت غاصب یزید و خاتمه دادن به دوره قدرت او بود، لازم دیده می شد، زیرا در دوره یزید، دین معنی اصلی خود را از دست داده و خلیفه مسلمین عبارت شده بود از: میمون بازی، سگ بازی، می گساری، شراب خواری، فسق و فجور، ساز و طنبور و نزدیک بود که اساس دین محمد صلی الله علیه و آله را این گردبادهای بی اعتنائی و بی دینی به کلی از جهان ببرد.

خداوند به این شیرزنان و آزادگان و قهرمانان، جزای خیر دهد، و بر هر مسلمانی که حس اسلامیت دارد، واجب است که از اعمال آنان و

حضرت حسین علیه السلام قدردانی کند و جا دارد که خواهران مسلمان، به وجود این بانوان شجاع و ناطق و شیردل، بر دیگران افتخار کنند.

بنا بر مقدمات مذکور، ثابت می شود کارهایی که از بانوان ساخته است، از مردان، نظیر آنها برنیاید حتی اگر تمام جدیت و کوشش خود را به کار ببرند، زیرا کارهای زنان در دل دولت ها و کشورها و آزادی اندیشه ها و انقلاب افکار، تأثیر بزرگ و بسزائی دارد.

و این رمزی از رموز نهضت امام و نکته ای از نکات سیاست حسینی بود.

هرگاه از مسئله «علم امام» حضرت حسین علیه السلام صرف نظر کنیم، این قدر باید قبول داشته باشیم که او هم بشر بود و می خواست مانند دیگران حق خود را بگیرد و از یزید انتقام بکشد و او را از بالای تخت سلطنت به زیر تخته مرگ و ذلت فرود آورد و از قصر بلند و عالی به گودال قبر بیندازد و از سروری به غلامی برگرداند و می خواست به دولت و قدرت پدر و پسر خاتمه دهد و برای یزید پلید در اداره مملکت بهره و نصیبی نگذارد.

حضرت امام حسین علیه السلام با تدبیر فلسفی و سیاست دقیق و قربانی ها و فداکاری ها، توانست بنیان و ارکان سلطنتی را که «معاویه» در مدت بیست سال استوار کرده بود، در ظرف چند روز از بیخ بر کند و بر سر پدر و پسر بکوبد.

کوشش معاویه درباره یزید پلید جز عار و ننگ و خواری و لعنت دائمی فایده نداد، حتی خود نیز در نتیجه این عمل، نمونه اعلای مکر و حیله و ستم و جور و رمز هر پستی و دشمن هر فضیلت به شمار رفت و

همه اینها در سایه سیاست حضرت امام حسین علیه السلام و فداکاری و جانبازی او در راه حق و اهل بیتش بود که ضرب المثل هر رحمت و نعمت برکت شدند. حقا چه اشخاص بزرگی بودند و چه بزرگواری ها از خود نشان دادند.

و پس از این گفتگو درباره از خودگذشتگی حضرت حسین علیه السلام باز نکاتی بسیار و رموز بی شمار و اسرار زیاد ناگفته ماند که مجال نوشتن نشد!

ص: 90

... بیست سال بود که آرزو داشتم دنیا به من مهلت و فرصت دهد تا درباره وقایع و دقایق سیاست و اسرار شهادت حضرت حسین علیه السلام کتابی بنویسم، چنانکه تا حال نوشته نشده باشد، اما گردش زمان و تصاریف دوران، مرا از حالی به حالی و از محنت و اندوهی، به غم و ملال دیگری می انداخت و مانند «گوئی» در دست و پای طبیعت افتاده بودم که با یک حرکت به طرف خوشبختی می رفتم و با حرکت دیگر، در گرفتاری غوطه ور می شدم! چنانکه به کلی از رسیدن به این آرزو مأیوس شدم، اما از رحمت خدا ناامید نباید شد و این مختصر که در اینجا ذکر کردم، شمه ای از سیاست حضرت حسین علیه السلام بود، بویژه قسمت هایی که برای قانع کردن «ناقد» لازم دیدم.

در خاتمه می پرسم: آیا با این وجوه چهار یا پنجگانه، شک و تردید ناقد درباره علل رفتن حضرت حسین علیه السلام همراه اهل و عیال خود، رفع شد یا نه؟! ... آیا پرده از روی اسرار این عمل برداشته شد، یا خیر؟

اگر این همه بیان و توضیحات، باز «ناقد» را قانع نکند و در دفع شک وی کافی نباشد، کار او با خدا است و شاید او از آنهایی باشد که خدا در حقشان فرموده است: «وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي

آذَانِهِمْ وَقَرَأُوا وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا»(1)

و تنها خداوند برای ما و آنها توفیق دهنده است.

عراق - نجف: شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء(2)

ص: 92

1- سوره انعام: 25.

2- پایان ترجمه: تبریز - رمضان المبارک 1376 ه - سید هادی خسروشاهی

آیه الله:

شیخ محمد حسین کاشف الغطا

2. سیاست حسینی

اشاره

ترجمه و توضیحات:

سید هادی خسروشاهی

ص: 93

پرسی از میثیکان امریکا

آقای من! حجه الاسلام آل کاشف الغطاء

برای من فرصتی پیش آمد تا در نزد فرزندتان آقای عبدالحلیم، کتاب «السیاسه الحسینیة» را مطالعه کنم که مسائلی را درباره سیاست حسینی شامل بود.

آنچه از این مطالعه به سرعت به ذهن منتقل می شود اینست که امام حسین علیه السلام کشته نشد مگر به خاطر یک انگیزه معنوی و این انگیزه معنوی پیوسته در میان کسانی که از تاریخ جنگ های اموی بحث می کنند و همچنین پیش پیروان امام حسین علیه السلام ناشناخته مانده است، در حالیکه پیروان امام، که نیکوترین و مؤثرترین راه ها را انتخاب می کنند و پیوسته با یادآوری مصائب و حزن و اندوه های حسینی و افزودن ناگفته های ارزشمند و مدح جایگاه امام حسین علیه السلام و بی ارزش نشان دادن جایگاه یزید و سایر امویان - اعم از کسانی که با آنان معاصر بودند و یا دنباله رو مبادی و سنت های ظالمانه آنها بودند - کوشا بوده اند.

پس آنچه که شیعه می گوید: بعضی ها می گویند: امام حسین به خاطر

دین اسلام و نه به خاطر حکومت و سلطنت شهید شد، بلکه برای حفظ معنویات هاشمی بود که در واقع سبب موجودیت و بیداری دوباره امت عرب بود و از همه راه های فرهنگی و ابزار و وسائل شکوفائی اقتصادی و مادی برخوردار بود. و این جنگ و کشته شدنی که شیعیان از آن سخن می گویند، در راه خدا و در راه حفظ معنویات آل محمد بوده باز از دیدگاه بحث کنندگان همیشه مورد بحث است.

ما وقتی می گوئیم امام حسین علیه السلام در راه دفاع از حیثیت و شرف و معنویت کشته شده، در واقع ما به دین اسلام اسائه ادب می کنیم آن دینی که با کشته شدن حسین علیه السلام یا شهادت پیامبری از پیامبران الهی پابرجا بماند و آن را به این صورت نمی شود تصور کرد که فردی از افراد بشر آن را تصاحب کند تا به خاطر مرگ او بمیرد و یا با زنده شدنش زنده شود. برای هر انسان میانه روی بهتر است این قضیه را یک قضیه خانوادگی بداند. تنها چیزی که می شود تصور کرد اینست که بین روش روشن و بلند امام حسین و بین روش منحط یزید تفاوت و فرق بسیاری وجود دارد.

چیزی که فرزندان - حفظه الله - در پاسخ خود به نامه شیخ عبدالمهدی در این مورد اضافه کرده اینست که می گوید: آنچه باعث کشته شدن امام حسین شده امتناع آن حضرت از بیعت با یزید بود و اقدام نکردن به بیعت موجب قتل او با شمشیرهای امویان گردید، حتی اگر در خانه خود می ماند و مجبور به جنگ با یزید و پیروانش هم نمی شد و حتی اگر مجبور نبود زنان و کودکان خود را در معرض هتک حرمت و اسارت قرار دهد، باز کشته می شد و این؛ در میان «اشراف» که یکی از آنان امام حسین بود، صورت خوش و زیننده ای نداشت.

ناقد می گوید: ممکن است این فرض بیش از فرض های دیگر به ذهن انسان بیاید و بیعت امام حسن علیه السلام با معاویه که علل و عوامل آن بر ابهامات بحث شما سایه افکنده، اینست که این امر، باعث به تأخیر افتادن جنگ امویان تا پس از مرگ معاویه گردید و از تعهد امام حسن به معاویه چنین استفاده می شود که معاویه متعرض امام حسین نشود - آنچنانکه از رساله شما بر می آید - و لذا در آن مرحله امام سکوت کرده، سکوت مشفقانه ای که نخواست تا زنده است کسی متعرض برادرش شود و برای حفظ خون نیکان و ابرار بیعت کرد، خون هایی که یزید پس از طغیان و فساد و در دشمنی با برادرش حسین، آنها را مباح شمرد و خون همه آنها را ریخت. ولکن سیاست در آن روز نقش خود را بازی کرد. وقتی معاویه مرد در صورتی که معاویه بهتر از فرزندش یزید بود و وقتی امام حسن رحلت نمود در صورتی که سیاست آن حضرت یک سیاست هاشمی بود که زیربنای آن را صلح و صفا و سلامت تشکیل می داد، و در واقع آن حضرت در زمان حیات خود از یک جنگ ویرانگر و بیهوده همانند جنگ اموی جلوگیری کرد در صورتی که اگر در زمان معاویه با برادرش امام حسین همصدا می شد، ممکن بود خون های بیشتری ریخته شود ولی این کار را نکرد و طبق پیمان صلح خود عمل نمود و این؛ نه از باب ترس و ضعف بود که عده ای از افراد ناآگاه و بدنیت، این موضع گیری را حمل بر آن کرده اند، بلکه این حرکت مسالمت آمیز او بر اساس ملاحظاتی بود که قبلاً یادآور شدیم.

اما قضیه عادت عرب ها که شما به آن اشاره کرده اید و اینکه آن حضرت در راه شرافت و کرامت انسانی زنان و کودکان را نیز به همراه

خود برد، و این - آنچنانکه از نوشته شما استفاده می شود - در معرض نقد و اعتراض قرار می گیرد، چراکه دین اسلام - یا به تعبیر صحیح تر تعالیم اسلامی - هم نشین شدن زنان با مردان و همچنین گوش دادن به سخنان آنان مگر از پشت پرده، صحیح نمی داند باز از تعالیم اسلامی است که زن باید در خانه بنشیند و مشغول تربیت فرزندان و اداره امور منزل را به عهده بگیرد که از نظر قانون مدنی و دینی، این کارها حداقل نصف وظایف زندگی زناشویی را شامل می شود - اگر همه را شامل نشود - پس چطور ممکن است امام حسین علیه السلام که خود از مجریان تعالیم اسلام است از این نظام صرف نظر می کند و همراه اعضاء خانواده خود می رود در حالیکه آن روش، پیش و پس از اسلام در میان اعراب جریان داشت.

و همه می دانند که عادات و سنن تقلیدی غیر از احکام تشریحی است و حکم دین از دیدگاه امام حسین در قبال عاطفه قومی از ارزش والائی برخوردار است. پس آیا در اینجا یک ضرورت حیاتی و اساسی وجود دارد که امام از تعالیم دینی چشم پوشی کند و تابع عواطفی شود که از نظر این تعالیم لغو شده است؟! این همان چیزی است که ما می خواهیم به طور مبسوط به آن پاسخ دهید.

اینجا مطلب دیگری نیز به نظر می رسد و آن اینست که آن پنج لباس که امام حسین به محمد بن بشیر حضرمی بخشید که ارزش هر یک از آنها بیش از یکصد لیره عثمانی بود. (السیاسه الحسينیه متن عربی، ص 43 و 44) این عطا و بخشش با این همه ارزش و بها از طرف امام حسین علیه السلام با آن زهد و تقوائی که از جدش و از پدرش علی علیه السلام به یاد داریم،

همخوانی ندارد؟ زیرا آنچنانکه ما از بعضی از احادیث آموخته ایم که آن حضرت یا باید از پدرش علی علیه السلام که یک لباس خشن بی ارزش بر تن

داشت و نشانه زهد و تقوای اوست پیروی کند یا پیرو جدش سرور همه انبیاء باشد که مثل اعلای امت اسلامی است، در این صورت، فقرا و کسانی که همانند امام حسین توانائی پوشیدن آن نوع از لباسها را ندارند هدیه پنج دست از آن ها به یکی از یارانش چگونه توجیه می شود؟!

این روایت - آنچنانکه ما در نقل آن بررسی کردیم - (العیاذ باللله) امام حسین را یک فرد سرمایه دار معرفی می کند که رغبت در مال دنیا در او بیشتر از آخرت می باشد! اما اگر پیش خود و خدایمان به زهد و تقوای حسین رجوع کنیم، می فهمیم که این؛ با زهد و ورع امام حسین و تلاش او در کمک به فقراء و نیازمندان، سازگاری ندارد.

و اگر به فرض، کسی این ایراد را به امام حسن می گرفت، شاید مورد قبول واقع می شد چرا که امام حسن در زمان جد و پدرش با امکانات فراوان و ابهت و مجد و ناز و نعمت زندگی کرده بود و از طرف دیگر شاید مدارای آن حضرت با معاویه برخلاف این تصور او چنین شکی بوجود آید(1)

اما در مورد امام حسین تا آنجا که همه می دانیم، آن حضرت برای دنیا ارزش قائل نبود و اگر به دنیا بها می داد، با یزید بیعت می کرد و با این بیعت، بر امکانات و اموال او افزوده می شد و یزید در برابر این بیعت، آن

ص: 99

1- البته این خلاف عقل و منطق است چرا که امام حسن با تمام امکانات، برخلاف این تصور زندگی می کرد و او پیوسته در کنار جد و پدر بزرگوارش که او را تعلیم زهد و ایثار داده بودند، زندگی کرده و آیا این عاقلانه است که پیامبر و علی علیه السلام بین امام حسن و حسین فرق بگذارند؟ از همه این سؤالات به دست می آید که همه اینها از افتراها و دروغ های اموی است که به آن بزرگوار نسبت داده شده و هیئات این افتراها از شأن و منزل امام حسن بکاهد.

جنگ ظالمانه و هتک حرمت را راه نمی انداخت در حالی که حسین علیه السلام مرد شریف و پاکی است که معنویت از او به دیگران منتقل شده و اوست که حافظ مبادی اجداد طاهریش می باشد و چنین معنویتی در نظر مردان دنیاپرست، عبث و بیهوده است و مردان دنیا دوست هر چیزی را به دیده مادی می نگرند.

روایت دیگری که از آن در ایراد بر پاسخ شما می توان استفاده کرد - و معلوم نیست صحیح باشد - اینست که روزی که یزید با چوب دستی (خیزران) خود به لبان امام حسین می زد، زیدبن ارقم گفت: چوب خود را از آن بردار به خدا سوگند دیدم که رسول الله آن لبها را می بوسید. (1) زیرا معروف است که پیامبر گلوی امام حسین را به خاطر اینکه کشته شده و سرش بریده می شود، می بوسید و از لبان امام حسن به جهت اینکه او مسموما کشته خواهد شد، می بوسید. پس چطور می شود تناقضی در کار باشد، در حالی که این کار عملاً انجام شد.

در میان اعتراضات دینی که به اهل بیت می شود، ما به اعتراضی برمی خوریم که در رابطه با حدیثی است که از زبان پیامبر خطاب به سلمان فارسی نقل شده آنجا که می فرمایند: «ما اهل بیت اسرار مکتوم خداوند هستیم که در کالبدهای بشری به ودیعت نهاده شده ایم. ای سلمان! ما را از مقام خدائی پائین بیاورید و سپس هرچه درباره ما می توانید، بگوئید، چراکه دریا با کشیدن آب تمام نمی شود، اسرار غیب شناخته نمی شود، کلمه الهی به وصف نمی آید و هر کس در این مورد

ص: 100

1- اخبار الدول، ج 1، ص 324؛ فضائل الصحابه، ج 2، ص 968؛ المستدرک علی الصحیحین، ج 3، ص 177 و 178.

بگوید: چرا؟! از چه؟! و برای چه؟! مسلماً کافر شده است»! (1)

هر کس اندکی در معنی حدیث تأمل کند به این نتیجه می‌رسد که مفهومش مخالف اراده خداوندی است که در قرآن آمده است. و همچنین کلمه «اسرار مکتوم الهی» که شامل همه «کالبدهای بشری»

می‌شود که گاهی به صورت خیر و گاهی به صورت شرّ، گاهی به شکل زهد و تقوا و گاهی به صورت فساد و گناه، چنانکه کالبدهای بشری چنان است سؤال اینست که آیا پیامبر و فرزندانش فقط در کالبدهای بشری پاکیزه هستند؟! یا در همه کالبدها؟! قطع نظر از اینکه پاکیزه باشند یا خبیثه، مجرم باشند یا مصلح، پست باشند یا پاک کننده؟!!

این سؤالی در رابطه با قسمت اول حدیث است و اما قسمت دوم برای ما کافیهست که بگوئیم: در آن منعی برای عقل سلیم است که به حکم شریعت اسلام آزاد مطلق آفریده شده! و برای ما جای سؤال است که حضرت محمد(ص) به ما اجازه می‌دهد که خداوند را از راه عقل پس از تفکر، شک و تردید، ظنّ و گمان و امثال آنها درک کنیم و همه اینها از نظر قانون شرعی است اما در مورد کُنه و ذات «اسرارالله المودعه و سرالله الذی لا یعرف و کلمه الله التی لا توصف» که در شخص پیامبر و خاندانش مجسم می‌شود، اجازه داده نمی‌شود؟!!

این منع به دور از عقل - اگر از پیامبر صادر شده باشد - با پاره ای از انتقادات عقلی که مهم ترین آنها اینست که او برای عقل اجازه می‌دهد خدا را از راه ظنّ و فکر کردن درک کند، فکری که آن را درباره خودش حرام کرده و از این بر می‌آید که خود را بالاتر از خدا می‌داند در صورتی

ص: 101

که نفس خودش مخلوق خداست و خاضع در برابر او!

علاوه بر این ادعای تجسم یافته در کلمه «سرالغیب الذی لایعرف وکلمه الله التی لاتوصف» راه شک و ابهام را باز می کند که بین حکم عقل و اعتقاد عاطفی حائل است، زیرا رسول الهی که کلمه الله است شناخته نمی شود در صورتی که او کارهایی و گفتارهایی انجام می دهد که دلالت بر شخصیت و اخلاق او دارد؟!!

در حالیکه وقتی ما به کارهای کسی و گفتارهای دینی و اجتماعی او آگاهی داریم می توانیم که با مراجعه به آن ها، درباره شخصیت او حکم کنیم که او یک شخص صالح است و یا حکم کنیم که یک شخص مجرم و مفسد است که موجب فساد و تباهی در جامعه می شود.

من معتقد نیستم که این گفتار از پیامبری مانند حضرت محمد صلی الله علیه و آله صادر شده باشد که جدا یک شخصیت متواضع و انسانی که در کوچه و بازار راه می رفت و می خورد و می آشامید، چنین گفتاری داشته باشد، بلکه من معتقدم این حدیث از جمله احادیثی است که یهود و بنی اسرائیل به خاطر اینکه از ارزش دعوت حضرت محمد که در روی زمین هیچ چیز گرانبهائی به پای آن نمی رسد، جعل نموده و در کتاب های اسلامی وارد کرده اند. (1)

آمریکا - عبدالمهدی

ص: 102

1- مترجم نیز در این زمینه با «ناقد» محرم هم عقیده است و تردید ندارد که این قبیل اخبار و احادیث از جعلیات بنی اسرائیل بوده و در میان احادیث مسلمانان - اعم از شیعه و سنی - قرار گرفته و موجب شک و تردید نسل جوان مسلمان بلاد اسلامی گشته است. به امید آن که روزی، علمای بزرگ اسلام در تنقیح این احادیث همت گمارند و اسرائیلیات را به طور کلی از مکتب احادیث حذف نمایند. خسروشاهی

از مدرسه عالی کاشف الغطاء در نجف اشرف 27 ربیع 2 سنه 1358 ه ق

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد و سپاس مخصوص اوست

به:

دانشمند ارجمند، بل انسان کامل! و کمال، چه صفت خوبی در انسان است!

نامه ای از شما به دستم رسید و در آن چیزی هست که باعث طولانی شدن بحث است. در نامه خود بعضی از ملاحظاتی را بر مندرجات کتاب «السیاسه الحسینیه» یادآور شده اید، و بنده به شما وعده داده ام که طی نامه ای به آنها پاسخ دهم و اکنون اگر به همه آنها نتوانم پاسخ دهم، لااقل به برخی از آنها - که اهمیت بیشتری دارد - جواب می دهم و امیدوارم که همراه کتاب «اصل الشیعه» که هدیه ای برای آقای فائز حسین دبیر انجمن نهضت عربی - هاشمی، است - خدا، هم او و هم شما را حفظ کند - به دست شما برسد.

شما در نامه ات می گوئی: «ما وقتی می گوئیم: حسین علیه السلام در دفاع از شرف دین کشته شد، به نحوی اسائه ادب به دین اسلام... می کنیم» (تا آخر آن چیزی که در این موضوع نوشته اید) مثل اینکه شما توجه نکرده اید که وقتی ما می گوئیم: آن حضرت در دفاع از دین کشته شد، قصدمان این نیست که دین اسلام با کشته شدن او می میرد و با زنده شدنش زنده می شود، بلکه عکس آن را می گوئیم، یعنی می گوئیم دین اسلام با

کشته شدن او زنده می شود و با زنده ماندن او می میرد!

و این حال همه کسانی است که در راه خدا کشته می شوند. آنان که خداوند در شأن آنها می گوید: «وَلَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ» (سوره آل عمران آیه 169) همانند: حمزه، جعفر، عبیده بن الحارث، سعد بن الربیع و مانند آنها، از کسانی که زندگی خود را برای زنده ماندن دین فدا کردند و پیش خداوند پاداشی از این امر پیدا کردند و آنان پیش خدا زنده اند، نه مرده ولو از دید دنیوی آن ها زنده نیستند!

و آن طور که تو خیال می کنی، لازمه این کار این نیست که دین اسلام به صورت پدیده ای مادی، در دست فردی از افراد بشر باشد.

پس ضرورتاً به دست می آید که دین عبارت است از احکام و قوانینی که آورنده آن رسول امین از سوی خداست و حیات و ممات آن منوط به عمل آن و عمل نکردن به آن است. لذا وقتی یزید در دوره خلافت خود راهی را در پیش گرفت که سبب باطل شدن و از بین رفتن عمل به شرایع اسلام شد و آنچنانکه گفته شده او آشکارا شراب می خورد انواع و اقسام فسق و فجور را مرتکب می شد و نماز و روزه را ترک کرده بود و از آنجا که مردم تابع رهبران خود هستند، طبعاً از او پیروی کردند. و مثل اینکه او اراده کرده بود اسلام بکلی فراموش شود و از بین برود به همین منظور امام حسین علیه السلام در مقابله با یزید و ابطال کارهای او و احیای دین و سوق دادن مردم برای عمل به شریعت، با تمام هستی خود و اهل بیتش و بهترین یارانش در برابر یزید قیام کرد چنانکه می گوید - یا از قول او نقل شده است - :

ص: 104

إن كان دين محمد لم يستقم *** الأ بقتلى يا سيوف خذيني

و حقاً امام حسين عليه السلام زندگی خود را در طبق اخلاص نگذاشت و فدا نکرد مگر به خاطر دین اسلام و مقدسات. پس - در این صورت - ما نه تنها به دین اهانت نکرده ایم، بلکه به آن ارزش قائل شده و آن را بالاتر از نفس امام معصوم قرار داده ایم و بهترین شخصیت ها فدای دین شده اند.

و از شما تعجب می کنم در مورد گفته ما که: «عادت عرب سبب شده که امام حسین با زنان و کودکان خود در راه کرامت و شرف همراه شده» گفته اید: تعالیم اسلامی مخلوط شدن زن و مرد و شنیدن سخنان آنان را حرام کرده، مگر از پشت پرده!

آیا تعجب آور نیست که شما با این فرهنگ بگویید: دین اسلام اختلاط زن و مرد را حرام دانسته و این را یک انگ زشت و لکه سیاهی در پیشانی دین اسلام قرار می دهی؟!!

چطور می شود این را گفت در صورتی که دختر آورنده شریعت، حضرت فاطمه زهرا صدیقه کبری علیهاالسلام یک ساعت تمام در مسجد پیامبر برای مهاجر و انصار چنان خطبه شیوایی خواند که همه آنها در طول خطبه سر تا پا گوش و غرق در سخنان آن حضرت بودند. (1)

و آن هم عایشه بود که در همه عمر خود همواره خطبه می خواند و سخنانی از پیامبر برای مردان نقل می کرد (2) تا جایی که وقتی به کتاب های صحاح برادران اهل سنت مراجعه می کنم، سند یک چهارم، بلکه یک

ص: 105

1- بلاغات النساء ص 54-69 و دلائل النبوه، ابن جرید طبری 30-41 و...

2- بلاغات ص 35.

سوم احادیث به عایشه می‌رسد. حتی به پیامبر نسبت داده‌اند که گفت: «دین خود را از عایشه اخذ کنید»⁽¹⁾

و آیا این اولین جواز اختلاط نبود که او در جنگ جمل یک لشگر جرّار و قهار از مردان را برای جنگ با امیر مؤمنان علی علیه السلام به بصره راهبری و فرماندهی کرد؟ در حالی که بزرگان اصحاب پیامبر از انصار و مهاجرین از جمله عبدالله بن عباس، عمّار یاسر، محمد بن ابی بکر، مالک اشتر و حجر بن عدی و امثال آنها در کنار علی علیه السلام بودند؟!

اصلاً از این قضیه بگذریم، به کتاب «بلاغات النساء» و امثال آن مراجعه کن و زنانی را ببین که در بین لشکریان صفین خطبه می‌خواندند و اهل عراق را برای جنگ با اهل شام تحریک می‌کردند.⁽²⁾

همچنین پس از به قدرت رسیدن معاویه به سخنان زنانی که بر معاویه وارد می‌شدند، توجه کن که آن زنان جرّاتی همانند شیر ماده و قلبی قوی تر از سنگ سخت داشتند و نیز به «خنساء» (دختر عمرو بن الشرید) نگاه کن که چهار تن از فرزندان خود را در بعضی از جنگ‌های مسلمانان به میدان نبرد فرستاد و همه آنها کشته شدند.

و پس از این بررسی‌ها، ملاحظه کن: آیا گفته‌شما که «اسلام اختلاط زن و مرد را حرام کرده است» درست است؟! آیا زنان نبودند که زخم‌های جنگجویان را پانسمان می‌کردند و آب به تشنگان می‌دادند و با هلله، جنگاوران را برای حمله در جنگ‌های پیامبر و وصی او، تشویق نمی‌کردند؟!

ص: 106

1- لسان العرب ج 3 ص 317 ماده «حمر».

2- «الزرقاء» بنت عدی بن غالب «بکاره الملايته» و «ام سنان» بنت خيثمه.

و باز بنگر به دختران و زنان پیامبر و همچنین دختران آقای موحدان و یعسوب دین علی علیه السلام از زینب و کلثوم و سکینه و خطابه آنها در کربلا کوفه و شام و در مجلس یزید و ابن زیاد و... آیا با وجود همه اینها، باز هم می گویی: تعالیم «اسلامی» اختلاط زن و مرد و گوش دادن به صدای آنها را حرام کرده و باید پیوسته در خانه بنشینند؟!

اما آیه حجاب که در مورد زنان پیامبر وارد شده، باید عرض شود که درباره عرب هایی است که بدون اجازه وارد خانه پیامبر شده و باعث آزار و اذیت زنان آن حضرت می شدند و خداوند آنان را از این حرکت ناشایست نهی کرده و می فرماید: «کسانی که تو را از پشت حجره ها (با صدای) بلند صدا می زنند، بیشترشان نمی فهمند» (حجرات: 4).

بلی تعالیم اسلام نشان دادن زیبایی و زینت زنان را به مردان مطلقاً حرام کرده «ولا- تبرّجن تبرج الجاهلیه الاولى»: (همچون دوران جاهلیت نخستین (در میان مردم) ظاهر نشوید...) (احزاب: 33) و از کجای این آیه، حرمت اختلاط استفاده می شود؟!

و اگر ما کوتاه بیائیم و بپذیریم که اختلاط حرام است، پس آنچنانکه ملاحظه کردیم اینکه امام حسین علیه السلام زنان و کودکان خود را در راه کرامت و شرافت به همراه خود برد؟! لازمه بردن آنان، اختلاط نیست وگرنه برای هیچ زنی هیچ گونه مسافرتی جایز نبود.

غریب تر و عجیب تر گفته دیگر شماست که گفته اید: «اینجا سؤال

دیگری به نظر شخص می رسد و آن اینکه آن پنج دست لباس که قیمت هر یک از آنها بیش از یکصد لیره عثمانی بود - و امام حسین علیه السلام آن ها را به یکی از یارانش بخشید - با آن همه زهد و تقوایی که از آن حضرت و

آبا و اجدادش سراغ داریم، سازگاری ندارد، باید عرض کنم که شما مثل اینکه فکر می کنید که زهد؛ همان فقر و فلاکت و نداشتن است و مال و ثروت با زهد منافات دارد؟!

نه عزیزم - خدا تو را عزیز بدارد! - حقیقت زهد آنست که انسان حرص و ولع بیش از حد به مال نداشته باشد، و وجود و عدم مال برایش یکسان باشد و خدای بزرگ زهد را در دو کلمه جمع کرده و فرموده است: «این به خاطر آنست که برای آنچه از دست داده آید، تأسف نخورید و به آنچه به شما داده شده دل بسته و شادمان نباشید» (سوره حدید آیه 33) و حقیقت زهد آشکار نمی شود مگر با وفور نعمت و زیادی مال و بذل و بخشش آن و عدم حرص و عفت به خرج دادن از پستی بخل و حد و خست است چنانکه می فرماید: «و کسانی که از بخل و حرص نفس خویش باز داشته شده اند، رستگارانند» (سوره حشر: 9، تغابن: 16)

اما فقیر و بی چیزی که نه چیزی پیدا می کند و نه صاحب چیزی از مال دنیا می باشد، چگونه می توان به او زاهد گفت؟! و این زهد اجباری برای او فضیلتی نیست؟!

از حسن بصری سؤال شد که آیا تو زاهدتری یا عمر بن عبدالعزیز که خلیفه مسلمین است؟ گفت: عمر بن عبدالعزیز از من زاهدتر است، زیرا که او پیدا می کند و دارد و عفت به خرج می دهد و خودش را از معاصی حفظ می کند، ولی شاید حسن (بصری) اگر مالی پیدا کند و تمکن داشته باشد، پستی به خرج دهد و همه را بخورد و اسراف هم بکند.

و اما رسول خدا و امیر مؤمنان علی علیه السلام نان جوین می خوردند و لباس

زبر و خشن ارزان قیمت می پوشیدند، نه به خاطر اینکه آنها دسترسی به غذاهای چرب و نرم و لذیذ و لباس های نرم و پر قیمت نداشتند، بلکه آنها به دنیای فانی ارزش قائل نبودند و درباره اهل دنیا می گفتند: «آنها قومی هستند که بهترین زندگانی ها به آنها زودتر رسیده، ولی بهترین زندگانی ما در سرای دیگر است.»

امیر مؤمنان علی علیه السلام در نهج البلاغه سخنی با علاء بن عاصم دارد که او تارک دنیا شده و لباس خشنی پوشیده بود به او فرمود: «ای عدی مواظب خودت باش! اهتمام و توجه خبیث (شیطان) برای تو بیشتر شده» او در جواب گفت: «یا امیرالمؤمنین لباس تو که خشن تر و کم ارزش تر از لباس من است، و غذای تو از من هم بدتر و خشک تر است». فرمود: «وای بر تو، من مثل تو نیستم، خداوند متعال برای رهبران عادل واجب کرده است که خودشان را با ضعیف ترین افراد جامعه تطبیق دهند تا بی چیزی و فقر، آنان را آزار ندهد و به سوی منکرات نکشاند.»⁽¹⁾

امام باقر(ع) و امام صادق علیه السلام با سفیان ثوری و پیروان او که از ژنده پوشان و سخت گیران به خود آن عصر و متصوفه آن روزگار بودند - مناقشه ای داشتند که هر وقت آن امامین معصوم را می دیدند، که گاهی لباس های فاخر پوشیده اند، به آنها اعتراض می کردند و می گفتند: «جد شما پیامبر و امیر مؤمنان علی علیه السلام این لباس ها را نمی پوشیدند!»

امام در پاسخ آنها می فرمود: «این که می بینید، زمان اندکی است ولی وقتی دنیا نسل های خود را زیاد کند، بهترین مردم اولیای خدا هستند» (یا

ص: 109

امام رضا علیه السلام هم در این موضوع سخن شیوائی دارد (2)

امیر مؤمنان علی علیه السلام در مدینه صاحب چشمه ها، باغ ها و مزارعی مانند چشمه ابی نیزرو بغیغه و... بود و هزاران دینار درآمد آنها در سال بود و هر سال هم زیادتر می شد. (3) و آن حضرت همه اموال را در راه خدا وقف می نمود و با دست خود در خانه های خدا خرج می کرد، نه به خاطر حرص و طمع به دنیا و مال دنیا، بلکه با شوق فراوان برای انفاق در راه خدا و نیکی به ضعیفای بندگان خدا (برای خدا) و آن لباس های فاخر از ارزش ورع و زهد امام حسین می کاست اگر آن حضرت از روی حرص و ولع به آنها توجه داشت، ولی امام حسین آنها را در راه آزادی اسیری مجاهد در راه خدا بذل کرد، پس این؛ یک فضیلت است برای امام حسین علیه السلام و کرامتی است که درجه ورع و زهد او را بالا می برد. و اهتمام آن حضرت را در تسکین عواطف فقرای زخم خورده و کوشش آن حضرت در رفاه نیازمندان را می رساند.

ص: 110

1- کشف الغمه، ج 1، ص 613.

2- شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا ج 1 ص 279 حدیثی از امام رضا او از پدرش که فرمود: از امام صادق درباره زهد سؤال شد فرمود: «کسی که حلال را به خاطر حساب و کتابش ترک کند و حرام را به خاطر کيفرش ترک کند، زاهد است».

3- درباره میزان و تعداد املاک و اموال و ثروت امام علی علیه السلام رجوع شود به: تاریخ المدینه ج 1 ر 219 و 228 و الکامل فی اللغه والادب ج 2 ر 153 و 155 و مناقب الامام علی، تألیف سلیمان الکوفی 2 ر 81 و 83 و معجم من استعجم 1 ر 262 و 1 / اصابه 7 / 343 شماره 10660 و معجم البلدان 4 / 90 (شماره 8699)

و شاید تصور کرده ای که امام حسین خود آن لباس را می پوشید برای تظاهر و تکبر و فخرفروشی که با تقدس آن حضرت منافات دارد؟! نه عزیزم؛ این را حتماً بدان که اگر امام حسین علیه السلام کل دنیا را صاحب می شد، همه را در راه خدا در یک لحظه هبه می کرد و می بخشید و چیزی از آن لباس ها را بر تن خود نمی پوشاند آنها را به دست می آورد تا ببخشد و هر جا که رواست، قرار دهد.

در بعضی از اخبار وارد شده که آن حضرت وقتی شهید شد، هفت یا هفتاد هزار دینار بدهکار بود و امام سجاد، علی بن الحسین علیه السلام پس از بازگشت به مدینه خواب و خوراک نداشت، تا قرض های پدرش را ادا کرد(1)

خلاصه اینکه «زهد» قطع علاقه از دنیا و حب مال است، نه اینکه انسان مال نداشته باشد، و زهد نپوشیدن لباس های پر زرق و برق و نرم و نخوردن غذاهای چرب و نرم نیست!

نور چشم من! دوست دارم به شما بگویم که بیشتر مردم از حقیقت زهد چیزی نمی دانند، در حالی که کاروان بزرگ و با عظمتی که همراه امام حسین علیه السلام از حجاز تا عراق سیر می کردند، روی زمین در بحبوحه گرما هزار جنگجو و هزار اسب را سیراب می کرد و این بزرگتر و مهم تر از قضیه آن لباس های گرانبه است.

اما زید بن ارقم و گفته او به یزید چنین است: «چوبت را از دو لبان حسین بردار» (تا آخر) شاید اصلاً از این جهت بود که بوسیدن پیامبر از

ص: 111

لبان آن حضرت به جهت این بود که خداوند او را از محلّ چوب زدن یزید و ابن زیاد آگاه کرده بود که آنها با چوب خیزران خواهند زد.

و اما حدیث: «ما اسرار خدا هستیم که به ودیعت نهاده شده ایم...» (تا آخر) پس آن از اسراری است که سزاوار نیست افشا شود، باضافه اینکه گفت و گو طولانی می شود و فرصتی نیست پس بهتر است که در اینجا به آن نپردازیم (1)

از خداوند درخواست می کنم که فهم ها و قلم های ما را از لغزش مصون بدارد. و ما توفیقی الا بالله، علیه توکلت و الیه انیب.

محمد حسین آل کاشف الغطاء

نجف اشرف

ص: 112

1- مرحوم آیه الله کاشف الغطاء متأسفانه از توضیح لازم درباره اشکال و شبهه ناقد خودداری کرده است و البته همین نوع روایات اغلب مجعول، باعث «غلو» بعضی از شیعیان و «بغض» بعضی از سنیان می گردد. البته کلام امام علی علیه السلام در «نهج البلاغه» شاید در تلطیف موضوع بی ثمر نباشد: امام می فرماید: «ان حدیثنا صعب مستصعب، لا یحمله الا عبداً مؤمناً امتحن الله قلبه للایمان ولا یعی حدیثنا الا صدوراً آمینة و احلاماً رزینة» - 280 کلامه فی صعوبه الایمان نهج البلاغه (خسروشاهی)

3. خطبه تاریخی وحدت و بیداری

اشاره

ص: 113

تولد محمد حسین کاشف الغطاء در سال 1296 هجری در نجف

اشرف اتفاق افتاد و نامبرده در همان شهر مقدس مشغول تحصیلات مقدماتی و سپس علوم مختلفه: ادبیات، فقه، اصول، حکمت و غیره شد تا به مقامات علمی بزرگی نائل شد و یکی از علماء طراز اول شیعه محسوب گردید... و متجاوز از 90 جلد کتاب تألیف نمود که دهها جلد از آنها چاپ شده اند. و از جمله تألیفات ایشان: الدین والاسلام 3 جلد، المراجعات الریحانیه 2 جلد، الایات البینات، الفردوس الاعلی، اصل الشیعه و اصولها، تحریر المجله 5 جلد، التوضیح فی بیان ما هو الانجیل و من هو المسیح 2 جلد، المغنی عن الاغانی، الوجیزه فی الفقه، التربه الحسینیة، نبذه من السیاسه الحسینیة، الجنه المأوی، المثل العلیا فی الاسلام لا فی بحمدون (محاوره با سفیر انگلیس و آمریکا در عراق) و ده ها جلد دیگر می باشد که ذکر اسامی آنها موجب تطویل است.

ص: 115

اغلب کتاب های آیت الله کاشف الغطاء، تاکنون چندین مرتبه تجدید چاپ شده، مثلاً «اصل الشیعه و اصولها» 7 مرتبه در عالم عربی و 2 مرتبه ترجمه فارسی آن در ایران چاپ شده است (1)، «المثل العلیا» در ممالک عربی شش مرتبه و ترجمه اش به فارسی یک بار در مشهد مقدس به نام «نامه کاشف الغطاء به رئیس جمعیت آمریکائی دوستداران خاورمیانه» و یک بار هم در تبریز تحت عنوان «نمونه های اخلاقی در اسلام» به طبع رسیده است.

اغلب تألیفات ایشان بسیار مهم و مورد توجه علماء و فضلاء است.

مثلاً بر کتاب «اصل الشیعه»، دانشمندان و مستشرقین غربی تقریظ ها نوشته اند که از جمله آنان «سالم کرنکوی» از دانشکده برن - و «کراچکوفسکی» مستشرق روسی از «لنین گراد» و «لوی. وهندرسن» از سفارت ولایات متحده آمریکا در عراق و ... می باشد. کتاب «تحریر المجله» ایشان، مقایسه ای است بین قانون مدنی عراق و قانون مدنی شیعه امامیه (فقه)، و از بزرگترین کتبی است که در حقوق اسلامی بر مبنای فقه تشیع نوشته شده و مورد استفاده استادان دانشکده های حقوق در دانشگاه های مرفی جهان اسلام قرار گرفته است و هزاران نسخه از این کتاب، در دسترس قضات و وکلای دادگستری و دانشجویان حقوق و طلاب علوم دینی در کشورهای عربی قرار گرفته است. «کتاب التوضیح» تحریف شدن انجیل کنونی و مسیحی را که عالم مسیحیت او را به منزله

ص: 116

1- در تاریخ نوشته شدن این مقدمه: 1375 ه .

خدا می دانند!، به طرز روشنی ثابت می کند(1)«المغنی عن الاغانی» هم تلخیصی است از کتاب اغانی ابوالفرج اصفهانی که در 24 جلد می باشد.

حضرت آیه الله کاشف الغطاء علاوه بر اینها، یکی از شعراء و ادباء و نویسندگان مشهور عالم عربی به شمار می رود و اشعار و مقالات ایشان در ایام جوانی و دوران تحصیل، در روزنامه ها و جرائد عربی چاپ و منتشر شده است.

آیه الله کاشف الغطاء مسافرت هایی به: ایران، سوریه، پاکستان، عربستان و فلسطین و مصر و غیره کرده و درباره اوضاع تأسف آور مسلمین و برای بیداری آنان مقاله ها نوشت، کتاب ها تألیف نمود و نطق و خطابه ها ایراد کرد و در کنفرانس ها و کنگره ها شرکت جست و در واقع یکی از برجسته ترین و مبارزترین علمای جهان پر عظمت اسلام بود.

از جمله خطابه ها یا نطق های آن مرحوم، خطبه تاریخی ایشان در «مؤتمر جهانی مسلمانان» در کراچی، پایتخت پاکستان می باشد که تمامی نسخه های چاپ اول و دوم ترجمه فارسی آن نایاب شد و اینک به چاپ سوم آن اقدام می گردد.

البته معلوم است که ایراد نطق های آتشین در تحریک احساسات خفته مردم مسلمان و بیدار ساختن افکار آنان چه اندازه تأثیر دارد و روی همین اصل بود که حضرت آیه الله سخنرانی های بسیاری ایراد کرده و در ضمن آن ها مردم مسلمان را بر ضد سیاست های استعماری و امپریالیستی دشمنان خونخوار اسلام و مسلمین، دعوت نموده است.

ص: 117

1- این کتاب توسط اینجانب ترجمه و بارها در تبریز و قم چاپ و منتشر شده است.

یکی از نطق‌های آن مرحوم در معروف‌ترین مسافرت‌های ایشان که به سوی فلسطین بود و هنگام تشکیل کنگره بزرگ اسلامی که در بیت المقدس تشکیل یافت و در «مسجد الاقصی» ایراد کرده‌اند، این نطق بسیار مهم و پرارزش، به طور فوق‌العاده‌ای موجب جلب توجه فرقه‌های مختلفه اسلامی گشت، به طوری که در چندین هزار نفر از پیروان مذاهب اسلامی از قبیل: شیعه زیدی، حنفی، حنبلی، مالکی، شافعی و غیره که در آنجا حاضر بودند، پس از پایان سخنرانی، به ایشان اقتداء نموده و نماز جماعت برگزار نمودند و این امر شاید در تاریخ هزار و سیصد و هفتاد ساله اسلام سابقه نداشته است.

در موقعی که از فلسطین به عراق باز می‌گشتند در بصره چهار خطبه ایراد کردند که به «خُطْبِ اربعه» معروف شده و چندین بار چاپ شده است. موضوع این خطبه‌ها «اتحاد اسلام» می‌باشد و 8 خطبه دیگر نیز از ایشان به چاپ رسیده که به «خُطْبِ ثمانیه» معروف است.

یکی از این خطبه‌ها، نطقی می‌باشد که به هنگام انقلاب «استقلال عراق» در مسجد کوفه ایراد شده و موضوع آن «اتحاد و اقتصاد» مسلمین است... و دیگری همان نطقی است که در فلسطین ایراد شده و در آن موقع، بلافاصله از طرف شرکت کنندگان در مؤتمر اسلامی، تصویب شد که به عنوان «بیانیه مؤتمر اسلامی» طبع و توزیع شود.

... آیه‌الله کاشف الغطا مدتی هم در دانشگاه الازهر «مصر» به عنوان «استاد محاضر» تدریس کردند و چون در نزد برادران اهل تسنن، مورد اعتماد و وثوق بودند، خدمت شایانی در نشر حقایق شیعیان نموده‌اند. از

جمله در یکی از سالها، در ماه رمضان؛ عده ای از بزرگان علم و ادب مصر که 11 نفرشان از اساتید جامع الازهر بوده و در آنجا کرسی مخصوصی داشتند و بقیه نیز از ادبا و مدرسین مهم بودند، برای گفتگو و مناظره در عراق به خدمت حضرت آیه الله آمدند و تمام ماه مبارک را در کتابخانه شخصی ایشان که بالغ بر 10000 جلد کتاب داشت، پذیرایی شدند.

سپس هیئت های علمی دیگری نیز از سوریه، لبنان، حجاز و یمن آمدند و در شب شهادت حضرت علی علیه السلام از ایشان درخواست کردند که طرز تدریس در حوزه علمیه و دانشگاه عالی عالم تشیع را ببینند، و حضرت آیت الله در همان کتابخانه، به منبر رفت و نطقی در وحدت و یگانگی ایراد کرده و توضیحات مهمی درباره حضرت علی علیه السلام و عالم تشیع ارائه نمود که پس از اتمام نطق، همه اساتید و بزرگان مصری و دیگران دست حضرت آیه الله را بوسیدند.

در این دیدار ایشان به «احمد امین» نویسنده معروف مصری که شهرت جهانی دارد، گفتند: «اکنون که با عالم تشیع آشنا شدید و از حقایق مذهب جعفری وقوف یافتید، مصمم شوید که دیگر به شیعیان حمله نکرده و انتقاد ناروا ننمایید!» احمد امین دوباره دست ایشان را بوسیده و به عنوان عذرخواهی گفت: «سبب عمده دوری فرق اسلامی از معارف تشیع و عالم شیعیان، فقدان کتب مربوطه می باشد و چون علمای شیعه کتب و آثار خود را نشر نمی دهند، دنیای اسلام جاهل به حقایق عقاید ایشان مانده و حقانیت شیعه را با نظر تردید می نگرند» حضرت آیه الله با تبسم مخصوصی، آن را عذر بدتر از گناه خوانده و گفتند: چرا نسبت به مطالبی که اطلاع کافی ندارند، قضاوت می نمایند و

آیه الله کاشف الغطا یکی از علمای فداکار و آگاه واقعی جهان اسلام در قرن ما بود و با اینکه پیر شده بود، ولی دلی سوزان و احساساتی عمیق و عالی داشت و امیدواریم مسلمانان با پیروی از افکار ایشان سرانجام پیروز گردند.

برای معرفی زندگی و مبارزه و تألیفات آثار ایشان، باید کتابی نوشت و برای شناختن موقعیت شخصیت ممتازشان همین بس که به هر کشوری از ممالک اسلامی و عربی که وارد می شدند، بزرگان و رؤساء جمهور و وزراء به خدمت و زیارت ایشان می رفتند... آیه الله کاشف الغطا، یکی از مراجع عالیقدر تقلید جهان تشیع بود و در بسیاری از سرزمین های شیعه نشین، بالخصوص در بلاد عربی، مقلدین فراوانی داشت.

دردهای اجتماعی

اشاره کردیم که آیه الله کاشف الغطاء عالم بسیار بزرگ و دوراندیشی

بود که به وضع اسف انگیز و رقت آور مسلمین امروز جهان که بدبختانه در اثر غفلت خودشان در دست غارتگران و امپریالیسم سرخ و سیاه، اسیر

ص: 120

1- شرح حال کامل مرحوم آیه الله کاشف الغطاء و تعداد مؤلفات آن بزرگوار را در مقدمه کتاب بسیار مفید و ارجدار «جنه المأوی» که اخیراً در «تبریز» چاپ شده است مطالعه نمایید. خود آن مقدمه در واقع رساله جامع و کاملی در این زمینه است و مطالعه آن برای کسانی که خواستار شرح کامل زندگی کاشف الغطاء باشند، ضروری است.

شده و برده ای بیش نیستند، می اندیشید و همواره در فکر راه نجات مسلمانان و کشورهای اسلامی از زنجیر اسارت و قید بندگی مستقیم و غیر مستقیم! و یوغ بدبختی اقتصادی و سیاسی اجانب و دشمنان اسلام بود و می خواست که ملت های مسلمان سراسر روی زمین، زنجیرهای استثمار و استعمار، ذلت و خواری، پستی و پلیدی را یکباره و برای همیشه پاره کرده و خودشان حاکم بر سرنوشت و امور اقتصادی، اجتماعی و سیاسی خویش گردند، چون او مانند شاعر انقلابی و متفکر جهان اسلام، شادروان دکتر محمد اقبال لاهوری - پاکستان - ایمان داشت:

خدا آن ملتی را سروری داد *** که تقدیرش بدست خویش بنوشت

به آن ملت سر و کاری ندارد *** که دهقانش برای دیگری! کشت

آیه الله کاشف الغطا در مقدمه چاپ ششم کتاب «اصل الشیعه و اصولها» می نویسد: «حالتی که اینک برای مسلمانان رخ داده و ناتوانی و سقوط ذلت که خصوصا در قرن های اخیر، به آنها رو کرده، بسی آشکار و مستغنی از توضیح و بیان است. بیگانگان بر آنها فرمانروا شده، هم خود آنان را به بردگی می برند و هم اراضی و دیارشان را متصرف و مملک می شوند. مانند غلامان و بندگان، آن ها را می کشانند و مانند بهائم و چهارپایان! به نفع مصالح و منافع خویشان می گمارند. زنجیرهای اسارت به گردنشان نهاده و به بالاتر از این خفت و خواری و خسران دچارشان ساخته اند، به حدی که به وصف هیچ واصفی نیاید و قلم صورتگری تصویر آن را نتواند؛ و تمام این نکبت ها مانند اسباب و علل آن ها به نظر هر بیننده ای واضح و روشن است.

و البته یگانه سبب و تنها علت این بدبختی ها همانا تفرق کلمه

مسلمانان و بغض و کینه و دشمنی است که نسبت به یکدیگر دارند و هر طایفه ای از آنها می کوشند که طایفه دیگر را کافر بشمارند، و چون معتقد به کفر آن ها می شوند! می کوشند که هلاک و نابودشان سازند و این نیست مگر به واسطه جهل مرکب و تعصب کور کورانه ای که آنان را فرا گرفته است. یعنی: جهل و نادانی آنها را به وادی هلاک و طغیان می کشاند و حيله ها و تحریکات بیگانه؛ استعمار و استعمارطلب؛ آنان را گمراه تر کرده و به آتش خشم و کینه شان دامن می زند...»(1)

احزاب و سیاست از نظر کاشف الغطاء

بعضی ها! که به هر کاری اشکالی دارند! می گفتند که حضرت آیه الله کاشف الغطاء که یک مرد روحانی و مذهبی است، چرا در سیاست دخالت می کند؟! و ما اینک نظر ایشان را در این باره و درباره احزاب می نویسیم شاید که باعث بیداری خواننده محترم گردد:

«...در بلاد ما تاکنون احزاب نیرومند و مقتدر نشده اند که برای دست زدن به یک اصلاحات عمیق، ملل ما را به سوی خود جلب کنند، نه تنها در عراق، بلکه در کلیه ممالک عربی، بر اثر عدم همکاری و تقویت یکدیگر، وضع چنین است ولی ما در هر صورت، توفیق و پیروزی آنان را خواهانیم و آرزومندیم که خداوند با روح عنایت و لطف خویش آنان را تأیید و یاری نماید و امیدواریم که احزاب این کشورها به یک

ص: 122

1- برای تفصیل به ترجمه فارسی آن «این است آئین ما» ترجمه استاد بزرگوار آیه الله ناصر مکارم شیرازی، مراجعه شود.

اما دخالت در سیاست. اگر معنی سیاست؛ خیرخواهی و خدمت و راهنمایی و جلوگیری از فساد و خیانت و نصیحت زمامداران و توده مردم؛ و بر حذر داشتن آنان از گرفتار شدن در زنجیر استعمار و بندگی و جلوگیری از افکندن دامها؛ و غلها بر گردن ملت ها و کشورها است؛ اگر معنی سیاست اینست، آری ما تافرق سرمان در آن غرق هستیم و این از واجبات است و من خودم را در پیشگاه خداوند و وجدان مسئول می بینم، زیرا دخالت در این چنین سیاستی از وظایف من و اجداد من است.

این؛ هدف بزرگ و پیشوایی مهم و خلافت خدائی است «یا داود انا جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس بالحق»: ای داود، ما تو را جانشین خود در زمین کردیم، پس در بین مردم به حق حکومت کن.

و در یکی از زیارت ائمه علیهم السلام آمده است که «أتم ساسه العباد و ارکان البلاد»: شما سیاستمداران خلق و ارکان مملکت هستید.

سیاست ما، سیاست پیغمبر و ائمه است، سیاستی که از هرگونه هوی و هوس و طمع و آلودگی پاک است «ولا تتبع الهوی فیضه ملک عن سبیل الله» و اگر روحانیون دیگر در سیاست دخالت نمی کنند، شاید نمی خواهند و یا نمی توانند!

و اگر معنی سیاست ایجاد فتنه و اغتشاش است، تا به حکومتی برسند و بر تخت های نرم تکیه زنند، وحشیانه و خشونت آمیز نسبت به ملت رفتار کنند و برای تأمین منافع شخصی، از قدرت و نفوذ خویش سوء استفاده کنند و برای اجنبی دلالی کنند تا - ولو با ریختن خون ها باشد، - آنها را بر

ملت و مملکت خویش مسلط سازند، اگر سیاست این است، من از آن به خدای دانا و شنوا پناه می برم: نعوذ باللّٰه من شرّ الشیطان الرجیم اللعین»(1)

رحلت آیه الله کاشف الغطاء

...حضرت آیه الله کاشف الغطاء به هنگام سفر به ایران، در صبح روز سه شنبه 28 تیر ماه 1333 هـ ش - ذیقعدہ 1373 هـ ق - در کرد که از توابع کرمانشاه و یکی از نقاط مرزی ایران است، در سن 80 سالگی پس از ادای نماز صبح، درگذشت. جنازه ایشان با مشایعت بسیاری از مردم ایران و عراق، توسط اتومبیل به بغداد حمل و از بغداد به وسیله قطار مخصوصی به کربلای معلی انتقال داده شد و از آنجا هم با اتومبیل به نجف اشرف حمل گردید و در آرامگاه خانوادگی ایشان به خاک سپرده شد. در کرد، بازار و دکانین سه روز تعطیل بود و در سراسر ایران و عراق و سایر بلاد، مجالس ترحیم و بزرگداشت برپا شد و رادیو بغداد پس از اعلام خبر مرگ آیه الله، برنامه خود را قطع و به تلاوت قرآن مشغول شد...

مسلمانان! حضرت آیه الله کاشف الغطاء، آن یگانه مرد مجاهد و پیش قراول نهضت های ضد امپریالیستی و ضد استعماری مسلمانان

ص: 124

1- «المثل العلیا فی الاسلام لا فی بحمدون» ط 3 عربی ص 86 و 87. این کتاب نیز به فارسی ترجمه و بارها چاپ شده است.

جهان، که پرده از روی جنایات نابخشودنی استعمار گران صلیبی برمی داشت، از میان ما رفت...

او به طور «ناگهانی»! در ایرن بدرود زندگی گفت و با خود اسراری را که شاید بعدها می خواست افشا سازد، برای همیشه به سرای جاودانی، به پیشگاه مقدس بنیان گذار مکتب پر افتخار اسلام برد...

ولی نام او زنده و جاوید خواهد ماند و شعله خاموش نشدنی نهضتی که او بنیادش نهاد، تا روز پیروزی نهائی و طرد قطعی دشمنان اسلام از سرزمین های عزیز اسلام؛ در قلب های خونین و سوزان مسلمانان مبارز، فروزان خواهد ماند تا سرانجام همه کشورهای اسلامی از نور این شعله، نور باران و روشن گردد.

آری! او مکتب دلاورپروری را ترویج کرد که پایه های کاخ های استعماری دشمنان اسلام و بشریت را به طور روز افزون سست تر و لرزان تر نمود و ما ایمان داریم که عاقبت، آن کاخ های ستمگرانه به دست رزمندگان جهان اسلام بر سر صاحبان غارتگران، واژگون و ویران خواهند گشت.

آری با اینکه آیه الله کاشف الغطاء از میان ما رفت، اما مطمئن باشید راهی را که او رفته است، مردان رزمنده دنیای اسلام خواهند رفت و یقین قطعی دارند که بالاخره به سر منزل مقصود رسیده و پیروز خواهند گردید. و ما امیدواریم که همه باهم، همدوش و همقدم با مردم دلیر و غیور مسلمان جهان، گام برداشته و از هیچ نیروئی در راه حق و حقیقت،

ترس و هراسی نداشته باشیم...

آیه الله کاشف الغطاء از میان ما رفت، ولی مکتبی را که در مبارزه با دشمنان اسلام و اجانب و عمال پست و رذل آنها باز کرده، همیشه باز است و تعلیمات ارجمند این رهبر گرامی همیشه روحبخش مسلمانان مجاهد خواهد بود.

شما متن این خطبه را بخوانید، شاید اگر حسی داشته باشید ناله ها و فریادهای جانسوز او را در خلال سطور این خطبه - و سایر نطق هایش - بشنوید.

گو اینکه او هنوز هم راه این را که: چگونه مسلمانان متحد شوند و یا: برای اصلاح چه باید کرد؟.. به ما نشان می دهد... و هنوز هم صدای او به گوش می رسد که: مسلمانان همه با هم در راه نبرد علیه دشمنان اسلام به پیش!

پیش بسوی حکومت عالی انقلابی اسلام.

این نشریه، ثمره کوچکی از کوشش و پیکاریست که عده ای در راه اشاعه طرز فکر جهانی اسلام می کنند، و پیامی است به کوی شهیدان و جانبازان راه پر افتخار اسلام... و به سوی مجاهدین تزلزل ناپذیر راه حق:

تا به همه ثابت گردد که ما می رویم تا به مکتب عالی و انسانی اسلام و به آرمان بزرگ بندگان رزمنده خدا، وفادار باشیم.

خدایا این نشریه و همه کار ما، در راه تو و برای تو باشد و تو هم از

روی بزرگی آن را بپذیر و به ذخیره آل محمد(ص)، پیشوا و مصلح بزرگ همه جهان، سلام پر سوز و گداز ما را برسان شاید که در پیشگاه عزیزش مورد قبول افتد و مشمول الطاف بی انتهایش واقع گردیم...

عید غدیر 1375 ه. ق تبریز: (1)

سید هادی خسروشاهی

ص: 127

1- به تاریخ تحریر این مقدمه - 1375 - یعنی بیش از شصت و پنج سال قبل! توجه شود.

مؤتمر عالم اسلامی، یک سازمان بین المللی اسلامی است که به وجود آورنده آن در درجه اول احساسات اتحادطلبانه صدها میلیون مسلمان جهان و در درجه دوم کوشش های ثمربخش «جمعیت اخوت اسلامی» کراچی می باشد. بدین شرح که در بهمن ماه 1328 این جمعیت از هفده تن از شخصیت های برجسته کشورهای اسلامی دعوتی به عمل آورد تا در کراچی کنفرانسی تشکیل داده و درباره چگونگی نزدیکی و اتحاد مسلمین همه کشورها، مذاکراتی به عمل آورند.

در این کنفرانس آقای امجد الزهاوی نماینده علماء اسلامی عراق

پیشنهاد کردند که سازمانی به نام مؤتمر اسلامی تشکیل داده شود و این سازمان در همه کشورهای اسلامی دفاتر و شعباتی دائر سازد.

این پیشنهاد مورد موافقت قرار گرفت و اولین جلسات آن در بهمن ماه 1329 با حضور نمایندگان 36 کشور اسلامی در کراچی تشکیل یافت و ریاست این جلسات را به ترتیب آقایان حاج امین الحسینی (مفتی اعظم فلسطین) و شمس الرجال نماینده مسلمین اندونزی و عمر رضا طغرل از ترکیه عهده دار بودند.

در این سازمان، نمایندگان اقلیت های مسلمانان سایر کشورها، به استثنای مسلمین روسیه وجود دارند و در جلسات سالیانه آن شرکت می کنند.

دومین دوره کنفرانس در 26 بهمن ماه 1330 در کراچی تشکیل گردید و شخصیت هایی چون حاج امین الحسینی مفتی فلسطین و مرحوم آیه الله کاشف الغطاء از عراق در آن شرکت داشتند.

در این بخش ترجمه یکی از مهم ترین سخنرانی هایی است که در این جلسات ایراد گردید. ناطق عظیم الشان آن همچو استادی که بر افکار و احساسات شاگردان خود مسلط بوده و به رموز تعلیم و تربیت آنان واقف باشد، درس خویش را شروع می کند و با بیانی شیوا و دلنشین که کمال مهارت در آن بکار رفته، بر قوای دماغی شاگردان خود تسلط می یابد و رشته افکار آنان را به آنجا که می خواهد می کشاند و نتیجه مطلوب را به دست می آورد.

پیام علامه بزرگ ما از حدود آموزش حضار اوج گرفته و همه مسلمین جهان را مورد خطاب قرار می دهد و تا اعماق روح حساس و عقل سلیم آنان نفوذ می کند.

تأثیر بیش وسیع سخن و ژرفی محسوس آن از بزرگی مرتبه و بلندی شان سخنور جداست، یک دنیا پاکدامنی و پرهیزکاری، جهانی دانش و بینش و عالمی کوشش و فداکاری در برابر ما قرار گرفته است...

مردی جلیل از خاندانی جلیل، از خاندان علم و تقوی که اجتهاد خود را نسل اندر نسل محفوظ داشته با تربیت فرزندان خود همچنان محفوظ نگه می دارند. جد اعلای وی آیه الله بزرگ شیخ جعفر کاشف الغطاء از بزرگترین علمای عصر خویش بوده و گفته ها و نوشته های وی مورد استناد فقهاء امروز می باشد.

آیه الله محمد حسین کاشف الغطاء تا آخر عمر در حوزه نجف اشرف به درس و بحث و تألیف مشغول بود و کتابخانه بزرگ ایشان شهرت بسزائی دارد. این مرد عالیقدر، تألیفات ارزشمندی دارد که از جمله آنها

ص: 129

«اصل الشیعه و اصولها» است که به فارسی، انگلیسی، اردو، ترکی و... هم ترجمه شده و نامه های فراوانی از مستشرقین و دانشمندان درباره این کتاب به مؤلف و ناشر محترم آن رسیده و از جمله تقریظ هایی که بر کتاب «اصل الشیعه و اصولها» به ناشر آن آقای «سید الحسینی» واصل گردیده، نامه «ژزف شاخت» آلمانی و دکتر «هریتر» از اسلامبول و «سالم کرنکوی» مستشرق آلمانی است و نیز «کراتشکوفسکی» مستشرق روسی از لنینگراد چنین می نویسد: «کتاب اصل الشیعه از کتاب های پربها و معتبری است که هر کس بدان نیازمند است و...».

رهبری دینی و اجتماعی علامه خردمند، تنها به تدریس و تألیف اکتفا نکرده و در مجامع بزرگ به ایراد سخنرانی پرداخته و رهبری فکری - سیاسی مسلمین را به عهده گرفته و خردمندانه راهنمایی نموده، چنانکه در سال 1310 شمسی به نمایندگی علماء شیعه، به اتفاق علمای حنبلی و مالکی و شافعی و حنفی از اهل سنت، در کنفرانس اسلامی فلسطین شرکت کرده و خطابه ای طولانی و مهم در حضور هزاران مسلمان، ایراد نموده و با اظهار منصفانه حقایق، محبت و علاقه آنها را جلب می نماید، به طوری که در مسجد اقصی هزاران نفر از اهل سنت و علمای همه فرق اسلامی، نماز جماعت را به امامت ایشان برپا می کنند.

اتحاد و نیرومندی مسلمین از هدف های خاص آیه الله کاشف الغطاء است که در همه جا تعقیب می شود. در ابتدای «اصل الشیعه و اصولها» تحت عنوان «چگونه مسلمانان متحد شوند» از اختلافات بیهوده مسلمین که توسط بیگانگان ایجاد شده و از علل روحی، ضعف و انحطاط

ص: 130

آن‌ها، پرده بر می‌دارد و می‌نویسد: «همواره ما جمعیت مسلمانان، عموماً به ریسمان‌های آرزو آویخته و به جای کردار، به گفتار اکتفا می‌کنیم، در دور دایره ظاهر در گردشیم و از حقایق گریزان به دور پوست می‌چرخیم و از مغز، همیشه بی‌خبریم. درست برخلاف نیاکان و گذشتگان خودمان که همگی مردمان عمل و صاحبان کوشش و نشاط بودند. بیش از گفتار، به راستی کردار پرداخته و قبل از گفتگو به عزیمت استوار می‌شدند. همین سجایا و خصایل پسندیده بود که دیگران از آن‌ها گرفته و بر ما سبقت جستند... در سابق سبقت از ما بود، بعد سلطه و احاطه از آنها شد».

آنگاه آیه الله کاشف الغطا بر اوضاع تأثیرآور کشورهای اسلامی که در قید و بند دولت‌های بیگانه و عوامل آن‌ها قرار گرفته‌اند، فرموده؛ احساسات استقلال طلبانه و غیرت آنها را تحریک می‌نماید:

«امروز همه مسلمانان حتی کر و لال‌ها نیز دانسته و فهمیده‌اند که در هر قطعه از قطعات و قطری از اقطار اسلامی، نهنگی از نهنگان خذلان و افعی از افعیان حرمان، برای بلعیدن آن و آنچه در آنست، دهان باز کرده است. آیا همین امر برای اتحاد مسلمین کافی نیست و برای برافروختن آتش غیرت و شهادت در عزائم آنها وافی نیست؟

آیا شدت این دردها و درد این شدت‌ها، باعث ایجاد وحدت و از بین بردن کینه و کدورت نمی‌باشد؟»⁽¹⁾

این‌ها نمونه‌های کوچکی از روح بلند و دل‌پر درد این مرد

ص: 131

1- «ریشه شیعه و پایه‌های آن» - ترجمه اصل الشیعه، ص 13-1.

بزرگ است که به خوبی نشان می دهد تا چه اندازه از انحطاط اخلاقی و مادی مسلمین رنج می برد و در عین حال چاره می جوید و راهنمایی می کند.

اقدامات اجتماعی و مبارزات علمی وی در راه بهبود جامعه مسلمین و کوشش های او در راه بارور شدن نهضت های سیاسی و علمی مسلمانان جهان، باید سرمشق همه ما به ویژه همقطاران این مرد آزاده قرار گیرد.

آثار و اعمال این شخصیت معاصر، برای آنهایی که داعیه رهبری روحانیت جامعه را دارند، باید به منزله درس آموزنده ای باشد که غیرت و شهامت آنها را برانگیخته و افکار را به آن سو سوق دهند که وی سوق داد.

... این مقاله، ترجمه یک سخنرانی در یک کنفرانس عمومی است،⁽¹⁾ باید در آغاز مطالعه، خود را در جلسه این کنفرانس تصور کرده و چنین مجسم سازید که: در کراچی و در جلسه این کنفرانس بزرگ نشسته و در جایی که شخصیت های محترم و دانشمندان عالیرتبه همه ممالک اسلامی و اقلیت های مسلمان جهان حضور دارند، استاد بزرگ ما آیه الله کاشف الغطاء پشت میز خطابه قرار می گیرد و در حالی که آثار پیری و ضعف جسمانی در وی آشکار است، این طور سخن آغاز می کند:

ص: 132

1- ترجمه این خطبه را آقای جلال الدین فارسی در سال 1335 ش، که دانشجویی در مشهد بود، در اختیار اینجانب قرار داد و در همان سال ها، با مقدمه اینجانب در تبریز چاپ و منتشر گردید و اینک با ویرایشی جدید در این کتاب نقل گردید.

... رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا. (1)

پروردگارا، استخوان من سستی گرفت و بر اثر پیری، موی سرم برافروخته و سپید گشت و من به خواندن تو ای پروردگار نا امید نبودم.

خدای سبحانه و تعالی فرماید: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (2)

او کسی است که در میان مردم بی دانش پیغمبری از ایشان برانگیخت تا آیات خدا را بر آنها بخواند و آنان را از پلیدی ها پاکیزه ساخته، کتاب -قرآن - و دانش بیاموزد و به درستی که پیش از این در گمراهی آشکار بودند.

این آیه شریفه به حال مردم نادان و بی فرهنگ قبل و بعد از اسلام اشاره می کند، به مردم نادان عرب و مردم بی دانش همه ملل آن روز. در آن روزگار همه بشریت نادان بود و دنیا در تاریکی های ستمگری و نادانی، گمراهی و ناپینائی فرورفته بود.

این آیه ما را به این وضع توجه می دهد و خدای تعالی چگونگی این

احوال را در عبارتی جامع و کوتاه که در عین اختصار، تیره روزی را به طور وضوح می رساند، بیان می کند و می فرماید: «وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ

ص: 133

1- سوره مریم 19 آیات 2 و 3.

2- سوره جمعه 62 آیه 2.

لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»: به درستی که پیش از این در گمراهی آشکار بودند.

بشر آن روز به کشتی همانند بود که در دریایی ژرف و عمیق دستخوش امواجی متلاطم گردد و از سوئی به سوئی رود، این وضع همه بشریت بود، خاصه مردم عرب که در آخرین درجات بدبختی می زیست و در گمراهی از دیگران پیشی گرفته بود.

دوران جاهلیت

عرب ها مردمی بت پرست بودند و به گناه و دشمنی، از جاده انسانیت پا بیرون نهادند و جنگ با یکدیگر و حمله به دیگران طبیعت آنان شده بود. ترس از فقر، آن ها را به کشتن فرزندانشان وا می داشت و زحمت تهیه مایحتاج زندگی، سبب زنده بگور کردن دخترانشان می شد.

جمعی متشنت، گروهی جنگجو! نه دانشی داشتند و نه تیزبینی و هوشی، نه می اندیشیدند و نه تدبیر می دانستند، نه صنعتگر بودند نه کشاورز ماهری، نه نظمی و ترتیبی داشتند و نه دقتی در امور می کردند...

گروه گروه و دسته دسته مردم متعصب، که تنها وسیله آقائی و سیادتشان قبیله و سرزمین آن ها بود و سبک و روش داوری آنها داوری جاهلیت: «أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا...» (1) - آیا داوری جاهلیت را می طلبند و کدام داور است که از خدا بهتر داوری کند؟...

در این شرایط و در چنین عصری که ملت عرب و همه ملل عالم، در

ص: 134

پستی و بدبختی و در نکبت و فحشاء به سر می بردند و جهان را تاریکی های این امور هراس انگیز فرا گرفته بود، ناگهان خورشید فروزان اسلام از افق عنایت خداوندی و آسمان الطاف وی طلوع کرد و پرتو آن بر مردم درخشیدن گرفت.

اسلام آمد و گوش های کر مردم را پندپذیر و شنوا کرد و چشمانی را که ظلمت کفر بی نور نموده بود، روشن و بینا ساخت، دل های تیره و تاریک را روشنی و بینش بخشید و زنگ کفر و ردائل را از آن ها دور ساخت. همه چیز را تغییر داد و به بهترین شکل تبدیل کرد: «ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ...» (1) سپس ما زشتی ها را به نیکویی ها

مبدل کردیم.

نهضت اسلام در اولین حرکت خود، اصل یگانه پرستی و تساوی حقوق بشر را تأسیس و بنیان کرد و بذر چنین فکری را در دل ها کشت داد:

قاعده «توحید الخالق و توحید الحقوق للمخلوق» اصل یکتا پرستی و تساوی حقوق بشر. و برابری مردم را در مقابل قانون اعلام داشت: الخلق أمام الحق سواء (2) - مردم در پیشگاه قانون برابرند -

دین مقدس ما، عرب را بر عجم برتری نداد، بلکه مشخصات فردی و نژادی و تعصبات بیهوده و بی اساس را محو و نابود کرده، فریادهای قبیله ای و رژیم ملوک الطوائفی را منقرض و نابود ساخت و همچنان بذر

ص: 135

1- سوره اعراف 7 آیه 95.

2- حدیث نبوی.

یکتاپرستی را کاشته و پرورش می داد تا رشد کند و بارور گردد و این کار را در پنهان و آشکار و به اندیشه و تذکر می گفت و در عمل اجرا می کرد و اثبات می نمود:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُرُوعًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ»⁽¹⁾: مردم، ما شما را از نر و ماده آفریدیم و شما را نژادها و دسته ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید و نیز معرفت حاصل کنید، به درستی که پرهیزکارترین شما نزد خدا، گرامی ترین شماست و خدا دانا و آگاه است.

ایها الناس! کلکم لآدم و آدم من تراب، لا فضل لعربی علی عجمی الا بالتقوی⁽²⁾ مردم، همه شما از «آدم» هستید و آدم از خاک است. عرب بر عجم برتری ندارد، مگر به وسیله پرهیزکاری.

پیشوای ما، که درود خدا بر او و خاندانش باد، دریافت که بیماری فخرفروشی به خاطر اجداد، در روح عرب و همه بشر نفوذ کرده، کهنه و محکم شده و با طبیعت آنان در آمیخته است، آنگاه مردم را به این اصل توجه داد و آنان را از این امر برحذر داشت و این عمل را همچنان تکرار می کرد چنانکه می فرمود:

یا بنی هاشم لایأتیبنی الناس بأعمالهم وتأتوتی بأنسابکم؟ تقولون نحن ذریه محمد⁽³⁾: ای بنی هاشم مبادا مردم اعمالشان را عرضه کنند و

ص: 136

1- سوره حجرات 49 آیه 13.

2- حدیث نبوی.

3- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 18، ص 252؛ تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج 2، ص 166.

شما اجداد خود را عرضه بدارید و بگویید ما از خاندان محمدیم.

و این اصل را در مرحله عمل به ثبوت رساند تا به صورتی آراسته نمودار گردید. سپس در میان پیروان خویش یگانگی و برادری را ایجاد فرمود تا آن جا که صهیب رومی و بلال حبشی، سلمان فارسی و ابوذر غفاری یگانه و برادر گشتند.

بیست سال پیش بود که این گفته من منتشر شد و در میان مردم رواج یافت: بنی الاسلام علی دعامتین، کلمه التوحید و توحید الکلمه: اسلام بر دو پایه استوار، برپا شده، یگانه پرستی و یگانگی هدف.

آن آئین که محمد صلی الله علیه و آله بنیان کرد؛ آئین یکتاپرستی، آئین یگانگی و قانون تساوی حقوق بود که در جنبش بزرگ خود تعصبات را بر باد داد و نژاد و مختصات فردی را نابود کرد. ملیت را دور افکند و افتخار به سلسله خانوادگی و غرور به اجداد و ادعای برتری و آقائی بر پدران و مادران را به دست انقراض و نابودی سپرد.

پیامبر بزرگ و صاحب شریعت ما که نجات دهنده بشریت بود، کردار خویش را با گفتار خود هماهنگ داشت تا آنجا که بهترین نمونه عملی از برای فکر و درس خود پدید آورد: چنانکه دختر عمه خود، «زینب» نوه «عبدالمطلب»، آقای سرزمین مکه را به غلام و بنده و آزاد شده خود «زید بن حارثه» به همسری داد و با این ازدواج، به دو عمل ناپسند از اعمال زشت جاهلیت خاتمه بخشید: یکی مسئله پسر خواندگی و دیگری موضوع ناروای برتری به نسبت: «ما کان محمد أباً احد من رجالکم و

لكن رسول الله و خاتم النبیین...»(1) محمد صلی الله علیه و آله پدر هیچ یک از مردان شما نیست، ولی فرستاده خدا و آخرین پیامبران است...

محمد صلی الله علیه و آله با امضای منشور برابری، رسوم طبقاتی را لغو کرد و دانش و پرهیزکاری را تنها شاخص برتری و مزیت شمرد و همچنین اصحاب و جانشینان با روشنائی این تعالیم، راه وی را دنبال کردند و بر این روش و این طریق راه پیمودند.

رویدادهای تاریخی

چنانکه در ایام خلافت عمر بن خطاب، پسر یکی از استان داران او، مردی را با تازیانه مضروب ساخت(2) عمر این گفته مشهور خود را بیان کرد «متی استعبدم الناس وقد خلقهم الله احراراً» مردمی را که خدا آزاد آفریده، از چه وقت بنده و برده خود ساخته اید؟.

و نمونه کاملتر و دلیل روشنتر از این، داستان جبله بن ایهم غسانی است(3) که یکی از پادشاهان غسانی در شام بود: وی کسی است که با آغوش باز از اسلام استقبال کرده و با ابهت و شکوه بی نظیر ویژه پادشاهان! به مدینه وارد شده است تا بدین وسیله اسلام خود را اعلام کند.

ص: 138

1- سوره احزاب 33 آیه 40.

2- عمروعاص و فرزندش.

3- غسانی: امارت غسان واقع در شرق اردن کنونی، از مهاجرت طایفه اُزد از یمن بدانجا تشکیل گردید و تا سال هجری که به تصرف مسلمین درآمد و تحت الحمايه امپراطور روم بود.

در این روز تاریخی و بزرگ که چنین شخصیتی اسلام آوردن خود را اعلام می داشت، برای مسلمین عیدی فرخنده بود. مخصوصاً که بعد از مسلمان شدن، بخشش ها و هدایای وی بینوایان را فرا گرفت... سپس عمر اراده حج کرد و به اتفاق غسانی که با عده ای از رجال و سواره و پیاده همراه بود، رهسپار مکه شدند...

در حین طواف، یکی از مردم نسبتاً ثروتمند مسلمان، به طور تصادفی پایش را به گوشه احرام وی گذاشت که لباس او باز می شود. این عمل سبب می گردد که «غسانی» خشمگین شده و سیلی محکمی به صورت مرد مسلمان می زند! مرد مضروب به عمر شکایت می برد، و عمر هر دو طرف را احضار کرده، از مدعی علیه جریان را می پرسد و او ناچار اعتراف می کند. آنگاه عمر دستور می دهد که آن مرد حق خویش را بستاند و پادشاه غسانی را مجبور به اطاعت می نماید.

غسانی می خواهد که سیلی را به هزار درهم بخرد، اما طرف امتناع می کند و پیوسته قیمت بالا می رود تا به ده هزار درهم می رسد! ولی طرف همچنان در زدن سیلی متقابل پافشاری می نماید.

هنگامی که اعمال حج به پایان می رسد، غسانی می گوید من گمان می کردم چون اسلام بیاورم، عزت من دو برابر شده همیشه محفوظ خواهد بود، نه اینکه احترام من از بین رفته و خوار گردم!!

سپس برای خوردن سیلی، شب را مهلت خواسته و به صبح موکول می کند، ولی شب هنگام مخفی شده و با همراهانش فرار می کند و به قسطنطنیه، به خدمت امپراتور روم می رود.

امپراتور او را محترم داشته چندین برابر ثروت وی در شام به او

می بخشد، ولی با همه این احوال، او از کرده خود پشیمان و افسرده بوده و بر حرمان از شرف اسلام، حسرت می خورد، تا جایی که اشعاری در این زمینه می سازد که بعدها شهرت بسزائی پیدا می نماید، از جمله:

تنصرت الاشراف من اجل لطمه *** وما كان فيها لو صبرت لها ضرر

فیالیت لی بالشام أدنی معیشه *** اروح و اغدو فاقد السمع والبصر

و یالیتی، لما اصبت بنکبه *** رجعت الی القول الذی قال عمر(1)

منظور ما از بیان این داستان عجیب، این است که شاهد و گواهی بر پافشاری و استقامت خلفاء در پیروی آموزش استاد خود و نجات دهنده بزرگ انسانیت آورده باشیم، و متوجه سازیم که چگونه در انجام وظایف خود، گرچه مقرون با محرومیت از منافع بسیاری باشد، کوشا و پابرجا بودند.

از این حیرت انگیزتر واقعه نزاع مرد یهودی با امام علی بن ابیطالب

ص: 140

1- به خاطر یک سیلی، اشراف نصرانی شدند. ولی اگر بدان صبر می کردم ضرری نداشت. ای کاش برای من پست ترین زندگی ها در شام بود و من بدون گوش و چشم، شب و روز را به سر می کردم. و ای کاش هنگامی که من به چنین نکبتی گرفتار شدم، به آنچه که «عمر» گفته بود، باز می گشتم.

سلام الله عليه است که به نزد خلیفه دوم به داوری رفتند. آنگاه عمر گفت: ای ابالحسن! پهلوی طرف دعوی خود بایست! از این گفته، صورت امام تغییر کرد، تا اینکه داوری پایان یافت...

آن وقت خلیفه عمر پرسید: یا ابالحسن! شاید از اینکه امر کردم پهلوی مرد یهودی بایستی! تو را رنجشی حاصل شد و بر تو ناگوار آمد؟ امام در جواب فرمود: نه این طور نیست، بلکه من به این دلیل رنجیدم که تو مرا با لقب خطاب کردی و از این جهت بین من و طرف من، برابری قائل نشدی در حالیکه مسلمان و یهودی در پیشگاه قانون برابرند. (1)

تاریخ چنین عدالت و چنین ملتی را به یاد ندارد و جهان چنین امتی به خود ندیده است. ملتی که عالی ترین صفات انسانی را دارا بودند و در مدتی کمتر از نیم قرن، بر شرق و غرب عالم مسلط شدند، دربار شاهنشاهان ایران و امپراطوران روم را فرو کوفتند و تخت و تاج آنان را درهم شکستند.

نتیجه کشمکش و اختلاف

... پس چه شد که این روش و منش، این روح یگانگی، روح برابری و روح یکتاپرستی رو به ضعف نهاد، لاغر شد! و سپس متلاشی گردید؟ چه شد که مسلمین به وضعی بدتر از اوضاع جاهلیت برگشتند؟ به طوری که در همه چیز و همه کار اختلاف پیدا کرده؛ تشتت و دشمنی در همه شئون آنان راه یافت.

ص: 141

1- شرح نهج البلاغه، ج 17، ص 65.

هنوز قرن اول از ظهور اسلام به پایان نرسیده بود که مذاهب مختلف و افکار متفاوت به وجود آمدند و اولین فتنه ای که چون تیری بر قلب دین رسید، فتنه خوارج بود و به دنبال آن فتنه مذاهب: معتزله، اشعریه، مرجئه، قدریه، زیدیه، و امویه و سپس همانند آنان در فروع فقهی: ظاهریه، حنفیه، شافعیه، مالکیه و حنبلیه به وجود آمد. اختلاف در اصول دین و اختلاف در فروع دین و اختلاف در همه چیز نمودار گشت.

در میان این کشمکش، خلفاء نیز این اختلافات را دامن می زدند و تقویت می کردند تا خود از این جنگ و جدال بهره مند شوند و آن ها را به مثابه تکیه گاه خود قرار دهند، چه؛ این قاعده را خوب می دانستند: «فَرَّقَ تَسَدًا» اختلاف بیانداز و حکومت کن (1)

اینها کار سرزمین های اسلامی را به جایی کشاند که از دیر زمانی تا به امروز دسته با دسته دیگر جنگ و جدال دارند و بعضی از مسلمین عذاب و رنج اعمال بد بعضی دیگر را می چشند، تا اینکه نزدیک است گفته خدای تعالی بر آنها منطبق شود: - و الهی - چنین نشود - آنجا که فرماید: «قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ

أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبَسَكُمْ شِيعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ...» (2) - بگو او قادر است که عذابی بر شما برانگیزد که از آسمان و زمین شما را اختلاف و تفرقه احاطه کند و بدین وسیله به عده ای از شما نتایج اعمال بد عده دیگر را بچشاند.

ص: 142

1- ماده اول برنامه استعمارگران در کشورهای اسلامی...

2- سوره انعام آیه 65.

در چنین شرایطی بود که استعمارگران فرصت را غنیمت شمرده تجاوز همه جانبه خود را آغاز کردند. کشورهای ما در قید اسارت و تسلط درآمد و مردم ما در این حوادث به خاک هلاکت افتادند، کشورهای ما همچون لاشه شکاری که در بیابان افتاده باشد و طعمه حیوانات وحشی گردد، مورد حمله و تجاوز قرار گرفت و هر کدام به اندازه توانائی و امکان خود، قسمتی را مالک شدند و بلعیدند!

سپس هر یک از دولت های اسلامی، سرزمین و نژاد را وسیله تشکیل دولت های جداگانه قرار دادند و با این عنوان دولت های عراق، مصر، ایران، افغانستان و غیره به وجود آمد.

پاکستان اسلامی

اما این دولت جوان یعنی دولت پاکستان که به نام اسلام تشکیل یافته و اسلام زاینده و به وجودآورنده اوست. بنا براین، اسلام پدر او و او فرزند اسلام و از نسل اسلام است.

پس چه زیبا است که به پدر خویش نیکی کرده پیمان های او را حفظ نماید و عظمت دیرین اسلام را تجدید و تشخیصات قومی و فردی و نژادی را از بین ببرد، وضع اقلیت را مراعات کرده همه افراد را به یک نظر بنگرد و سزاوار چنین است که حقوق همه را یکسان قرار داده و با همه به عدل و داد رفتار کند.

قانون اساسی این دولت باید قرآن کریم و سنت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله باشد و شعار او: «لا اله الا الله والله اکبر» - نیست. خدائی بجز خدای یگانه، خدائی که بزرگ است! - باید یقین کنیم که اگر این دولت خدا را یاری

کند، بدون شک خدا او را یاری خواهد کرد و اگر نگهبان قرآن کریم باشد خدا او را نگهبان خواهد بود. این دولت به نام اسلام به وجود آمده و با این روح، جامه در بر کرده و گرنه بخشی از هندوستان خواهد بود. اما خوشبختانه این دولت فکر و دین و سایر مشخصات روحی را ملاک اتحاد و ایجاد خود قرار داد و عوامل مادی را برای ایجاد خود عنوان نکرده است.

این کشور از نظر مادی و اختصاصات فردی به ظاهر هندی بوده در صورتی که از جنبه روح بلندپایه خود، اسلامی می باشد و از نظری بخشی از سرزمین تصوف است (بلی و شاید پیدایش تصوف از هند است).

این دولت به نام مقدس اسلام، لباس هستی پوشیده و بدین ترتیب از دیگر دولت های اسلامی برجسته تر و ممتازتر گشته است. از آن دولت هایی که نژاد و سرزمین را نشانه و شعار و عنوان تشکیل خود قرار دادند، از اینجا و به این دلیل است که ما فتوی دادیم به اینکه: «کمک و یاری دولت پاکستان بر هر مسلمانی واجب است»، و این در صورتی است که نگهبان قرآن و برپا دارنده نوامیس اسلام باشد.

ای مسلمانان! باید بدانید و یقین کنید و ایمان بیاورید که عظمت و احترام شما، برتری و استقلال شما، زمانی باز می گردد که به سوی خدا بیایید و به خاطر پیوستن به او، از هر چیزی بگسلید.

زمانی هدف ایده آل ما محقق می گردد که هر یک از ما عملاً مسلمان

باشیم، نه این که فقط ادعای مسلمانی داشته باشیم. هنگامی که حقیقتاً ایمان داشته و نور ایمان از کردار ما آشکار گردد نه این که آداب ظاهری را حفظ کرده به رنگ و صورت اسلام جلوه کنیم، زیرا همچنان که با

حلوا حلوا گفتن، دهان شیرین نشده و با تکرار لفظ آب - ولو هزار بار -، تشنگی رفع نمی گردد، نیز ادعای مسلمانی کردن هم برای ما فایده و سودی نخواهد داد. و اگر این ادعا را بر پیشانی های خود هم بنویسیم، تأثیری نخواهد داشت مگر این که بر دل های خود ثبت کرده با طبع خود در آمیزیم و کردار خویش را با احکام اسلام تطبیق دهیم.

نهضت وحدت

و اینک ما و برادران ما و بزرگان حاضر در این مجلس، که رنج سفر و سختی غربت را تحمل کرده و به دعوت برادران پاکستانی خود جواب مساعد داده ایم، به این امید و آرزو به اینجا آمده ایم که در این کنفرانس و به وسیله این دولت، زندگی و روح تازه به اسلام بدهیم و نهضت فرخنده که خوشبختی ما را تأمین سازد و روح مسلمانان را زنده کند، ایجاد نماییم و بدینوسیله عراقی و یمنی و حجازی و ایرانی و پاکستانی و مصری را متحد و یگانه ساخته، بینشان دوستی و صمیمیت به وجود آوریم. آنان را گرچه از هم دورند، نزدیک و با همه جدائی ظاهری که دارند، یگانه و متحد سازیم.

و باشد که مسلمین را از این حالت بلا تکلیفی و هرج و مرجی که همه ما را در معرض ضربات خود قرار داده خارج سازیم... این حالتی که ما را به تبلی و اهمال در همه کارها حتی در امور دین ما کشانده تا جایی که در امور کوچک سهل انگاری می کنیم و امور مهم و بزرگ و واجب از ما سلب می شود.

ما می گوئیم: «ما مسلمانیم» ولی تاریخ ما مسیحی است! مسلمانیم، ولی روز یکشنبه را تعطیل می کنیم، مسلمانیم اما اکثر افراد ما، فقط به زبان انگلیسی صحبت می کنند و با این زبان می فهمند(1) مسلمانیم در صورتیکه از زبان عربی چیزی نمی دانیم. از عربی، از لغت قرآن عظیم و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله... اما زبان بیگانگان را خوب می دانیم و خوب تلفظ می کنیم.

تنبلی و سهل انگاری آنچنان ما را فرا گرفته که شنیده ام می گویند ما دانشمندان اسلامی کنفرانس تشکیل می دهیم تا در شئون اسلام مذاکره به عمل آوریم، سپس مؤذن را می بینیم که بانگ بر می دارد: «حیّ علی الصلوه» و یا «قد قامت الصلوه» و ما این ندا را می شنویم، ولی بر اقامه نماز نمی خیزیم، وقیل و قال و بحث و جدال را ادامه می دهیم!

مسلمانیم! اما آن طوری که کارهای شخصی خود را مهم می شماریم، هیچ یک از امور اسلام را مهم نشمرده به آن اهتمام نمی ورزیم.

مسلمانیم! ولی ثروتمندان ما به بینوایان ما رحم نمی کنند و نیرومندان ما بر بیچارگان ما توجه نمی کنند، در صورتی که خدای تعالی می فرماید: «وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ»(2) - در اموال ثروتمندان حقی است برای بینوا و محروم -

ص: 146

-
- 1- اشاره به مردم پاکستان و بعضی از کشورهای اسلامی دیگر است که تاریخ رسمی آنها تاریخ میلادی و تعطیل رسمی آنها روز یکشنبه است و بیشتر آنها به زبان انگلیسی حرف می زنند.
 - 2- سوره ذاریات 51 آیه 19.

ای سروران گرامی! پس اسلام کجا است؟ و کجاست شعائر و نشانه های آن؟ روزگار ما به جایی رسیده که گفتن و عمل نکردن از امراض اجتماعی ما شده و مردم دانا و درس خوانده ما به جُهال و نادانان شبیه اند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ» (1) - ای مردمی که ایمان آورده اید نگوئید آنچه را که عمل نمی کنید چرا که در پیشگاه خداوند، گفتن و عمل نکردن گناه بزرگی است -

دیگران را به نیکوکاری امر می نمائیم، ولی خود را فراموش می کنیم: «اتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا

تَعْقِلُونَ» (2) - آیا مردم را به نیکی امر می کنید و خود را فراموش می نمایید و کتاب می خوانید ولی تفکر نمی کنید؟ -

سیاست استعماری

يَا أَيُّهَا الْمُسْلِمُونَ خذُوا عِدَّتَكُمْ واجمعوا قوتكم وانظموا صفوفكم...

ای مردم مسلمان! سلاح و لوازم خویش برگیرید. نیروهای خود را متمرکز کرده و صفوف خویش را منظم سازید، چرا که سیاست جهانی سیاهی، بشریت را تهدید می کند و کشورهای عربی و اسلامی را در معرض خطر ترسناک خود قرار داده، سیاستی که تر و خشک را یک جا می سوزاند و نیرومند و ضعیف را با هم نابود می کند.

این سیاست، سیاست استعماری ستمگر و متجاوز است که هر روز

ص: 147

1- سوره صف 61 آیات 2 و 3.

2- سوره بقره 2 آیه 44.

به نامی و هر زمان به شکلی و هر لحظه به لباسی جلوه گر می شود. یک روز به نام دلسوزی و غمخواری! روز دیگر به نام حمایت و پشتیبانی! و گاهی به عنوان سفارش و وساطت! و امروز به نام دفاع از شرق! نمودار می شود، در صورتی که چهره کریه و زشت آن از زیر ماسک جبهه دفاعی خاورمیانه آشکار و هویدا است.

این عبارت و الفاظ است که فرق می کند ولی حقیقت و مقصود همچنان پا برجا و ثابت می ماند. و این روزها رسوائی های اعمال این گروه جنایتکار در مصر و تونس و مراکش و الجزایر و غیره! به خوبی دیده می شود(1)

و اینک دولت ایران (نصرها الله) - خدا او را یاری کند - از چنگال ها و نیش ها و مصیبت های این سیاست منفور رهائی یافته و رهائی و نجات آن نتیجه مستقیم هماهنگی و اتحاد نیروهای ملی و بر اثر پشتیبانی همه طبقات و رهبری حکومت آن بود که مبارزه خصومت آمیز و مخالفت آمیزی را بر علیه این سیاست به وجود آورد.(2)

پس سزاوار است که ما به ایرانیان تبریک بگوئیم و از خداوند متعال درخواست کنیم که سایر کشورهای اسلامی را به چنین غلبه آشکار و به چنین افتخار پایدار موفق کند و پیروز سازد.

ص: 148

1- این سخنرانی تاریخی در سال 1330 شمسی در اوج بحران و وحشی گری و قتل عام مردم مسلمان توسط صلیبی های غربی در اغلب سرزمین های اسلامی ایراد شده است!...

2- اشاره به دوران پیروزی نهضت ملی شدن صنعت نفت در ایران. به رهبری مرحوم آیه الله کاشانی است.

من به درگاه پروردگار بلندمرتبه تضرع می‌کنم تا پیروزی و استقلال کامل به همه کشورهای اسلامی عطا فرماید، و این اجتماع ما ثمرات نیکو و منافع بسیاری برای اسلام و همه مسلمین به بار آورد تا همگان بتوانند از فوائد آن برخوردار گردند.

ای مسلمین جهان! پیام فروزان من بر شما باد. پیامی جامع و سوزان که از جگر اندوه بار پدر روحانی و مهربان صادر شده، پدری که ناگواری‌ها دیده و تجربه‌ها اندوخته، ولی حوادث او را ناتوان و ضعیف کرده و به گذشت روزگار، پیر و فرسوده شده و دنیا او را زیر و زیر ساخته، در حالی که می‌گوید:

«رَبِّ اَتَى و هُنَّ الْعِظَمُ مَنَّى و اَشْتَعَلَ الرَّاسُ شَيْبًا و لَمْ اَكُنْ بِدَعَانِكَ رَبِّ شَقِيًّا» - پروردگارا، استخوان من سستی گرفت و بر اثر پیری؛ موی سرم برافروخته و سپید گشت و من به خواندن تو ای پروردگار ناامید نبودم.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

4. بلای استعمار و: کشتی نجات

اشاره

ص: 151

در مقدمه «بخش قبلی» اشاره شد که مرحوم آیه الله حاج شیخ محمد حسین کاشف الغطاء با اینکه یکی از مراجع عالیقدر عالم تشیع بود، برخلاف اکثریت همقطاران پیشین خود، در موارد خاصی، در مراکز اجتماع مردم، با ایراد سخنرانی های مهیج و خطبه های زنده و جامع، در بیداری افکار توده مردم مسلمان می کوشید. از جمله این سخنرانی های تاریخی، خطبه ایست که فقید معظم در سال 1368 ه به مناسبت شب ولادت امام بزرگ و پیشوای جهان اسلام، علی علیه السلام در حسینیه محله «باب السیف» بغداد ایراد نموده است.

مطالعه این خطبه از دو جهت برای ما می تواند آموزنده باشد: اولاً از آن جهت که مراجع و علماء بزرگ باید خود به طور مستقیم مسائل اجتماعی و سیاسی مورد نیاز جوامع اسلامی را صریح و شفاف مورد بحث و بررسی قرار دهند و افکار توده های مردم را روشن سازند. و ثانیاً از آن جهت که ما در مجالس جشن و سرور، عزاداری و سوگواری که برای بزرگان خود برپا می داریم، باید فرصت ها را غنیمت بشماریم و حقایق را بی پرده بیان کنیم و فقط به ذکر مصیبت و مسائل اندوه بار تاریخی گذشته، اکتفا نکنیم و بلکه اوضاع روز را نیز مورد بررسی و دقت قرار دهیم.

ما برای نشان دادن راه مبارزه، یعنی راه استفاده از مجالسی که به عناوین گوناگون برپا می‌داریم و راه بیان حقایق و از همه بالاتر روح بزرگ یک مرجع عالیقدر شیعه، خلاصه‌ای از یک سخنرانی جامع دیگر مرحوم آیه‌الله کاشف الغطاء را ترجمه کرده و برای مزید استفاده خوانندگان محترم به ضمیمه «خطبه تاریخی» فقیه معظم منتشر می‌سازیم.

متن کامل و عربی این خطبه در کتاب بسیار مفید و پراچ جدید الطبع «جنه المأوی» - چاپ تبریز (1) صفحه 118-135 - درج شده که ما فقط قسمت‌های مهم آن را ترجمه می‌کنیم و برای اولین بار چاپ می‌شود. انتخاب عنوان کلی و عناوین فرعی در داخل صفحات از اینجانب است. امید آن که مورد توجه برادران و رفقا قرار گیرد.

تبریز: ربیع الاول 1384 هـ

سید هادی خسروشاهی

ص: 154

1- «جنه المأوی» یکی از آثار ارزشمند و پربار مرحوم آیه‌الله کاشف الغطاء است که به کوشش و همت شهید آیه‌الله سید محمد علی قاضی طباطبائی گردآوری شده به چاپ رسیده است. خوشبختانه ترجمه فارسی آن که توسط آقای اصغر قائدان انجام گرفته، در سال جاری - 1392 - تحت عنوان: «منزلگاه بهشت» به چاپ رسیده است.

برای من بسیار تأسف انگیز است که در این شب مبارک که آماده سخنرانی شده ام، با درد ورنج و کسالت و بیماری همگام هستم...

ولی در هر صورت سخن خود را آغاز می کنم...

کشتی نجات

کسی که وضع قرون قبل از اسلام را، نه تنها در جزیره العرب، بلکه در میان دول بزرگ از قبیل فارس و روم بررسی کند و چگونگی جهل و ظلم و استبداد و بدبختی های همگانی را مورد مطالعه قرار دهد، نیاز شدید به قیام یک مصلح اجتماعی و نجات دهنده را احساس می کند... در آن دوران سرانجام محمد صلی الله علیه و آله نجات دهنده بزرگ از طرف خداوند برانگیخته شد، ولی متأسفانه پیش از آن که همه بشریت را نجات بخشد، به ملکوت اعلی پیوست و پیشگاه الهی برگشت. اما او قبل از رحلت خود راه را نشان داد و گفت: من در میان شما دو امانت بزرگ گذاشتم، کتاب خدا و اهل بیت خودم.

پیامبر اکرم، قبل از رحلت خود دید که جهان نیازمند راهبری است که آن را از جهالت و ضلالت نجات بخشد و باید کشتی و وسیله ای باشد که جهان را از این طوفان رهائی دهد و از اینجا بود که اهل بیت خود را کشتی نجات نامید.

کشتی نوح، در زمان قدیم، نخستین وسیله ای بود که همه کسانی را که سوار آن شده بودند، نجات داد. آری همه مؤمنان را پس از کوشش های

بسیار از نفوذ زورگویان و سیطره ستمگران نجات بخشید... و پیامبر ما اهل بیت خود را در حدیث مشهور بین شیعه و سنی، به کشتی نوح تشبیه کرد که هر کسی سوار آن شد، نجات یافت و هر کسی که از آن دور گشت، به هلاکت افتاد.

کشتی نخستین را حضرت نوح ساخت، و کشتی دوم را محمد صلی الله علیه و آله وضع کرد و نشان داد. کشتی قبلی از چوب و تخته بود که در روی آب شناور بود و کشتی بعدی، نوری بود که از آسمان بر زمین تابید. وضع کننده آن، محمد و کشتیان و راهبر آن برادر او، امام علی بود که امشب «جمعیه المقاصد الخیریه العراقیه» به خاطر بزرگ داشت خاطره میلاد آن مرد بزرگ، جشن گرفته است...

ما در اینجا نمی توانیم که حتی اجمالی از فضائل و مناقب این امام و پیشوای بزرگ را شرح دهیم و کیست که بتواند ستاره های آسمان خدمات و سوابق و فضائل او را بشمارد؟!...

.. آری کتاب خدا و عترت پیامبر، کشتی نجات و ریسمان محکم (عروه الوثقی) و وسیله فسادناپذیر رهائی انسان ها است و هرگز کسی که بدان تمسک جوید، به گمراهی نیفتد و از راه راست منحرف نگردد. ولی تمسک بدان با لقلقه زبان و گفتار فراوان نیست، بلکه تمسک؛ عقیده ای محکم و کردار نیک با نیت خالص و قلب پاک و سلیم و اخلاق فاضله ایست که در واقع روح دین و جوهر اسلام است و کتاب (قرآن) و سنت مالا مال از آنست.

ص: 156

ولی ما کجا و این مراحل بلند مرتبه کجا؟ ما کجا و پایبند بودن به این وسائل و راه های تکامل کجا؟ آیا ما با این انحطاط اخلاقی و اختلاف و تفرق اجتماعی و با پشت سر انداختن کتاب و سنت، می خواهیم خود را مسلمان بنامیم و خود را متمسک به عروت و تقی قلمداد کنیم؟ هرگز! و هرگز! اگر ما را با اسلام پیوندی بود ما به این شکل زنده سقوط نمی کردیم و به این وضع اسفناک دچار نمی شدیم و شکست نمی خوردیم. سرزمین مقدس فلسطین در چهل سال گذشته به وسیله عمال صهیونیسم مورد حمله و تجاوز قرار گرفت و این امر هر روز جلوتر رفته و می رود و در مقابل اسلام و عرب، به عقب بر می گردند!

من از بیست سال پیش در بالای منابر، خطبه های آتشی ابراد می کنم و در روزنامه ها مقالات تند و داغی منتشر می سازم و به مسلمانان هشدار می دهم و آنان را به وحدت نظر و اتحاد کلمه دعوت می کنم و می گویم که: اسلام بر دو پایه اساسی استوار است: کلمه توحید و توحید کلمه (یگانه پرستی و یگانگی هدف) و با صدای بلند فریاد می زنم که اوضاع خود را برای نجات فلسطین خونین اصلاح کنند و از مدت ها پیش ناله خود را در ضمن اشعاری شرح می دهم:

لنا فی الشرق اوطان ولکن *** تضیق بنا کما ضاقت لحدود

تقیم بها علی فقر و ذلّ *** و نظما لایساغ لنا ورود

مواعید السیاسه بیّنات *** تکید بها السیاسه من تکید

وعود کلّها کذب و زور *** فکم والی تخدعنا الوعود؟

اذا ما الملک شیّد علی خداع *** فلا یبقی الخداع ولا المشید

إذا لم تبتن ملكا صحيحا *** فلا تغنى الجيوش ولا البنود(1) آری! روزگاری بود که ما از نام «عرب» و از پیوند با آن افتخار

می کردیم، ولی چرخ زمان طوری چرخید و گردش کرد که امروز از ذکر نام عرب و عربیت، شرمنده ایم و آرزو می کنیم که ای کاش از اقوام بربر و غمیره بودیم و از این امت به شمار نمی رفتیم...!

فلسطین بدون شک قلب سرزمین های عربی است که کشورهای: مصر، سوریه، لبنان، عراق، اردن، حجاز و جزیره های عربی دیگر، مانند هاله آن را در وسط گرفته اند و اگر روزی قلب آن از بین برود، وضع بقیه اعضاء چگونه خواهد بود؟ و بدون شک اگر وضع بدین منوال بماند، ما در آینده نزدیک فلسطین های دیگری هم خواهیم داشت!، به قول شاعر: باید اندلس را به یاد بیاوریم.. و یقین بدانیم که آن کسی که با بد و شر همسایه و دوست گردد، از عواقب سوء آن در امان نخواهد ماند.

مصیبت و فاجعه مسلمانان بزرگ و دردناک است، ولی بزرگتر از آن،

ص: 158

1- ما در شرق سرزمین هایی داریم که همانند قبر برای ما تنگ شده و در آنها با نهایت فقر و بدبختی بسر می بریم و در سیستم و نظام اجتماعی ما، به ما اجازه دخالت داده نمی شود، وعده های سیاست، جملگی روشن و آشکار است که سیاست به وسیله آن مکر و حيله می کند. وعده هایی که همگی دروغ و لاف و کزاف است و معلوم نیست که تا کی و تا چند وعده ها ما را فریب خواهد داد؟ هنگامی که حکومت بر پایه نیرنگ بنا گردد، نه ساختمان و نه بنیان گذار، هیچکدام استوار و باقی نمی مانند، اگر نظام و سیستم اجتماعی بر پایه درستی استوار نباشد، ارتش و سربازان و قوانین و مواد قانون، سودی نبخشند!.

آنست که این دردها و بلاها که باید شعور و ادراک را بیدار و آگاه سازد و بر مردم مبتلا و گرفتار، درس عبرت بدهد و اختلاف را از میان بردارد و وحدت کلمه ایجاد کند، در فاجعه فلسطین هیچکدام از اینها را به وجود نیاورده است.

رهبران و سران دول عربی که فلسطین قربانی خیانت‌ها، هدف‌های مادی و مطامع پست و ننگین آنان گردید، این فاجعه را با خونسردی و سعه صدر! تلقی کرده‌اند. آنان به این هم اکتفا نکرده و شرایطی به وجود آوردند که قسمت‌های باقیمانده فلسطین که هزاران عرب مسلمان در آنها به سر می‌بردند، به یهود فروخته شد و در واقع مسلمانان را برده و بنده یهود کردند.

مردم مسلمان فلسطین از پادشاهان عرب انتظار کمک داشتند! ولی ای کاش آنان فقط به این اکتفا می‌کردند که لااقل شر نرسانند و عامل و دلال استعمارگران نباشند... البته آنان سرانجام خواهند فهمید که چه چیزی نصیبشان خواهد شد: ذَرَّهُمْ يَا كُلُّوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ(1) آنان را به حال خود بگذار تا بخورند و بهره‌مند شوند و آمل و آرزو، آنان را به خود مشغول دارد، بالاخره خواهند فهمید!

فرهنگ استعماری

آری! هر بدبختی و نکبتی که دامنگیر ما شده، از مبارزه عملی ما با دین و فراموشی قرآن و از ترک عمل به تعلیمات اسلامی ناشی است.

ص: 159

جوانان بی اطلاع و بی گناه ما را همین مدارس، مدارسی که دین در آن به شکل پوسته بی مغز و جسم بی روحی درآمده، فاسد و گمراه ساخته است.

آرزوی مرده مرا مژده «نجیب الراوی» وزیر محترم فرهنگ، زنده کرد که در مدارس برای مسائل شرعی و قرآن نیز رتبه و امتحانی قرار داده و آموزگاران از میان کسانی انتخاب می شوند که دارای فرهنگ دینی و پاکدامنی و امانت و درستکاری هستند.

مسلمانان! به سوی آنچه که پیشینیان شما داشتند برگردید تا عزت و افتخار را به سوی شما برگردانند. قرآن را با عمل به آن، اکرام و احترام کنید، تا احترام و عزت شما برگردد، آیا شما از این جوانان سست و بی پایه که در دریای شهوات گرفتارند و آموزگار و شاگرد که هر دو فاسد گشته اند، انتظار صلاح و اصلاح دارید؟ چگونه می توان چنین انتظاری داشت در حالیکه راهبر و توده مردم هر دو گمراه و فاسد گشته اند (1)

منشأ بدبختی و گرفتاری ما مسلمانان، استعمار است. هرگونه بدبختی

ص: 160

1- مرحوم کاشف الغطاء در مقدمه جلد اول کتاب «الدین والاسلام» در این زمینه می نویسد: روح غرب در جسم شرق و کالبد جهان اسلام نفوذ کرده و هرگونه عاطفه و احساس انسانی و شرف معنوی و مجد بزرگ و استقلال ذاتی را از آن سلب کرده است و شما اکنون مسلمان شرقی را می بینی که به صورت ظاهر از اسلام دفاع می کند ولی اگر دقت کنی، می بینی که او سرتاپا، غرب زده است. غرب زده درخواست ها و آرزوها، غرب زده در لباس و پوشاک، غرب زده در شکل و ظاهر، و دور و بیگانه از اسلام! در همه چیز، بطوریکه در هیچ چیزی اثری از اسلام نیست. تقلید کور کورانه و نادانی و جهل مرکب، و تحسین کامل ظواهر دنیوی و گول امور عرضی را خوردن و اعراض از حقایق و مسائل جوهری نمودن و چنین است وضع مسلمانان مشرق زمین...» خسروشاهی

و انحراف و گرفتاری که باشد، استعمار و امپریالیسم ریشه و منبع و سرچشمه آنست. و البته عامل گسترش بلای استعمار هم رهبران ما هستند. آری زمامداران و رهبران ما هستند که استعمارگران را بر جان و مال و فرزندان و اخلاق و آداب و رسوم ما مسلط ساخته اند:

و ملو کنا قد أسلمونا للعدی *** لله درّ ملوکنا ما تصنع

و ما افسد الناس الا الملوک *** و احبار دین و رهبانها(1) و وضع ما اکنون چنین است که هر کسی آن را می بیند به سوی خدا

شکایت می برد!

ای مسلمانان! فرزندان خود را از این همه شرّ همه گیر و درد جانکاهی که دین و دنیای آنان را فاسد می سازد، حفظ و نگهداری کنید.

برای فرزندان خود مدارس ملی باز کنید که فرهنگ دینی را دارا بوده و با روح زمان نیز سازگار باشد. برای آنان آموزگاران را انتخاب کنید که اهل صلاح و فضیلت باشند.

از مهم ترین و بزرگ ترین وظائف مدارس ملی، و همچنین مدارس دولتی آنست که دروس دینی را در درجه نخستین ارزش و اهمیت قرار دهند و برای آن امتحان دقیق و نمره و رتبه عالی بدهند.

البته مردم بدون ایجاد جمعیت های خیریه و نیکوکاری هم آهنگ،

قادر به ایجاد مدارس ملی یا اجرای برنامه های زنده نخواهند بود و بدون

ص: 161

1- شاهان ما، ما را به دشمن تسلیم نمودند، دستشان درد نکند که چه کردند؟ البته ملت ها را فاسد نکرد مگر پادشاهان و احبار و رهبان های دین!...

شک جمعیت های نیکوکاری هم مانند هر موجود زنده ای برای رشد و تکامل و ادامه حیات خود نیازمند غذای کافی است و غذای آن هم بودجه و پول است و باید هر کسی به مقدار امکانات و میزان قدرت خود در تعاون و یاری، همکاری کند و البته مقدار کم از افراد زیاد هم، زیاد خواهد بود پس شما هم تعاون کنید و دور هم جمع شوید که دست خدا با توده متشکل بوده و تشکل خود خیر و برکت است.

قرآن راه سعادت

آخرین توصیه من که هم در اول و هم در آخر صحبت خود می گویم و آن را فقط به مسلمانان توصیه نمی کنم، بلکه به همه مردم خطاب می کنم، آنست که:

ای بشر! بر شما باد قرآن، در قرآن راه صلح و راه سعادت شما وجود دارد و اگر مردم بدان عمل کنند و دولت ها تعلیمات آن را اجرا نمایند، بشریت از شر این جنگ و ستیز راحت خواهد گشت و هر کسی حد و حق و میزان خود را خواهد شناخت.

بر شما باد قرآن! قرآن را سرمشق وحدت عربی و وحدت اسلامی قرار دهید و از اختلافات مذهبی و فرقه ای بپرهیزید، و هر فرقه ای بدون جنگ و جدال، در مسائل فرعی به مقتضای مذهب خود عمل کند. (1)

ص: 162

1- این گفتار بزرگ برای ایجاد تقریب بین مذاهب اسلامی که یکی از هدف های عمده مراجع بزرگ و عالیقدر شیعه، از جمله مرحوم آیت الله کاشف الغطاء و آیت الله بروجردی بود، بسیار ارجدار و قابل توجه است.

منتهای آرزو آنست که حکومت و ملت هر دو از همدیگر باشند. و از خود توده مردم حکومت ملی بوده و به مثابه پدر مهربان بر اولاد، بشمار رود و توده مردم هم مانند فرزندان حق شناس با پدر همکاری نمایند تا همه خوشبخت و پیروز گردند، و عراق آن چنان گردد که در جمهوریت افلاطون و مدینه فاضله فارابی از آن سخن رفته است.

مقامات مسئول باید در انتخاب کارمندان دقت کافی به خرج دهند و افراد گرگ صفت و ددمنش و رشوه خوار را به روی کار نیاورند که برای خوش رقصی، رابطه ملت و حکومت را از هم بگسلند و زنجیر وحدت را پاره کنند.

و شما مردم کمی به حساب خود برسید، قبل از آن که به حساب شما برسند!! و مسئولیت بزرگی را که همه به عهده دارید، نصب العین خود قرار دهید که وعده الهی حق است و بی سبب گول زندگی دنیا را نخورید:

...إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ. (1)

تبریز، ربیع الاول 1384 ش

ص: 163

1- سوره لقمان 31 آیه 33.



تصویر روی جلد کتاب راه اسلام

چاپ تبریز 1384 هـ. ق

ص: 164

5. سوسیالیسم یا اشتراکیت در اسلام

اشاره

آیت الله شیخ محمد حسین کاشف الغطا

ص: 165

عنایت ازلی و حکمت بالغه الهی برای بقا نوع بشر بر این پایه استوار گردید که آنان در قدرت و ملکات و فضائل و فهم و درک یکسان نباشند و در اخلا و صفات، فقر و غنا، سعادت و شقاوت نیز متفاوت باشند. چرا که اگر همه آنان در همه این صفات و امور، از ویژگی ها یک رتبه قرار داشتند، به طور طبیعی همگی نابود می شدند.

امام جواد علیه السلام در سخنی کوتاه، که از کلمات قصار و گویا است، به این نکته اشاره نموده و می فرماید: «اگر یکسان بودید نابود می شدید»⁽¹⁾ این امری آشکار و روشن است و نیازی به توضیح ندارد. ولکن لازمه ی این اختلاف گسترده و تفاوت همه جانبه برای حفظ و بقای نسل و نوع انسانی، همان تعاون با رعایت توازن است. تعاون و همکاری، یکی از ضرورت های زندگی انسانی است و این در واقع یک غریزه و طبیعتی است که نیاز بعضی به بعضی دیگر و تبادل منافع و تکافل مصالح به آن وابسته است. و در پرتو این تعاون، نظام و سازمان اجتماعی تکمیل و

ص: 167

نگهبانی می شود و ضرورت وجودی آن نیازی به بحث و کنکاش ندارد، اما آن چه نیاز به تشریح و سوق همگان به آن سو دارد، همان تعاون و همکاری بدون انتظار عوض و عمل خیر و نیکو است و انجام کار خیر فقط برای خدا و در راه خدا و برای همه بندگان خدا است: دارا و نیازمند، ناتوان و نیرومند، مومن و کافر... و این فضیلت، همانا بخشندگی و سخاوت است که رذیلت و زیاده طلبی و بخل در نقطه مقابل آن قرار دارد.

بنابراین، بخشش بدون عوض و بدون توجه به استحقاق و عدم آن، کرامت است و بخل، خودداری، حتی با وجود نیاز و استحقاق است. همین صفت یا خصلت در عالی ترین مرتبه خود، همان صفت حق تعالی است و سپس، مثال و نمونه بارز آن، انبیاء و پیام آوران و اوصیاء و صدیقین هستند و شاید آن صفات در میان بعضی از مردم، جزء غرائز و مواهیبی باشد که به درخواست و کسب آن نیازی نباشد، مانند درخشش مروارید و تابندگی خورشید و جوشندگی چشمه ها و... و در مقابل آن صفت زشت بخل و خست است که در میان برخی از افراد بشر به طور طبیعی و به شکل غریزی وجود دارد. البته انسان های عادی و ساده ای هم هستند که در سرشت آنها، نه آن هست و نه این، و از محیط و تربیت تأثیر می پذیرند و نزدیکان و همتایان فضیلت یا رذیلت می گردند.

هیچ یک از شرایع الهی و یا دینی از ادیان و یا کتابی از کتاب های آسمانی نیست که در دعوت به نیکی و معروف و بذل مال در راه خیر، به طور رایگان و فقط برای رضای خداوند تبارک و تعالی، مانند شریعت اسلام و قرآن مجید به آن امر و تأکید نموده باشد.

و شاید شما هیچ سوره ای از سوره های قرآن را نمی یابید که در آن مسئله انفاق و وعده به پاداش بزرگ در قبال آن تکرار نشده باشد. مثلاً به سوره ی آل عمران بنگرید که مهمترین سوره ها بعد از سوره فاتحه الکتاب است که تشریح احکام اسلامی و بیان فرایض عمومی مانند نماز و روزه، زکات و حج، نکاح و احکام شیردهی و طلاق، معاملات و دیون و قرض ها، رهن و قصاص و دیات و غیر آن را شامل می شود. خداوند این سوره را با موضوع انفاق آغاز می کند و آن را با ایمان به خداوند و مهم ترین ستون های اسلام که همان نماز باشد، همدریف و قرین می سازد: «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» (1) سپس خداوند بعد از چند آیه می فرماید: «وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ

وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَالِ الْيُسْرَىٰ وَالنَّبِيِّنَ وَآتَى الْمَالَ عَلَىٰ حُبِّ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ» (2) و باز و بعد از چند بخش مبسوط و بیان احکامی بسیار، می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خُلَّةَ وَلَا شَفَاعَةَ» (3) خداوند تنها به بان

ص: 169

-
- 1- سوره بقره، آیه 3، کسانی که به غیب ایمان دارند و نماز را برپا می کنند و از آنچه که به آن ها داده ایم، انفاق می نمایند.
 - 2- سوره بقره، آیه 177، بلکه نیکی و نیکوکار کسی است که به خدا، و روز رستاخیز، و فرشتگان، و کتاب (آسمانی)، و پیامبران، ایمان آورده؛ و مال (خود) را، با همه علاقه ای که به آن دارد، به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و ... انفاق می کند.
 - 3- سوره بقره، آیه 254، ای کسانی که ایمان آورده اید! از آنچه به شما روزی داده ایم، انفاق کنید! پیش از آنکه روزی فرا رسد که در آن، نه خرید و فروش است تا بتوانید سعادت و نجات از کیفر را برای خود خریداری کنید، و نه دوستی (و رفاقت های مادی سودی دارد)، و نه شفاعت.

این همه امور در این سوره مبارکه بسنده نمی کند، بلکه به تکرار فضیلت انفاق و اجر و پاداش عظیم آن می پردازد و این که چندین برابر انفاق به شخص اقدام کننده، برگردانده می شود.

خداوند این مسئله را با نمونه ای روشن و آشکار بیان می دارد و سخن را با آن آغاز می کند و به بذل و بخشش و نیز حرمت ربا می پردازد که راه معروف و نیکی را می بندد و به خوردن مال غیر مشروع می انجامد و کسی را که بر آن اصرار ورزد به محاربه با خداوند تشبیه می کند که خداوند نیز با او در جنگ خواهد بود. همه این مسائل در ضمن بیش از سیزده آیه طولانی آمده که خداوند آن را چنین آغاز می کند: «مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَتَتْ سَدِيقًا مِّنْ نَّارٍ فِي كَلْبٍ مِّنْ نَّارٍ مَّا يَصْرِفُهَا إِلَّا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا يُغْنِي عَنْهُمُ كَفَالُ وَالِدٍ وَلَا أُولَادٍ شَيْءٌ وَالَّذِينَ يَحْمِلُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (2).

سپس خداوند چهارده آیه در فضیلت انفاق مطرح می کند و آن را به تحریم ربا و پستی آن و وعده کیفر بزرگ و دردناک ملحق می سازد و

ص: 170

1- سوره بقره، آیه 261، کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند، همانند بذری هستند که هفت خوشه برویاند؛ که در هر خوشه، یکصد دانه باشد؛ و خداوند آن را برای هر کس بخواهد و شایستگی داشته باشد، دو یا چند برابر می کند؛ و خدا (از نظر قدرت و رحمت،) وسیع، و (به همه چیز) داناست.

2- سوره بقره، آیه 274، آنها که اموال خود را، شب و روز، پنهان و آشکار، انفاق می کنند، مزدشان نزد پروردگارشان است؛ نه ترسی بر آنهاست، و نه غمگین می شوند.

بخشی از احکام آن را چنین بیان می‌کند: «الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ» (1) و این تصویری بدیع از وضعیت رباخواران و بزرگی گناه آنان و نیز حرص ایشان برای جمع آوری ثروت و افزایش آن است. پس رباخوار مانند کسی است که دچار نوعی جنون است که می‌رود و می‌آید، می‌ایستد و می‌نشیند، می‌گیرد و می‌دهد و او در این حرکت مستمر است و هرگز قرار و آرامش ندارد و در فکر و تلاش برای افزایش آن، شب و روز میگذراند و اگر کسی به کار او اعتراض کند، می‌گوید «بیع» خرید و فروش نیز همچون ربا است، پس اگر «بیع» حلال است ربانیز مانند آن حلال خواهد بود. و این البته قیاسی بی ربط و باطل است و فساد آن از این قاعده شرعی زیبا شناخته می‌شود: «الغنم بالغرم» (سود همراه با زیان)؟

پس هر معامله که در آن بهره و سود بدون ضرر و زیان باشد، «أكل مال به باطل» است. در عرف، سود همراه با ضرر و مبادله مال بامال را «بیع» گویند برخلاف ربا که دریافت سود بدون ضرر و زیان است و در واقع برای پرداخت کننده آن فقط ضرر بدون سود می‌ماند. (2)

بنابراین اگر از جنسی ده عدد اخذ و از همان جنس دوازده عدد برگردانده شود، یعنی دو جنس بیشتر در عوض آن گرفته شود، این «أكل مال به باطل» و در زمره ی ربا است، اگر از یک جنس مبادله به عمل آید.

ص: 171

-
- 1- سوره بقره، آیه 275، کسانی که ربا می‌خورند، برنمی‌خیزند مگر مانند کسی که بر اثر تماس شیطان، دیوانه شده.
 - 2- مرحوم کاشف الغطا این قاعده فقهی را در جلد اول کتاب ارزشمند خود «تحریرالمجله» ج 1، ص 55 و 56 به تفصیل تبیین نموده است.

یا اینکه دوپیمانه به جای یک پیمانه از یک جنس اخذ شود. و اصولاً مدار معاملات در دنیا براساس وزن و پیمانه صورت می گیرد، نه نوعی دیگر که تحقق آن بسیار نادر است. چقدر آیات قرآن شگفت انگیز است که در آن ها به انفاق از روی احسان تشویق و ترغیب می شود و به آیات تحریم ربا منتهی می گردد. پس در واقع «انفاق» فضل و احسان است و «ربا» ظلم و عدوان!

در پایان سوره بقره، که طولانیترین و با فضیلتترین سوره های قرآن از حیث بیان احکام اسلامی محکم، همانند زنجیره ای به هم پیوسته است، این مسائل مطرح شده و در واقع خداوند فضیلت انفاق در راه خدا و بخشش بدون عوض را بیان کرده و آن را با مسئله حرمت ربا پیوند می دهد و ربا را با دشمنی با خداوند قرین نموده و انفاق را با قرض و رهن همسان می سازد و احکام انفاق و ربا را بیان کرده و جایگاهی را برای تنگدستان قرار می دهد: «وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرٍ فَنظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ» (1).

با شگفتی بر این رحمت بیکران و این تشریح عالی بنگر! آیا شکی در توباقی می ماند که این قرآن از معجزه های وحی و ذکر الهی است که آن را «روح الامین» از سوی خداوند جهانیان نازل نموده است؟ آیا چیزی از این روش ها در تورات و انجیل و زبور و غیر آن ها می یابید؟ در حالی که آنها از لحاظ حجم بزرگتر و از حیث تعداد الفاظ و ارقام بیشترند؟

آیا می بینید چگونه خداوند متعال با آن عظمت و جایگاه، با فروتنی

ص: 172

1- سوره بقره، آیه 280، و اگر بدهکار، قدرت پرداخت نداشته باشد، او را تا هنگام توانایی، مهلت دهید!

به سوی مخلوق ناتوان خود توجه نموده و او را قرض دهنده خداوند خواند: «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا نَّأْتِيهِمْ أَعْفَاهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ» (1) البته خداوند به این نکته کلی، در دعوت به تعاون و تعاطف بین بشر، که برخی از آنان به برخی دیگر نیکی کنند، اکتفا نمی کند. آری به اینکه مردم فقط به عنوان امری نیکو و مستحب به این کار توجه کنند و اینکه از لحاظ اخلاقی واجب بوده است و به بیان عام و مطلق در تشویق به انفاق و نیکی و بخشش نسبت به هر موجود زنده، چارپایان، حشرات و حتی سگ، اکتفا نمی کند. پس اگر سگی را دیدید که از تشنگی له له می زند در شریعت اسلام باید او را آب دهید که رفع تشنگی از هر موجودی پاداش دارد. (همانطور که در حدیث آمده است)

اما در مورد مدارا با حیوانات و باربران و چارپایان نیز روایاتی نقل و بر اساس آداب و روش اسلامی ملزم به مراعات حال آن حیوانات هستیم. در حدیثی به این مضمون آمده است: «اذا وصلت المنزل فابدأ

بسقی دابتک علفها و راحتها قبل نفسک ولا تتخذوا ظهور دوابکم منابر، ولا تحملوا علیها فوق طاقتها ولا تجدواها و لا تضربوا وجوهها.» (2) [هنگامی که به خانه رسیدید، نخست چارپای خود را سیراب کنید و علوفه بدهید، و برای او راحتی فراهم کنید، پیش از آنکه به خودتان برسید و پشت چارپایان را مکان نشستن خود قرار ندهید و بر آن بیشتر از

ص: 173

1- سوره حدید، آیه 11، کیست که به خدا وام نیکو دهد و از اموالی که به او ارزانی داشته انفاق کند تا خداوند آن را برای او چندین برابر کند؟ و برای او پاداش پرارزشی است!

2- بحار الانوار، ج 61، ص 220.

طاقش بار نزنید و حیوان را به حرکت تند وادار نسازید و بر صورت آنها نزنید... [البته نمونه های فراوانی در این زمینه ها در روایات و احادیث است که فرصتی برای بیان و نقل آنها در این جا نیست.

خداوند متعال با رحمت و اسعه ای که دارد، فقط به این کلیات بسنده نکرده بلکه در مورد نیازمندان و نداران و در ماندگان عنایت خاصی مبذول داشته و از اموال ثروتمندان، سهمی مشخص و واجب مقرر داشته و در واقع آنان را در آن چه اغنیاء به دست می آورند شریک و سهم ساخته است، البته بدون اجحاف و زیاده روی در آن: «وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ»⁽¹⁾ یعنی زیاده بر نیاز خود صاحبان مال، بر حسب جایگاه و شأن خودشان، در یک سال یا چند سال، و در واقع زیادی اموال ثروتمندان باید به نیازمندان داده شود.

در حدیث آمده است: «لما علم الله ان نسبة الفقراء من الاغنياء العشر، فرض لهم العشر في اموالهم وما جاع فقير الابما منعه الغنى من حقه»⁽²⁾ و چون خداوند می داند که نسبت نیازمندان به اغنیاء، یک به ده است، بر آنان واجب کرد که یک دهم از اموال خود را به فقرا و نیازمندان بدهند که در این صورت کسی گرسنه نمی ماند مگر آن که ثروتمندان از پرداخت حق فقیران خودداری کنند.

آری خداوند برای فقرا در اموال اغنیاء حقی را واجب کرده است،

ص: 174

1- سوره بقره، آیه 219، و از تو می پرسند چه چیز انفاق کنند؟ بگو: از مازاد نیازمندی خود.

2- الفردوس الاعلی، ج 61، ص 227.

ولی آنان اختیار دارند که در کمال آزادی و اختیار تام آن حق را به ایشان بپردازند، چه پول نقد یا مشابه آن باشد و خود آزادند که به هر فقیری و در هر زمانی که بخواهند آن را بپردازند. اگر چه در واقع در اموال او شریک است، ولی سلطه ای برای گرفتن آن اموال ندارد، بلکه پرداخت و تعیین میزان آن، از آن صاحب مال است.

شریعت اسلام در این رابطه و برای جلوگیری از گسترش کم کاری و تبلی و وابسته بودن افراد به دیگران و ترک تلاش و کار و چیرگی تبلی و بطالت در جامعه اسلامی اقدام نموده و این حق را به کسانی اختصاص داده که نمی توانند کاری انجام دهند و به هر دلیلی در آن عذر و ناتوانی دارند، یا کارشان برای مخارج زندگی آنها کفاف نمی دهد. و البته همزمان مردم را به تلاش و کوشش برای کسب درآمد و افزایش مال ترغیب و تشویق می کند و بر آنان واجب می گرداند که برای خود و فرزندانشان، به دنبال کسب روزی باشند. و به همین گونه نیز به کارفرمایان که کارگران برای آنان کار می کنند واجب ساخته که حقوقشان را با گشاده دستی بپردازند و در پرداخت میزان مزد و پاداششان، بخل و خست نورزند و کارفرمایان باید اجرت کارگران را پیش از آن که عرقشان خشک شود، بپردازند.

این همان روش اشتراکیت صحیح و عادلانه و مداراگرانه ایست که بین افراط در سوسیالیسم سرخ و تقریط سرمایه داری سیاه قرار دارد. و درواقع با این روش، آزادی عمل در آن، چه غنی و ثروتمند در کار خود دارد گرفته نمی شود و آن چه را که با تلاش و کوشش و دشواری به دست آورده، طبق نظام ظالمانه کمونیستی، از وی اخذ نمی شود. این آزادی

عمل برترین نعمتی است که خداوند بر بنده خود عطا نموده و در واقع امکان داشتن آن چه را که با کار و کوشش، شایستگی رسیدن به آن را دارد، از او سلب نمی کند و در دادن حق او مانند نظام سرمایه داری خست نمی ورزد: «و کذلک جعلناکم امه وسطا» و این چنین شما را امت وسط قرار دادیم. بنگرید به گستره دید شریعت اسلامی و توجه آن به برطرف ساختن نیازها و شناخت کمبودها و نیازهای امت، در آن چه که در زکات و موارد مصرف آن برای کسانی که شایسته دریافت آن هستند، معین شده است.

در درجه نخست بی نوایان و فقیرانی که از تحصیل روزی و معیشت خود و خانواده خود به سبب نقص عضو در بدن و بیماری و مانند آن عاجز هستند، قرار دارند، و سپس افرادی که نمی توانند قرض خود را بپردازند و آنگاه اسیران و آزادشدگان و بندگان و در راه ماندگان (ابن السبیل) که در غربت گیر افتاده اند و برای جلب قلوب دیگر اندیشان و «مؤلفه القلوب» و نیز مصالح عمومی مانند ساختن پل، مدرسه، اماکن عبادی و مذهبی، اصلاح و تعمیر و بازسازی راه ها و مانند آن... آری خداوند زکات را واجب نموده و آن را با نماز قرین و همسان ساخته

است و در حدود بیست آیه مختلف در مورد آن سخن گفته و اهمیت آن را بیان نموده است: «واقیموا الصلاه و اتوا الزکاه»⁽¹⁾ که چهار آیه از آن در سوره بقره است، سپس در اغلب سوره های طولانی و مفصل و یا

ص: 176

1- سوره بقره، آیه 110- 83- 43 نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید. همچنین 177 اقام الصلوه و اتتباء الزکاه و آیه 277 (اقاموا الصلاه و اتوا الزکاه).

کوتاه تکرار می شود که آخرین آن در سوره ی «البینه» است: «وَمَا أَمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ» (1).

البته در همه ی این آیات، نماز بر زکات مقدم شده است. مگر در یک آیه که به دلیل خاصی که زکات بر نماز مقدم ذکر شده است: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى» (2) البته باید دید که چرا خداوند زکات را به نماز پیوند داده است؟ این امر دلالت بر نکته ای دارد و آن این است که اگر کسی زکات نمی دهد، نماز هم ندارد. یعنی کسی که بر اموالش زکات واجب تعلق گرفته و آن را به مستحق آن نمی دهد، نمازش نیز قبول نیست. حتی اگر آن را به بهترین شکل اقامه نماید.

از رحمت و اسعه و عنایت الهی به مخلوقات این است که زکات را در مهمترین و عمومی ترین چیزها قرار داده و آن را در زندگی بشری واجب و ضروری ساخته که موجب استحکام ارکان زندگی است. زکات شامل 9 جنس می شود: طلا و نقره، غلات چهارگانه، و سه نوع از چارپایان.

ص: 177

-
- 1- سوره بینه، آیه 5، و به آنها دستوری داده نشده بود جز اینکه خدا را پرستند در حالی که دین خود را برای او خالص کنند و از شرک به توحید بازگردند، نماز را برپا دارند و زکات را پردازند؛ و این است آیین مستقیم و پایدار!
 - 2- سوره اعلی، آیه 14 و 15: به راستی کسی که زکات می دهد و نام خدا را می آورد و نماز میخواند، رستگار شده است. بی تردید، در صورت عدم کفایت بودجه فوق برای اداره امور نیازمندان، حکومت صالح اسلامی، با توجه به شرایط زمان و مکان می تواند مالیات های ویژه ای مقرر بدارد و درآمد حاصله را در راه رفع نیازهای جامعه اسلامی، هزینه نماید... مترجم

خداوند جایگاه آن را در چیزهایی واجب نموده که ادای آن راحت و میزان آن، کم یعنی یک دهم و نیم یا چهاردهم است، ولی حاصل جمع آن ها، مجموعه فراوانی خواهد بود.

البته فواید و نتایج این حکم و این اشتراکیت آزاد و عادلانه فقط در جنبه های مادی آن محدود نمی شود، بلکه فواید اجتماعی دیگری از جمله ایجاد الفت و سازش بین طبقات جامعه و مهربانی میان مردم و از بین بردن فساد و ظلم در میان آنان را نیز به دنبال دارد. که آثار ارزشمند و بزرگ و جامع را به بار می آورد و در واقع زکات میان نیازمند و بی نیاز محبت می آورد. بی نیازی دهد و فقیر به راحتی از مال پاک او سود می برد. زکات دهنده برای رضای حق، چون واجبی را ادا می کند، به آن رغبت می ورزد و آن یکی نیز این حقی را که از طرف خداوند واجب شده، از مالک و پدیدآورنده آن، بدون تحقیر و خواری دریافت می کند.

خداوند آنگاه زکات را با خمس همردیف می سازد که آن نیز افزودن بر حق فقیران است. برای تکریم خاندان پاک پیامبر در برابر بخشش هایی چون صدقات است. «خمس» شاید چیزی به عنوان پاداش و اجر در برابر تلاشی است که پیامبر اعظم در انجام تبلیغ و ادای رسالت خود انجام داده است و...

پس از این امر و تشویق همه مردم به انفاق و بخشش در راه خدا و

خصوصاً پرداخت وجوه شرعی زکات و خمس، آیا این وسعت رحمت و بلاغت حکمت این امر را باور کردید؟ و بدین ترتیب آیا نسبت به فقرا عنایت و توجه لازم به عمل آمده است؟ نه! هرگز، در شریعت اسلام به

این بسنده نشده، بلکه فصلی هم به نام «کفارات» باز شده و آن بایی است وسیع که در بیشتر عبادات و غیرعبادات، محرمات و غیر محرمات، شکل «وَجُوب» یافته است. و در واقع وجود کفارات حتی در مسئله نماز، روزه، اعتکاف، حج، ظهار، نذر، سوگند، قتل عمد و غیر عمد و هر آن چه در بیشتر ابواب فقه می توان آن ها را یافت، تبیین شده است از جمله مثلاً اطعام فقیران، پوشاندن و آزاد کردن بردگان...

شریعت اسلامی با رحمت و حکمت بزرگ خود همه این ها را همراه با رعایت فضل و عدل مورد توجه قرار داد، بنیان ها و ارکان اقتصاد و اعتدال را در انفاق و بخشش اموال، استوار ساخت. البته تا عالی ترین مراحل و درجات در این امر تشویق و ترغیب به انفاق در راه خدا به عمل آمده است و همزمان اشاره شده است که این انفاق باید از ارزش افزوده یا «فاضل المال» - اضافه مال - باشد نه از اصل سرمایه و در مرحله دوم موااساه در پرداخت آن یعنی از روی صمیمیت و خواست قلبی انجام پذیرد: «وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ»⁽¹⁾ و در رتبه سوم ایثار بر خود بر خود ترجیح دادن باشد: «وَيُؤْتِرُونَ عَلٰی اَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ

خَصَاصَةً»⁽²⁾ و این بالاترین چیزی است که می توان در مورد بخشش و کرم و دوری از بخل و خست تصور کرد، بدون این که زیاده روی در بخشش اموال، موجب خشک شدن سرچشمه و سختی برای همسر و

ص: 179

1- سوره ذاریات، آیه 19، و در اموال آنها حقی برای سائل و محروم بود!

2- سوره حشر، آیه 9، و آنها را بر خود مقدم می دارند هر چند خودشان نیازمند باشند.

فرزندان و از هم گسیختن ریسمان زندگی و معیشت منجر گردد.

قانون الهی این امر را مورد ارزیابی قرار داده و ثروتمند را در مورد اموالش راهنمایی می کند و می گوید اگر خویشان ایشان به صدقه او نیازمند هستند، مقدم خواهند بود. به مصادیق این امر در کتاب خدا، قبلاً اشاره کردیم که خداوند در دعوت مردم به طور عام و مسلمانان به طور خاص به نیکی و بخشش و انفاق مال بر فقیران و نیازمندان، تا آنجا پیش رفته که در این رابطه بیشتر از هفتاد آیه با روش های مختلف و ترکیب های شگفت انگیز، به مسئله اقتصاد و تدبیر و میانه روی و پرهیز از اسراف و تبذیر نازل کرده است.

خداوند در قرآن گوید: «وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا إِنَّ الْمُبْذِرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا» (1) سپس می افزاید: «كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَلَا تُسْرِفُوا» (2) یعنی در عطا و بخشش زیاده روی نکنید و البته این نکته را در سوره ی اسرا و فرقان بیشتر نیز تبیین نموده است. در سوره ی «اسرا» می فرماید: «وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا

ص: 180

-
- 1- سوره اسراء، آیه 26-27، و حق نزدیکان را بپرداز، و همچنین حق مستمند و وامانده در راه را! و هرگز اسراف و تبذیر مکن، چرا که تبذیرکنندگان، برادران شیاطینند؛ و شیطان در برابر پروردگارش، ناسپاس بود!
 - 2- سوره انعام، آیه 141، از میوه آن، به هنگامی که به ثمر می نشیند، بخورید! و حق آن را به هنگام درو، پردازید! و اسراف نکنید.

تَبَسَّطَ كُلَّ الْبَسِطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْسُورًا» (1) و در سوره «فرقان» هم آمده است: «وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا» (2) و آیات دیگر در این رابطه، که فراوانند.

بدین ترتیب اسلام شریعت میانه روی و اعتدال است: «وَكَذَلِكَ

جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا» (3) در واقع خداوند به فضیلتی فرا نمی خواند مگر آن که آن فضیلت را با اعتدال و عقل گرایی و میانه روی همراه می سازد (و خیر الامور اوسطها) بهترین امور میانه روی است.

پس می بینیم که از شریعت مقدس اسلام فراگیرتر و جامع تر و مانع تر

و مفیدتر وجود ندارد. آیا نباید به این جوانان ساده لوح فریب خورده از این حزب کمونیستی سرخ و بلشویکی سیاه بگوییم: آیا نظام سوسیالیستی بالاتر و روشن تر از این سوسیالیسم قانونمند همراه با عدل و قسط می جوید که چتر خود را بر سر فقرا و نیازمندان برافراشته تا نیازهایشان را برطرف سازد و نیز جایگاه و آزادی عمل صاحبان سرمایه و اغنیا را حفظ می کند؟ بر آنان سخت نمی گیرد و به خواری نمی کشد و نتیجه تلاش های سخت آنان را برایشان حرام نمی سازد و با آنان مانند ماشین و یا چارپایانی که جز علوفه و چراگاه،

ص: 181

1- سوره اسرا، آیه 29، هرگز دستت را بر گردنت زنجیر مکن، و بیش از حد نیز دست خود را مگشای، تا مورد سرزنش قرار گیری و از کار فرومانی!

2- سوره فرقان، آیه 67، و کسانی که هرگاه انفاق کنند، نه اسراف می نمایند و نه سخت گیری؛ بلکه در میان این دو، حد اعتدالی دارند.

3- سوره بقره، آیه 143، شما را امت میانه قرار دادیم.

به فکر چیز دیگری نیستند، برخورد نمی کند.

آری! شما آن کسی را که دوست دارید نمی توانید هدایت کنید و این خداوند است که هر که را بخواهد هدایت می کند گرچه شیطان آنان را وسوسه می کند و آرزومند می سازد و شاید عنایات خداوند شامل حال آنان گردد و آنان به راه راست و درست باز گردند. انشاء الله (1)

ص: 182

1- ترجمه مقاله: «الزکاه والاشتراکیه الصحیحه والتعاون فی الاسلام» یکی از مقالات آیت الله کاشف الغطا است که در کتاب «الفردوس الاعلی» چاپ دوم، تبریز 1372 هـ- صفحه 174 تا 184، نقل شده است. جنه المأوی و الفردوس الاعلی دو مجموعه ارزشمند از مقالات و بحث های مرحوم کاشف الغطا است که توسط شهید آیت الله سیدمحمد علی قاضی طباطبائی شاگرد آیت الله کاشف الغطا جمع آوری و سال ها پیش - 1372 هـ- در تبریز چاپ شده است.

فهرست ها

اشاره

اعلام، اماکن، کتب

ص: 183

امام حسين عليه السلام ، 14، 16، 17، 18، 19، 20، 21، 22، 23، 24، 25، 26، 27، 30، 32، 33، 34، 35، 43، 44، 45، 46، 47، 48، 50، 51، 52، 54، 55، 56، 57، 58، 59، 61، 62، 63، 64، 65، 66، 67، 68، 71، 72، 73، 74، 75، 76، 77، 86، 88، 89، 90، 91، 95، 96، 97، 98، 99، 100، 103، 104، 105، 107، 110، 111

ابن زياد، 56، 61، 66، 67، 68، 69، 70، 72، 73، 74، 75، 76، 77، 79، 81، 107، 111

ابن سعد، 73، 77

ابوالفرج اصفهاني، 117

ابوذر غفاري، 23، 137

احمد امين، 119

امام باقر عليه السلام ، 109

امام حسن عليه السلام ، 19، 66، 97، 99، 100

امام رضا عليه السلام ، 110

امام زمان عليه السلام ، 15

امام زين العابدين عليه السلام ، 65، 67، 70، 111

امام صادق عليه السلام ، 109

امام على عليه السلام ، 19، 29، 32، 73، 75، 76، 80، 98، 99، 106، 107، 108، 109، 110، 119، 140، 153، 156

امجد الزهاوي، 128

امين الحسيني، 128، 130

بشر بن حريم الاسدي، 80

بلال حبشي، 137

بنی عقيل، 25

جبله بن ايهم غساني، 138

جعفر كاشف الغطا، 129

حجر بن عدى، 106

حسن بصرى، 108

حضرت ام كلثوم (س)، 81، 86، 107

حضرت زهرا (س)، 25، 78، 105

حضرت زينب (س)، 67، 70، 71، 72، 73، 74، 75، 76، 77، 78، 79، 80، 82، 83، 86، 88، 107، 137

حضرت سكينه (س)، 107

حضرت عباس (ع)، 25

حضرت على اصغر (ع)، 13

ص: 185

حضرت علی اکبر (ع)، 13

حضرت محمد (ص)، 19، 20، 24، 26، 68، 80، 82، 84، 88، 100، 101، 102، 105، 106، 107، 108، 109، 123، 127،
137، 138، 146، 155، 156

حضرت نوح (ع)، 155، 156

زید بن ارقم، 68، 69، 100، 111

زید بن حارثه، 137

سالم کرنکوی، 116، 130

سعدبن الربیع، 104

سفیان ثوری، 109

سلمان فارسی، 100، 137

سید بن طاوس، 63

شمس الرجال، 128

صهیب رومی، 137

طریحی، 63

عایشه، 105، 106

عبدالحمید کاشف الغطاء، 51، 95

عبدالحمید جوده السّحار، 23

عبدالله بن عباس، 106

عبدالله بن عقیف العضدی، 67

عبدالله زبیر، 46، 50، 59، 64، 86

عبدالله عقیف العضدی، 68

عبدالمطلب، 137

عبدالمهدي مطر، 44

عبيده بن الحارث، 104

علاء بن عاصم، 109

علي بن طعان الحمامي عراقي، 62

عمار ياسر، 106

عمر بن عبدالعزيز، 108

عمر رضا طغرل، 128

عمرو بن الشريد، 106

عمرو بن حريث، 73

فائز حسين دبير، 103

كراتشكوفسكي، 116، 130

لنين گراد، 116

لوي. وهندرسن، 116

مالك اشتر، 106

محمد اقبال لاهوري، 21، 31، 33، 121

محمد بن بشير حضرمي، 63، 98

محمدين ابي بكر، 106

محمد حسين كاشف الغطاء، 13، 41، 43، 44، 92، 93، 95، 103، 112، 115، 116، 117، 118، 120، 121، 122، 124، 126،

128، 129، 130، 131، 132، 153، 154

مسيو مارين، 56، 57

معاويه، 58، 59، 65، 89، 106

نجيب الراوى، 160

هادى خسروشاهى (سيد)، 11، 38، 41، 93، 127، 154

يزيد، 17، 19، 20، 23، 24، 34، 46، 56، 57، 65، 66، 68، 70، 74، 81، 82، 83، 84، 85، 86، 87، 88، 95، 96، 97، 100،

104، 107، 111

ص: 186

قرآن، 15، 18، 21، 25، 29، 30، 32، 33، 36، 101، 124، 133، 143، 144، 146، 156، 159، 160، 162

اصل الشيعه و اصولها، 103، 115، 116، 121، 130

اغاني، 117

الايات البينات، 115

التربه الحسينيه، نبذه من السياسه الحسينيه، 115

التوضيح في بيان ما هو الانجيل، 115

الجنه المأوى، 115، 154

الدين والاسلام، 115

الفردوس الاعلى، 115

المثل العليا في الاسلام لا في بحمدون، 115

المراجعات الريحانيه، 115

المغنى عن الاغاني، 115، 117

الوجيزه في الفقه، 115

بلاغات النساء، 106

تحرير المجله، 115، 116

حياه الحسين، 23

درس هايى از رهبر مكتب انقلابى اسلام، 16

السياسه الحسينيه، 39، 40

مبانى اقتصادى در اسلام، 23

مجمع البحرين، 63

نامه کاشف الغطاء به رئیس جمعیت آمریکائی دوستداران خاورمیانه، 116

نمونه های اخلاقی در اسلام، 116

نهج البلاغه، 29، 109

ص: 187

فهرست اماکن

آمریکا، 115، 116

اردن، 158

اسلامبول، 130

افغانستان، 143

الجزایر، 148

امریکا، 37

اندونزی، 128

انگلیس، 115

ایران، 116، 117، 124، 125، 141، 143، 148

بصره، 106، 118

بغداد، 124، 153

بیت المقدس، 118

پاکستان، 117، 121، 143

تبریز، 38، 39، 40، 127، 154

ترکیه، 128

تونس، 148

تهران، 37

حجاز، 111، 119، 158

روسیه، 128

روم، 139، 141

سوريه، 117، 119، 158

شام، 86، 106، 107، 138، 139

عراق، 59، 92، 106، 111، 115، 116، 118، 119، 122، 124، 128، 143، 158، 163

عربستان، 117

فلسطين، 117، 118، 128، 157، 158، 159

قاهره، 23

قسطنطنيه، 139

كراچي، 117، 128، 132

كربلا، 14، 21، 27، 45، 46، 48، 63، 66، 70، 73، 74، 75،

ص: 188

124، 107، 88، 79، 87

کرمانشاه، 124

کرد، 124

کوفه، 67، 74، 78، 79، 80، 81، 86، 107

لبنان، 119، 158

لنینگراد، 130

مدینه، 24، 46، 50، 56، 59، 111

مراکش، 148

مشهد، 116

مصر، 117، 118، 119، 143، 148، 158

مکه، 46، 50، 59، 139

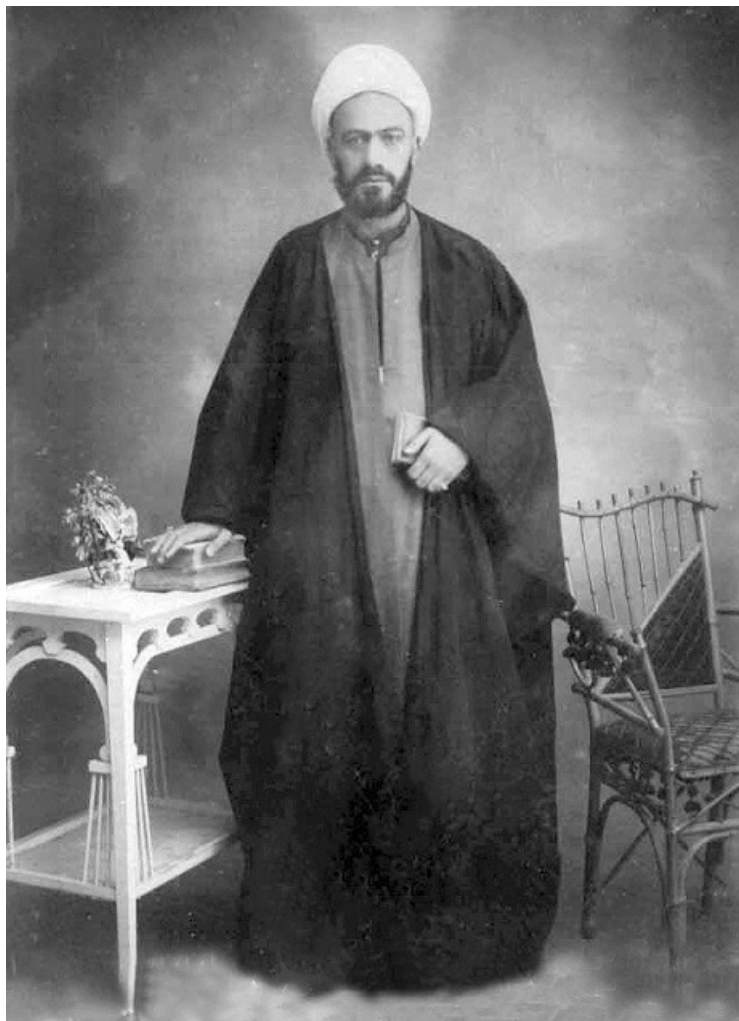
نجف، 51، 92، 103، 112، 115، 124، 129

نینوا، 63

هندوستان، 144

یمن، 119

ص: 189



آیه الله شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء

(در دوران جوانی)

ص: 190



از راست: شیخ شریف کاشف الغطاء (فرزند مرحوم آیت الله شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء)

استاد دکتر مهدی محقق، آیت الله سید محمد رضا جلالی، سید هادی خسروشاهی - نجف اشرف کتابخانه کاشف الغطاء -



کتابخانه عمومی آیت الله کاشف الغطاء - نجف اشرف -

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

